

## بازبینی و بازخوانی اسناد و مدارک یک مصاف سخت و سرنوشت ساز

یک توضیح بر این مجموعه

به این جملات از مصاحبه ابراهیم علیزاده با "بهمن سعیدی" که در کتابی تحت عنوان "۳ سال با ابراهیم علیزاده"، چاپ مارس ۲۰۰۹، منتشر شده است، توجه کنید:

سوال بهمن سعیدی:

"طبق سندی که در دست من است، در آخرین انتخابات دفتر سیاسی، شما (ابراهیم علیزاده) و عبدالله مهدی دو نفر آخر هستید، معلوم میشود که منصور حکمت نفوذ زیادی داشته است، چرا او، حزب کمونیست ایران را ترک کرد و در مقابل شما را اخراج نکرد؟"

ابراهیم علیزاده:

"کومه له، که در کردستان مجموعه ای مسنولیت اجتماعی داشت، بخش اصلی حزب کمونیست ایران بود. منصور حکمت میخواست از زیر بار آن مسنولیتها شانه خالی کند..."

مطالب و نامه های منصور حکمت را که همگی "قبل از جدائی" کومه له از حزب کمونیست ایران نوشته شده اند، به دقت بخوانید تا بدانید چه کسانی از زیر بار "مسنولیتها" شانه خالی کردند و شانه زیر چه مسنولیت های دیگری گذاشتند؟ من به عنوان یکی از بنیانگذاران کومه له که در شکل گیری اولین محافل کمونیستی در سال ۱۳۴۸ نقش محوری داشتم، به عنوان یک کمونیست و مارکسیست متولد در سنندج که زبان مادری ام "کردی" است، بیشتر از هر فعال غیر خودی، میفهمم که "مسنولیت" مورد نظر ابراهیم علیزاده، به کدام رسوبات دیرین تر در میان اعضاء رهبری سنتی کومه له و در کدام مقاطع از تاریخ آن سازمان، اشاره دارد.

در رهبری کومه له، از دیر باز، دستکم تا کنگره دوم آن در فروردین سال ۱۳۶۰، عناصر موثر آن سازمان، خود را ادامه دهنده میراثهای جنبش مسلحانه "کمیتة انقلابی" حزب دمکرات کردستان ایران، مشهور به جریان "ملا آواره- شریفزاده" و "هم خط" و "تدارکاتچی" جلال طالبانی میدانستند. این رکن اساسی بحث های ۳۷ روزه "کنگره اول" نیز هست. فکت و اطلاعات هم دال بر گام برداشتن "عملی" در راستای آن تلقی و "مصوبه" کنگره اول وجود داشت. "سعید معینی" در صف نیروهای جلال طالبانی به کمین افتاد و جان باخت و "ساعد وطندوست" و "دکتر جعفر شفیع" در گرماگرم روزهای پر جوش و خروش انقلاب ۱۳۵۷ در سراسر ایران و کردستان، در جوار "چادر مام جلال" در کوههای قندیل، در راستای "احیاء شورش کرد" (انقلاب کرد)، پس از "آش بتال" (تسلیم و تعطیل) بارزانی در پی قرارداد الجزایر، "ماموریت" یافتند. قبلا هم نوشته ام، که جلال طالبانی نامه "بیعت با خمینی" را قبل از "پرواز انقلاب"، و زمانی که او هنوز در "نجف" بود، با انشاء آن دو نفر از رهبری کومه له نوشته بود. این را شخص جلال طالبانی، با صراحت آراسته به "قدردانی" از آن حس وفاداری به "کردایه تی" در کومه له وقت، در مراسم سالگرد اتحادیه میهنی که فایل ویدئوی آن در **یوتیوب قابل دسترس است** (از دقیقه ۴۳)، بیان کرده است.

"عبدالله حسن زاده" از کادرهای دیرین و رهبران قدیمی حزب دمکرات کردستان ایران، در کتاب: "۵۰ سال فعالیت و مبارزه" نوشته است؛ "حزب دمکرات کردستان ایران" در روزهای پر جوش و خروش انقلاب ۵۷ "در گوش گاو خوابیده بود". او، اما، چنان منفعت و موقعیت یک حزب معین، یعنی "حزب دمکرات کردستان ایرن" و نه ناسیونالیسم کرد، را ملاک ارزیابیها از روندهای اجتماعی قرار داده است، که متوجه نبود که جناح چپ و "میلیتانت" ناسیونالیسم کرد اتفاقا قد علم کرده و آن بی خیالی یک حزب "سابقه دار"، به انزوای پیش داوریهای ناسیونالیستی در اذهان مردم بپا خاسته، منتهی نشده بود. ناسیونالیسم چپ کرد، در آن دوره و در هیات "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران"، مشغول بنا کردن پیکره و مجسمه یادبود از اسطوره های همان عبدالله حسن زاده و قاسملوها بود. بنای یک ستون بزرگ که با مشت گره کرده بر جانی که گفته میشد محل دفن جسد "اسماعیل شریفزاده" در گورستان موسوم به "تایله" در محله چهارباغ سنندج، تماما توسط کادرها و "هواداران" کومه له آن وقت، انجام گرفت. شعر در وصف آن اساطیر سروده شد و بر سر زبانها افتاد و نام خیابانها، در سنندج، که حزب دمکرات نه قبلا و نه بویژه در آن دوره "خوابیدن در گوش گاو" نفوذی نداشت، به اسم آنان نامگذاری شد. سیر تحولات چنان پیش رفت که پس از سرکوب های خونین دهه ۱۳۶۰، تقریبا تمامی نیروها و جریانات سوسیالیسم خلقی، فروپاشیدند و یا به محافل کوچک و مخفی تبدیل شدند. مارکسیسم انقلابی و اتحاد مبارزان کمونیست، تنها سازمان و "خط"ی بود که داور و "معتبر" بودند. آن کومه له در آن مقطع، به شرطی که پیکار و رزمندگان در صحنه باقی میماندند، به عنوان جناحی از سوسیالیسم خلقی که درگیر یک "مقاومت مسلحانه" و رویارویی سیاسی و نظامی با جمهوری اسلامی هم بود، به حیات سیاسی خویش به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم کرد، و یک "سازمان خلقی" با نفوذ ادامه میداد. این نه تنها از نظر "تحلیلی" چنین بود، بلکه تجربه خود من در رهبری کومه له آن زمان، اثبات این حکم است. همین نکته که ابراهیم علیزاده در مناسبت دیگری گفت که "حزب کمونیست ایران" در پی مصاف و بحثهای پرشور در بالا و پائین کومه له، در کنگره های رسمی و سمینارهای تشکیلاتی، مثل کنگره دو و سه کومه له و سمینار کادرها موسوم به "سمینار شمال" حول ادبیات مارکسیسم انقلابی و با شرکت جانبدارانه خود آنها و نقش منحصر بفرد منصور حکمت، تشکیل نشد، بلکه در "کنفرانس وحدت" بین پیکار و رزمندگان و دیگر سوسیالیست خلقی ها به اضافه "کومه له"، تاسیس یافت، صرفنظر از تناقض با حقیقت و "انکار" نقش شخصی و اعلام "برانت"ها، خیلی گویا است. "جانبداری" از خط "جلالی" در برابر خط "ملانی" در جنبش کردایه تی در "آنسوی مرز"، ریشه بسیار دیرین تری از آن "بحث های صد من یک غاز" داشت! در هر حال، فشار جبر واقعیات، از سر پراگماتیسم و "حفظ کومه له" - بویژه در رابطه با فشار از پائین و از جانب لایه تحصیلکرده شهری و کارگر و زحمتکش سوسیالیست - در جریان یورشهای وحشیانه رژیم اسلامی، رهبری سنتی تر کومه له را ناچار از یک تن دادن به "سازش تاکتیکی" از سر پراگماتیسم با اتحاد مبارزان کمونیست؛ و بلند کردن پرچم مارکسیسم انقلابی برای پاسخگویی به آن پایه وسیع در پائین، وادار کرد. طیف وسیعی که نه طبق مصوبات و "رهنمود" های کنگره کذائی اول، که در جریان و کشاکش یک انقلاب و در ایام بحران انقلابی در "شهر"، عضویت خویش را به عنوان اعضاء و کادر و رزمنده نظامی، عملا تحمیل کرده بودند. آن طیف وسیع، از "چپ" جامعه، خط سیاسی روشن، و ترسیم چشم انداز و افق مبارزه را می طلبید.

اما "حسرت"، آن کومه له "صادق"، همچنان در ذهن کادرهای سنتی تر که برای کومه له، "خاستگاه کردستانی" قائل بودند و برآمده از "جنبش کردستان" بر سر مساله ملی، همچنان فعال بود و در انتظار فرصت "بازسازی". در عالم واقع انگار مارکسیسم انقلابی، اندیشه "خود انگیخته" افراد رهبری نبود، به نظر میرسید که در یک لحظه "بی خبری" تاریخی، امضاء خود را پای اسناد و مصوباتی نوشته بودند که آن بازسازی را در دوره ای طولانی و تا نزدیک شدن ختم جنگ بین ایران و عراق، به بایگانی سپرده بودند. مصادف شدن مرزبندیها با کمونیسم کارگری که تا حد ایجاد کومه له متنفذ از کمونیسم کارگری ادامه یافت، با به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در پی ویران کردن شیرازه مدنی جامعه عراق در جنگ خلیج، ۱۹۹۱، مطلقا تصادفی نیست.

اسناد ضمیمه را به دقت بخوانید، نامه منصور حکمت به رهبری کومه له را بخوانید که در باره "توافق کتبی" با اتحادیه میهنی، هشدار میدهد. هم زمان، از جمله، کتابهای خاطرات نوشیروان مصطفی را هم که سالها بعد، یعنی از سال ۱۹۹۷ به بعد نوشته شده اند، نیز نگاه کنید تا بدانید پشت آن تصمیم برای نوشتن قرار داد کتبی با اتحادیه میهنی، "تعهدات و مسئولیتها"ی مورد نظر لانه کرده بود. جهتی که فقط در میان روابط محفلی آن رهبری سنتی کومه له، سر به مُهر ماند و نه تنها رهبری حزب کمونیست ایران، بلکه کمیته مرکزی کومه له و لایه کادری آن، "نا محرم" تلقی شدند. الان دیگر مشکل نیست که بفهمیم که "شانه گذاشتن" آن رهبری سنتی زیر بار چنان "مسئولیتها"ی، که یکی از آنها توافق پنهان از تشکیلات، در عملیات مشترک قرارگاه رمضان و اتحادیه میهنی با این دومی برای "آزادسازی حلبجه" بود؛ چه عواقب زیان بار و قربانی شدن تعداد وسیع از کادرهای کمونیسم ایران را در جریان "بمباران شیمیایی اردوگاه بوتی" توسط جنگنده های عراق و فاجعه ای که بر سر "گردان شوان" آمد، به دنبال داشت. چه، خود ابراهیم علیزاده در گفتگوی مورد اشاره، حالا دیگر که حکومت بعث بر سر کار نیست، "توجیه" دوران پسا صدام حسین را سیاه بر سفید روی کاغذ آورده است:

"مقامات" مخابرات عراق(سازمان امنیت)، در توضیح به "هیات کومه له" در بغداد، که ابراهیم علیزاده نیز عضو آن بود، که علت بمباران شیمیایی بوتی چه بوده، گفته بودند: به "دلیل نزدیکی شما با نیروهای جلال طالبانی".

"کشف رمز" از "توافق کتبی با اتحادیه میهنی" حالا دیگر هیچ نیازی به کند و کاو و حدس و گمان ندارد. آنوقتها با فرمول اینکه: بقیه اعضاء رهبری کومه له، کادرها و رهبری حزب کمونیست ایران، تحولات"محل" را در آن نوار مرزی "نمی شناختند"، در هیچ ارگان حزبی، چه در کومه له و یا حزب کمونیست ایران، مطرح نکردند. آن "دیپلوماسی سَرّی" ساده لوحانه با اتحادیه میهنی در آن شرایط، با توجه به حضور جلال طالبانی در کنگره ۴ کومه له در همان مناطق مرزی و شعر خوانی شیرکو بیخس در اردوگاه مالومه و دید و بازدیدهای مکرر، چندان هم سَرّی نبود. آنچنان آشکار بود، که بمب افکنهای عراق، اردوگاه کومه له را در توان آن "بی" مسئولیتی بمباران کرد و نه اردوگاههای حزب دمکرات که چند صد متر آنورتر بود. چه، نه مسعود بارزانی و یا دیگر رهبران "قیاده موقت" آنوقت و "پارتی دمکرات" بعدی که با کشیده شدن جنگ ایران و عراق به مرزهای کردستان، همراه با "قرارگاه رمضان" به همان نوارهای مرزی رسیده بودند؛ و نه جلال طالبانی و یا نوشیروان مصطفی و امثال "ملا بختیار"، علیرغم نزدیکیهای سیاسی بیشتر، از حضور فیزیکی در اردوگاههای حزب دمکرات کردستان، خودداری میکردند. فقط شدت رسوب تصویر از "کومه له" سنتی در اذهان همان سنتی ها بود، که انسانهای حامل آن "مسئولیت" ها را چون موم در دست امثال جلال طالبانی قرار داده بود.

قبل از اینکه به اسناد تاریخی ضمیمه مراجعه کنید، توجهتان را به پاسخ من به چند پرسش جلب میکنم. این پاسخها، از جانب کسی است که در تمام تاریخ شکل گیری کومه له و محفل اولیه در سال ۱۳۴۸ حضور داشته است و گویای واقعیاتی است که همه مواضع "بیگانه ستیز"، "روشنفکران غیر کرد"، "بی عمل ها" و نا آشنا به "جنبش ملی کردها"، فاقد "پیشینه زندان" و "سوابق سیاسی"، فداکاری و دلسوزی" برای کومه له را نقش بر آب میکند.

۳۰ مارس ۲۰۲۰

ایرج فرزاد

## پاسخهایی به یک ضرورت؛ جواب به چند پرسش

از طریق مطمئن یک "جمع" این سوالات را با من در میان گذاشته اند:

"ما جمعی هستیم که در کردستان فعالیت میکنیم و ارتباطات نسبتا وسیعی با همفکرهایمان در سایر شهرهای ایران داریم. مجموعه سوالاتی مخصوصا در اوضاع فعلی برایمان مطرح شده است. خودتان حتما در جریان اخبار مربوط به اعتراضات به بی آبی و قطع برق، هستید. اعتراضات در خوزستان چنان شدید شده است که بسیاری را وادار کرده است رو به نیروهای مسلح رژیم اطلاعیه بدهند و از آنها بخواهند که بروی مردم شلیک نکنند. از احمدی نژاد و خاتمی از روسای سابق ریاست جمهور اسلامی تا رضا پهلوی و بسیاری از هنرمندان و هنر پیشه ها و نویسندگان چنین فراخوانی داده اند."

سوالات ما اینها هستند: [۱. با توجه به سابقه و تجارب شما، چه در ایام رژیم شاه، و به عنوان یک زندانی سیاسی در آن دوره و نیز نقشی که شما و رفقای شما در کومه له علیه رژیم اسلامی داشتید، آیا فکر میکنید که دوره جدیدی برای تکرار فکر شده تر آن تجارب شروع شده است که ما هم نقش خود را پیدا کنیم؟ ]

پاسخ:

سیاسگزارم که من را کسی یافته اید که مورد اعتماد شما هستم.

بگذارید از همان "تجارب" امثال من، چه در دوره رژیم شاه و یا در دوره تقابل با رژیم اسلامی، که ابعاد وسیع نظامی هم به خود گرفت، شروع کنم. من وقتی آن تجارب را، که با سختی ها و قربانی دادند بی شمار، و حتی غیر ضروری، مرور میکنم، خود من شخصا اکنون با دید و روشی انتقادی آنها را مرور میکنم و در موارد بسیاری، اگر حمل بر "منفی بافی" نشود، دوست دارم "مردگان را به مردگان بسپارم" و مطلقا آن تجارب را، هر اندازه "فکر شده"، "تکرار" نکنم.

بگذارید توضیح بدهم و به آن تجارب نگاهی دوباره بیاندازیم.

به تجربه زندگی و فعالیت سیاسی من در دوره شاه اشاره کرده اید. من و رفقایم، که اکثر افراد محفلمان، در سال ۱۳۵۳ زندانی سیاسی بودیم، خود را "کمونیست" تعریف کرده بودیم. گرچه آثار لنین را حتی با دست نوشتیم و با کاربن در حداقل سه نسخه "تکثیر" میکردیم، اما برداشت ما از آثار لنین از اوضاع جاری در جامعه ایران آنوقت تاثیر گرفت. میدانید که در آن سالها "مشی چریکی" بر چپ و سوسیالیسم ایران حاکم بود و ماجرای "سیاهکل" و اعلام موجودیت "چریکهای فدائی خلق" و فعالیت سازمان مجاهدین خلق علنی شده بود. هر دو سازمان نامبرده، دست به اسلحه برده بودند تا از "استقلال ملی" ایران در مقابل سرسپردگی رژیم شاه به آمریکا و "امپریالیسم" دفاع کنند. الان وقتی به آن دوران نگاه میکنیم و با دید وسیعی که منصور حکمت در جنبش فکری "مارکسیسم انقلابی" و تدوین مبانی کمونیسم کارگری به ما داده است، می بینیم "آرمان" سوسیالیسم آنوقت، فراتر از "جنبش مشروطه" در اوایل قرن بیستم نرفته بود. آرمان جنبش سوسیالیستی موجود، در نهایت خود به یک جامعه "صنعتی" و متکی به جنبش "ملت ایران" و یک ایران "مستقل" محدود بود. انتقاد آن جنبش چریکی و مجاهدینی این بود که رژیم "سرسپرده" شاه، "حکومت ملی" مصدق و کسی که "نفث را ملی" اعلام کرده بود، در یک کودتا سرنگون کرده بود و به جای آن "صنعت مونتاز" و "فرهنگ مصرف" در تقابل با "فرهنگ تولید" و "بورژوازی دلال" و "کمپرادور" به جای "بورژوازی ملی و مستقل" به قدرت رسانده بود. ما به "روش" آن آرمان، و نه به خود آن آرمان انتقاد داشتیم. برداشت ما از لنین این بود که باید "حزب" داشت و نه مبارزه چریکی "جدا از توده". به عبارت دیگر سوسیالیسم محفل ما از همان پانزده سال ۱۳۴۸، نیز همان آرمانهای بورژوازی ملی و جبهه ملی و مصدق بود، اما "راه" و ابزار آن را نه مبارزه چریکی، که تشکیل حزب و "پیوند با توده ها" تشخیص داده بودیم. از این نظر اصلا تعجب آور نبود که ما بطور ظاهرا خودبخودی، و علیرغم خواندن و کپی کردن آثار مهم لنین، مانویسم را به عنوان مدل خود برگزیدیم. چون آنوقتها مانویسم هم در تقابل با "رویزونیسم خروشچفی"، اردوگاهی جهانی شده بود و هم "تجربه" آنها در ائتلاف و اتحاد با "بورژوازی ملی چین"، از طریق "حزب"، بطور واقعی به "استقلال" سیاسی و اقتصادی چین از "امپریالیسم ژاپن" و "حکومت دست نشانده چیانگ کائیشک" از طریق "جنگ توده ای طولانی" پایان داده بود.

حتما اسم "حزب رنجبران" را شنیده اید؟ این حزب در واقع ادامه و تکامل "سازمان انقلابی حزب توده" بود. آنوقتها سازمان انقلابی شعارش این بود: "پیش بسوی احیاء حزب". یعنی آنها به دلیل "سرسپردگی" حزب توده به شوروی و آلمان شرقی آنزمان و "سازشکاری" با رژیم شاه، خواهان "احیاء" حزب توده دوران سالهای بحرانی بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ بودند. جالب است قدری بیشتر با "تجربه" ما آشنایان کنم: شماری از فعالان "سازمان انقلابی حزب توده" در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۶ به کردستان عراق رفتند تا با پشتیبانی جلال طالبانی و حمایت از جریان "کمیته انقلابی حزب دمکرات" کردستان ایران، در نوعی مبارزه مسلحانه "توده ای" سهم داشته باشند، آنها قبلا هم برای آموزش "سیاسی" و "نظامی" افرادی از رهبری را به چین و کوبا فرستاده بودند. نشریه ای در خارج کشور منتشر میکردند به نام "توده" که در یکی از شماره های آن شعر معروف به "توتنه وان" (توتن کار) منتسب به "ملا آواره" را چاپ کرده بودند. ملا آواره و شریفزاده و معینی ها از اسطوره های ناسیونالیسم کرد بودند و با جان باختنشان در جنگ با ژاندارمهای شاه، سیطره ناسیونالیسم "چپ"، بر همه محافل سیاسی آن دوره و از جمله محفل ما را تثبیت کرد. ما هنگام دریافت آن شماره "توده"، "متحد" خود رایاقتیم! شعر توتن کار به نوعی باور نکردنی به "مانیفست" ما تبدیل شد و گاه چون مذهبیون آن را زیر لب زمزمه میکردیم. در سالهای قیام، این ما، جمع "رهبری" کومه له و شرکت کنندگان در "کنگره" ۳۷ روزه!

بودیم که اعلام کردیم حامی بی قید و شرط جناح جلال طالبانی در برابر جناح «ملانی» و «بارزانی» و «قیاده موقت» آن سالها هستیم و ادامه دهنده سنتهای «انقلابی» جریان شریفزاده-ملا آواره. خیابان سیروس سنندج را هواداران ما، به اسم «ملا آواره» تغییر دادند و شعرای مدافع و هوادار ما و چپ آنوقت در وصف شریفزاده شعر گفتند و یک مقبره بزرگ را بر محل دفن شریفزاده در گورستان «تایله» محله چهارباغ سنندج، با ابتکار برخی از افراد رهبری «کومه له» وقت و مهندسين هوادار برپا کردند. بگذرید اکنون در ورای آن چهارچوب تنگ، به سلطه بینش ناسیونالیستی بر سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران و دنباله روی ساده لوحانه از «جناح» جلال طالبانی اشاره کنم. درست در بحبوحه روزهای انقلاب ۵۷، جنگ و جدال بین «قیاده موقت» و «اتحادیه میهنی»، بر سر اینکه کدامیک باید مورد اعتماد و متحد رژیم اسلامی باشند، بالا گرفته بود. شعاری که در چادر جلال طالبانی طرح شده بود، یعنی «اخراج سران قیاده موقت» از ایران، عینا بند ۸ از قطعنامه ۸ ماده ای «خلق کرد» بود که تدوین کننده آن در واقع صلاح الدین مهدی، از دوستان و نزدیکان جلال طالبانی و تایید آن توسط شخصیت‌های کلیدی وقت کومه له، از جمله کاک فواد بود. ما و شخصیت‌های ما، عامل باز کردن جنگ و رقابت بین پارتی و ملانی و به طرفداری از خط اتحادیه میهنی به قلمرو کردستان ایران و به «نامه بر»، «مام جلال» تبدیل شدیم. درست در روزهای نزدیک به ۲۸ مرداد و «تحصن مردم در قوری قلعه» پاره و نوسود، فواد از مریوان حامل یک نامه جلال طالبانی به «حامد بگ»، که معروف بود در ایام شاه از معتمدان و همکاران ساواک و ژاندارمری به شمار می آمد، بود. شب قبل از حرکت به پاره در منزل ما در سنندج ماند و آن «ماموریت مهم» را با من در میان گذاشت. جلال طالبانی چنان ما را چون موم در دستان خودش داشت، که در «خطراتش» (دیداری ته مه ن) مینویسد: اگر «مشکل داخلی» نداشتیم، و امثال «رسول مامه ند» و «محمود عثمان» از «اتحادیه میهنی» و «کومه له ره نجران» منشعب نمی شدند، با توجه به «نفوذمان در کردستان ایران» میتوانستیم در روزهای قیام ۵۷ بسیاری از پادگانها را در کردستان ایران تسخیر کنیم و سلاح زیادی را مصادره کنیم. اشاره او به نفوذ در کردستان ایران، پیوند محکم کومه له وقت با جلال طالبانی، فرستادن ساعد و طندوست و دکتر جعفر شفیع به چادر او در کوهستان «قندیل»، درست در روزهایی بود که امواج انقلاب شهرهای ایران و کردستان را در بر گرفته بود. یکی از جوانب بسیار تلخ آن «تجربه» این بود که نامه بیعت جلال طالبانی به قول خودش با «امام خمینی» آنوقت که در پاریس اقامت داشت، با انشاء و «فارسی سلیس دکتر جعفر و ساعد و طندوست»، نوشته شد. تلخ تر این بود که همین دو نفر در جریان سفر جلال طالبانی و نوشیروان مصطفی به تهران برای دیدار با «امام خمینی» و منتظری، همراه و نقش «مترجم» را بازی کردند.

ما با آن بینش سوسیالیسم ملی که در کردستان پس از روزهای انقلاب به سوسیالیسم کردی و متکی به «جنبش دهقانی» نیز آراسته شد، «در کمال صداقت» و توأم با دنباله روی از سیر حوادث «با موج رفتیم». حالا که دیگر «صورتجلسات کنگره اول» را علنی کرده اند، ببینید سطح فکر، فرهنگ رفتار با رفقای ایام سخت، نازل بودن «تحلیل» های سیاسی در آن مناسک یک سکت مهجور دهقان پرست، و هجوم ضد انتقادی برای در هم شکستن همان نخبگان سیاسی جامعه ایران و کردستان، چه تصویری از «کومه له اصیل» و پرورده در «جنبش کرد»، به شما میدهد؟ تاریخ برگزاری آن چله ۳۷ روزه را در نظر بگیرید: قدری بیش از یک ماه مانده به روز سرنگونی رژیم شاه! و به قرارها و دورنمایی که ترسیم شده بود توجه کنید: نه اعلام آمادگی برای شرکت و رهبری موج خروشان انقلاب که «تصویب» در پیش گرفتن «زندگی حرفه ای و مخفی زحمتکشی» در عقب مانده ترین و ساکت ترین روستاهای کردستان. «محمد حسین کریمی»، این انسان بزرگوار و تجسم انسانی شرافت سیاسی، بخاطر اینکه علیرغم اینکه در جریان مخفی شدن خود در روستاهای پرت سردشت، و در جریان «گیا دوری» (بریدن علف) «به روحیه «روشنفکرانه» فعالیت در شهر و شرکت در اعتراضات «فکر» کرده بود، خود را شایسته کاندید شدن برای جمع رهبری ندانست و همین «نارضایتی» از خود او، محرک او شد برای نشان دادن «شجاعت» در جریان حمله با دست خالی به شهربانی سقز، در روز ۲۶ بهمن سال ۵۷. این، فشار موج انقلاب در شهر و روی آوری طیف وسیع تحصیلکردگان و کارگران شهری بود که کومه له وقت را ناچار و مجبور کرد از سکون و ارتجاع روستا به شهر توجه کند. به معنی واقعی کلمه آنچه که به عنوان سازمان سیاسی کومه له وقت معروف است، را همان طیف وسیع مذکور «ساختند» و وجود آنرا بر آن ۱۱ نفر تمحیل کردند. اگر آن امواج انقلاب مطرح نبودند، کومه له وقت به معنی واقعی کلمه به ادامه دهنده سنتهای عهد بوق سکت «کومه له ژایانه وه ی کرد» (کومه له احیاء کرد) در دوره قاضی محمد، تبدیل میشد. این جوهر «مباحثات ۳۷ روزه» «کنگره» کذائی است. در این تحقیرها و خود زنی ها و کلاه بوقی گذاشتن بر سر نخبگان سیاسی جامعه کردستان، تهاجم ضد انتقادی، انقلاب فرهنگی سکتی و انتقام گیری به منظور توأب سازی و اعتراف علیه وجدان خود، آرایش و بزرگ کردن زندگی و ذهنیت دهقانی، مطلقا هیچ «تجربه» مثبتی برای «تکرار» نمی بینم که راهنمای شما باشد.

اولین درس این است:تکرار گذشته هر اندازه نونوار شده، یعنی در بهترین حالت، دنباله روی «فعال» و «انقلابی» و «صادقانه» از سیر حوا دث و خدمت فی اسبیل اله به گرایشات هفت خط بورژوایی و ناسیونالیستی.

دومین درس این است:

نباید خودتان را بدهکار و «شاگرد» میراث داران گذشته های سپری شده و فارغ از انتقاد به «سابقه دار»ها بدانید.

سومین درس این است:

بسیار فراتر از آنچه به چشم می آید و حس میشود، و حتی بسیار فراتر از آنچه احساسات «مردم» را به جوش می آورد، نقشه و سناریو تغییر اوضاع در ایران بسیار کارشده تر، «خونسرد»تر و سیاسی تر طرح ریزی شده است. اگر جمعی خود را «فعال» میدانند، باید توجه را از صرف «هم خط» شدن خویش و گرم نگهداشتن «محفل خودی» و «اتحاد رفیقانه»، فراتر ببرند و نه چون گذشته و «تجربه»ما، عذر میخوامم از صراحت لهجه، به حمال و نامه بر جنبشها و شخصیت‌هایی چون خمینی و جلال طالبانی و کردایه تی و دنباله رو «توده»ها، که پرچم و افقی را ابتدا برای خود و سپس برای جامعه و سرنوشت میلیونها شهروند، بلند و ترسیم کنند. نیرو و جمعی که قرار است، «آزاد» کند، قبل از هر چیز باید خود را از اسارت در باورهای خرافی و شیفته دنباله روی از سیر حوادث، آزاد کند.

بطور خلاصه، مطلقا خیر! «تجربه سیاسی» من و ما را «الگو»ی خود نسازید.

[۲. از نظر شما آیا نوعی همکاری با هواداران جریانات چپ و سوسیالیست، مثل جناح «چپ» کومه له و احزاب موجود کمونیست کارگری و «حکمتیست» ها، راه حل نزدیکتری نیست؟ چون بهر حال هر جریانی در میان اینها در میان فعالین سیاسی و از جمله در جمع ما نیز، سمپاتی‌هایی دارد. ما فکر میکنیم، علیرغم اینکه شما ممکن است طور دیگری قضاوت کنید، بهرحال این طیف «نیروی موجود کمونیست» هستند و نباید از آنها صرفنظر کرد.]

پاسخ:

این سوال ظاهرا خیلی «زمینی» ، «واقع بینانه»، «صمیمانه» و «مسئولانه و دلسوزانه» به نظر میرسد. اما پشت این واقع بینی و «صداقت و پاکی» شما، متأسفانه، نکته ای را که قبلا توضیح دادم، یعنی بی توجهی به یک «افق مستقل» و برافراشتن یک دیدگاه سیاسی از موضع اعتماد به نفس، خوابیده است. به نظر میرسد شما چند قدمی از طیف وسیعی که در این سالها به آثار منصور حکمت روی آورده اند، عقب هستید. شاید یک علت این باشد که جمع شما بیش از حد لازم تلاش دارید که در «عمل» و در حرکات موجود سهیم و دخیل باشید. اینجا یک بار دیگر شما را به «تجربه سیاسی» خودم رجوع میدهم. ما «کومه له» قدیمی ها، چنان در همان کارهای عملی که «جنبش کردستان» به دامن ما انداخته بود، غرق شدیم که فقط زمانی که دور هم بودیم و جلسه داشتیم، یادمان می آمد که ما «کمونیست» هستیم و آرمان‌هایی فراتر از محدودیتها و الزامات حرکتی که راه افتاده بود داشتیم. ما «پیشمرگ» داشتیم، نه تنها با رژیم اسلامی که ناچار شدیم در برابر تصمیم حزب دمکرات برای ساکت کردن کمونیسم در کردستان وارد جنگ شویم و سالها به اتکاء نیروی مسلح خود مناطق آزاد را حفظ کنیم و حزب دمکرات را با شکست دادن آنها در «اعلام جنگ سراسری علیه کومه له» از کرده خود پشیمان کنیم. ناچار میبایست به مسائل خرد و ریز آن نیروی مسلح از جمله فشنگ و تفنگ و امکانات تدارکاتی و مشکلات شخصی تک تک افراد و «فرماندهان نظامی» بپردازیم. آن مشغولیتها واقعی، انقلابی، عملی و «دلسوزانه» بودند، اما، موجب شدند که عملا یادمان برود که «مانیفست کمونیست» و «سوسیالیسم» مارکس و لنین چشم انداز «دیرین» ما بوده است و باید چشم انداز نیروی وسیعی که با ما بودند نیز باشد. ما چنان در برآورد کردن آن نیازها، که بسیار واقعی بودند و لازم غرق شدیم که علیرغم حتی شرکت در تشکیل حزب کمونیست ایران، افق و دیدمان از محدوده نیازهای «جنبش» و «سازمان» خود در آن بستر مادی، فراتر نرفت و این یکی از مهمترین علت خوردن کادرهای کارگشته و با سابقه، چون عبدالله مهدی، شعیب زکریانی و ابراهیم علیزاده بود. این تجربه تلخ و این غرق شدن در دنباله روی از سیر عملی جنبش و حرکت‌های اجتماعی موجود و تمرکز بر «حفظ سازمان» و «محفل» بزرگ را، که شکی نیست، واقعی اند و بسیار هم «عملی»، دوباره و در پوشش دیگری تکرار نکنید. «افق»تان تیره خواهد شد و در سیر تحولات از شما قربانی میگیرد و نیرو هدر میدهد. روشن است، نمیتوان به کسی مثل من و یا کل کادرهای کومه له قدیم، مارک «پاسیفیسم» و یا رویگردانی از «عمل انقلابی» را چسپاند. از این نظر خیالتان آسوده باشد که با بلند کردن یک افق روشن، که توضیح دادم مبانی آن در دسترس است و دیگران به آن روی آورده اند، مدافعان دنباله روی از ناسیونالیسم کرد، بطور مشخص در کردستان، نمیتوانند به شما که عملا درگیر فعالیت انقلابی هستید، مارک «روشنفکر بی عمل» بزنند. خود را از زیر شبح و تهدید دنباله روان از «جنبش عملی مردم» خارج کنید. باید در مقاطعی مهم عادت کنید که از این «مبصران» جنبش عملی» و «مردم داری» ریاکارانه که هدفی جز خدمت به جنبش ناسیونالیسم کرد و «حرکت خود بخودی توده ها» و حتی «کارگر کارگری» ها ندارند، خود را «منزوی» کنید. افق خود را تعیین کنید و پرچم آرمان‌های کمونیسم کارگری را برفرایزید، بگذار «افکار عمومی» و «قضاوت توده ها» هر چه میگویند، بگویند. یکی از قوی ترین جوانب شخصیت منصور حکمت همین بود، «نظر» خود را شجاعانه و بدون ترس حتی از رفقای همسنگر خود، صریح و بی تعارف میگفت و عاقبت این او بود که همه را به سوی آن اراده انقلابی که پشت گرم به یک دیدگاه عمیق مارکسیستی بود، جذب میکرد. در ماجرای دو خرداد، آدم‌هائی مثل آذرین و رضا مقدم، چپه شدند و نزدیک به صد نفر از اعضاء و کادرهای حزب کمونیست کارگری «جنبش استعفا» و هزیمت از کمونیسم را راه انداختند. منصور حکمت، ایستاد و محکم و قاطع آن را گفت که در «خدا حافظ رفیق»، «از منظر اژدها» و «نا قهرمانان» میخوانید. قبلی ها با به حکومت رسیدن ناسیونالیست‌های کرد در «اقلیم» کردستان با پاره کردن چتر نجات سقوط کردند و زمین خوردند و اینها با «جامعه

مدینه النبی ” خاتمی و “تزهای” حجاریان. آن زمین خوردنها البته یک “تصفیه” مثبت بود در رهائی کمونیسم کارگری از منشویسم و ناسیونالیسم چپ کرد و جریان ریاکار “کارگر کارگری”.

در مقیاس جامعه ایران، آیا شکی دارید که فدانیان و مجاهدین، در دوره شاه واقعا هوادار و سمپات داشتند؟ شکی دارید که همان وقتها هم آن سمپات ها، “نیروی موجود” بودند و غیرقابل صرفنظر؟ شک دارید که “پیشمرگ” اتحادیه میهنی و “کومه له رنجدران”،از جان گذشته، فداکار و نیز برخوردار از سمپاتی نسبتا وسیع در میان مردم “چهار پارچه” بودند؟ روشن است که من قصد ندارم سمپاتهای شعبه های مختلف کمونیست کارگری را هم ردیف مجاهد و اتحادیه میهنی قرار بدهم. اما، اگر دنیا طی این چهل سال عوض شده است، “سمپات” جریانات مختلف هم دچار تغییر شده است. این سوال شما واقعا برای من کمی تعجب آور است، میدانید چرا؟

نه به این خاطر که من شخصا با هیچ شعبه کمونیست کارگری و یا حکمتیست ها نیستم و یا حتی شما ممکن است من را به دلیل “رنجش شخصی” به اینها بدبین نشان بدهد. و نه به این خاطر نیز که من سالها است از توهم به وجود یک باریکه کمونیستی در “کومه له” موجود، دست برداشته ام. بحث من اتفاقا در باره جمع خود شما است. چگونه است که در میان شما و یا دستکم در میان “فعالان”ی که شما مورد توجه تان است، کسانی پیدا میشوند که “سمپات کومه له” اند؟ و چگونه است که سمپاتهای شعبه های کمونیست کارگری، در این رابطه “سپر انداخته اند”؟ از خود سوال نمیکنید که فاصله بین احزاب منتسب به کمونیسم کارگری مدام بیشتر میشود و در میان خود آنها، صفوفشان کوچکتز و “کناره گیری”ها بیشتر شده است، اما شما در پی یک اتحاد عمل و ائتلاف بین “هواداران” اینها هستید؟ طرف خودش از حفظ “کادر” رهبری اش ناتوان است، و کمترین انتقاد سیاسی را به خط حاکم با اخراج و تصفیه پاسخ میدهد، شما دارید “سمپاتها”ی اینها را تشویق میکنید که با سمپاتهای کومه له موجود، “یک کاری” بکنند؟ خود شما واقعا به این توهم باور دارید؟ اگر در سیاست بحث از “نیرو” است، لابد باید بدانید که آنچه که در دنیای واقعی “نیرو” به حساب می آید، و تا جانی که به “کمونیسم کارگری” مربوط است، از “حزب سیاسی” دوران منصور حکمت، هیچ چیز باقی نمانده است، آخر آن سمپاتها با چه “نیرونی” دارند “کاری” میکنند و نیرونی “جا بجا” میکنند؟ طرف از “جا بجا کردن” کادر فلائژ خود عاجز است، شما انتظار دارید تازه “سمپات” ها شاید “منشا اثر” باشند؟! هیچ شکی ندارم که هر ائتلاف و اتحاد سمپات های شعبه های کمونیست کارگری، هر اندازه صادق و مخلص و کُشته مُرده کارگر و انقلاب انقلاب گفتن ها، در این بی وزنی احزاب مربوطه و ریزش مداوم در صفوف آنها، در عمل به خدمت “کومه له” در می آیند که به یک اعتبار، از نظر پول و امکانات و حمایتهای دوایر آشکار و پنهان، از جمله اتحادیه میهنی و امثال “ملا بختیار”، “نیرو” هستند. “نیرونی” که علیرغم “بی خبری” سمپاتها و یا خود را به بی خبری زدن آنها، فی الحال در بند و بستها با احزاب ناسیونالیسم کرد و بقول عننی ابراهیم عزیزاده علیرغم “پاج دادنها” به جناح اتحادیه میهنی، که شکی نیست سر سپرده نهادهای اطلاعاتی رژیم اسلامی اند، مشغول معامله اند. عزیزان من! بار دیگر تاکید میکنم که از اسارت به گذشته خود را رها کنید، از آن “امام زاده ها معجزه ای بر نمی آید”. نه کومه له فعلی کومه له سابق است و نه شعبه های کمونیست کارگری از توان و ظرفیت یک حرکت سیاسی رو به جامعه برخوردارند و نه اصلا “حزب” اند. مشکل من با این سوال شما این است: چرا به یک نقطه دور در گذشته سپری شده خیره؛ و در آن ویرانه بدست خود “طلسم” شده اید؟ خودفریبی راهی برای اجتناب از رو در رونی با واقعیت عینی است. از این خود تحقیری و “جونوریسم سیاسی” دست بردارید، شما را زمینگیر میکند.

[۳. آیا از نظر شما با توجه به پراکندگی و تفرقه در صفوف احزاب چپ و سوسیالیست، امکان واقعی شکل دادن به یک حزب سیاسی در این اوضاع بحرانی و تغییرات برق آسا، ممکن است؟ ]

پاسخ: به نظر من سوال بسیار معتبر و قابل تامل و البته بسیار سخت است.

سخت است که سوال را “ابتدا به ساکن” و غیر تاریخی نگاه کنیم، معتبر و ساده است اگر آنرا در متن تاریخ و واقعیات قرار بدهیم.

من جوانب “ساده” سوال را میشکافم و در این رابطه آنرا در متن “تاریخ” واقعی قرار میدهم.

مارکسیسم انقلابی، درست در اوضاعی که تحولات بسرعت رعد و برق در جریان بود، نه از جانب “پیشکسوتهای سیاسی” که از طرف منصور حکمت مقیم انگلستان و مدرس کاپیتال، بر ذهنیت “خبرگان” سیاسی ایران سیطره یافت. آن مجموعه دیدگاه کمونیستی طی سالها بعد در تدوین مبانی کمونیسم کارگری متکامل تر شد. این ابزار الان وسیعا در دسترس است و همانطور که توضیح دادم روی آوری به آنها در این شرایط وسیع شده است.

بخش “مشکل” سوال همینجاست، حول مارکسیسم انقلابی “جمع” فعالان “اتحاد مبارزان کمونیست” حلقه زده بودند، و نیروی جاذبه برای همبستگی طیف وسیع انسانهانی بود که خود را “کمونیست” فرض میکردند. لابد میدانید که کسانی مثل “جواد قاندی”، شخصیت دوم “مجاهدین م. ل” و “پیکار” بعدی پس از “تقی شهرام”، داوطلبانه به اتحاد مبارزان کمونیست اعلام کرد که او حاضر است “اعلامیه پخش کن” و تکثیر کننده و توزیع کننده رساله: “اسطوره بورژوازی ملی و مترقی” نوشته شده توسط آن “محفل کوچک” باشد؟ لابد میدانید که “بیژن چهارزی” از زندانیان بسیار مقاوم زندان شاه و کادر رهبری “سازمان انقلابی حزب توده”، به “هواداری” از کومه له پس از کنگره دوم و در پی برفراشتن مارکسیسم انقلابی در صفوف آن، “افتخار” میکرد؟ شاید بدانید که “محمد علی پرتوی” از گروه شناسانی “سیاهکل” که دستگیر و ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد، داوطلبانه خود را هوادار و عضو “ساده” اتحاد مبارزان کمونیست میدانست و به همان جرم توسط جمهوری اسلامی اعدام شد؟ میدانید که “مجتبی احمد زاده” از عناصر کلیدی چریکهای فدائی خلق نیز، به صف اتحاد مبارازان کمونیست و مدافع مارکسیسم انقلابی پیوست و به همان جرم توسط جمهوری اسلامی اعدام شد؟ اگر “کومه له” در کنگره دوم خود، فروردین سال ۶۰ ، پرچم مارکسیسم انقلابی را بر نمی افراشت، کومه له مسیر “مصوبات” چله ۳۷ روزه، موسوم به “کنگره اول” را ادامه میداد که اعلام کرده بود خود را ادامه دهنده میراث سیاسی “کمیته ملاآواره- شریفزاده” حزب دمکرات و تدارکاتچی “اتحادیه میهنی” تعریف کرده بود؟ میدانید که مارکسیسم انقلابی، تنها خط دائر و معتبری بود که اگر کومه له به آن روی نمی آورد، چیزی شبیه به “کومه له یکسانی” میشد که هویت خود را با برپائی “بنکه بوژانه وه ی فرهه نگي کورد” (مرکز احیاء فرهنگ کرد) در سقز، تعریف کرده بود و آن طیف جوان و تحصیلکرده شهری هرگز به آن نمیپیوستند و همانجا به عنوان هسته هوادار و وفادار به “مام جلال” تکه پاره و متفرق میشد و از چشم جامعه می افتاد؟

بنابراین روشن است که وجود یک “مرکز جاذبه” که به مبانی کمونیسم کارگری مسلط است و یا در برنامه خود گذاشته است که آن مبانی را “پرچم” و “افق” خود قرار بدهد و تبلیغ و اشاعه وسیع آن را یک وظیفه عاجل و “همین امروز” خود تعریف کند، “کلید” حل مساله و “پاسخ” واقعی به سوالات شما است. بنابراین نباید با گشتن به هر کوچه و برزنی و زدن هر دری برای یافتن فعالان در “صحنه”، به فکر اتحاد “سمپات” های این یا آن محفل و حزب بود. شما قرار نیست به هیچ جریانی “خدمات” ارائه بدهید. راه سر راست و مستقیم این است، به خودتان و اراده مستقل خوتان متکی باشید و پرچم افق و مبانی کمونیسم کارگری را راسا بلند کنید. مطمئن باشید اگر این مرکز جاذبه سیاسی و فکری را ایجاد کنید، دقیقا به همان سرعت برق تحولات، شما و جمع های شبیه شما در اقصا نقاط ایران “نیرو” خواهید شد و فشار به شما خواهد آمد که “حزب سیاسی” یک دنیای بهتر و مبانی کمونیسم کارگری را هر چه سریعتر تشکیل بدهید.

تنها تاکید من به شما این است که دست از توهمات “اتحاد و ائتلاف” و ایفای نقش “ریش سفید” برای دیگران بردارید، و آستین ها را بالا بزنید. جمع شما را فرامیخوانم که مجموعه سمینارهای مبانی کمونیسم کارگری را به عنوان تخته پرش و نقطه شروع مورد مطالعه و بحث قرار بدهید. اگر دنبال راه چاره هستید، کلید آنجاست. من این مجموعه را در یک فایل واحد ضمیمه کرده ام، که خط راهنمای “چه باید کرد” شماست. آنها را جمعی بخوانید، تکثیر کنید و به دست دیگر محافل برسانید.

نکته بسیار با اهمیت این است که جامعه تشنه راه حل، این مردم که جمهوری اسلامی آنان را کشتار کرده است و در تباهی جسمی و روحی، در فقر و فلاکت و تن فروشی و کلیه و “فرزند فروشی”، کودکان کار و کودکان خیابان، قتل های ناموسی و هیستری اسلامی ضد زن و رواج تبه کاریهای اجتماعی و اعتیاد غرق و زجر کش کرده است، یک نیروی واقعا مسنول و یک راه برون رفت اصولی را “لمس” و احساس کنند. تا کلیه انسانهای شریف و انقلابی و مردم دوست و علاقمند به بهبود زندگی مردم، متوجه شوند، جمعی با یک بینش روشن، اراده کرده اند که در راستای تشکیل یک حزب سیاسی کمونیستی کاملا جدید، مسیری برای رفاه و آسایش مردم و آزادی جامعه در برابر انواع نقشه ها و دسیسه ها و بند و بست ها و توطئه های دولتهای سرمایه داری و بورژوازی ایران، گامهای “عملی” برداشته اند. اعلام این اراده بسرعت تار و پود و رگ و ریشه خود را با روی آوری وسیع و باورنکردنی کارگران معترض، انسانهای عاصی، مبارز، شریف، طیف وسیع تحصیلکردگان و جوانان و تمامی اقشار جامعه که طی چهل سال جنایت و کشتار و قتل زنجیره ای و زندان و شکنجه و برقراری اختناق و ترور اسلام سیاسی، ایستادند، قربانی بی شمار دادند، اما زمین نخوردند و از پای در نیامدند، در اعماق جامعه محکم خواهد کرد. “من مین” کردن و خود را منتظر “رفع ابهامات” سمپاتهای احزاب موجود و شعبه های مختلف آنها کردن، گریز از پذیرش یک مسنولیت اجتماعی است. جامعه به محافلی که خود محوراند، به خود مشغول اند، بی تاثیراند، محفل باز و رفیق باز اند، و همواره مردد و مذذبذ در باره مسائل اجتماعی و لاقید به “غیر خودی”ها، و دانما مشغول “رفع ابهامات” خود، بی تفاوت خواهد بود. به این “سیاهچاله” ابهام و تردید، خود محور، از خود متشکر، شیفته عکس و تصویر خود، به این سکتاریسم “انزواهای کمونیستی” نزدیک نشوید. با سپاس از محبت شما و در انتظار ملاحظات و هر نکته ای که به نظرتان میرسد.

ایرج فرزاد

نیمه دوم ژوئیه ۲۰۲۱

**اسناد را بخوانید:**

## آینده کومه‌له و دورنمای فعالیت ما در کردستان

### مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند.

۱ - این سوال که «آینده کومه‌له چیست» زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومه‌له « در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومه‌له برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که « آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست». هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومه‌له یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومه‌له را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومه‌له فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها وآن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومه‌له را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومه‌له واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲ - وقتی از این برداشت محدود درباره کومه‌له حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومه‌له پیدا کنیم. ریشه بحث «داخل یا خارج» همینجاست. گویا سوال اینست که کومه‌له یک عده را ببرد «خارج» یا نبرد. وقتی کومه‌له به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیداکرد آنوقت طبیعی است که «آینده کومه‌له « هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسّنات این یا آن کشور و منطقه برای «استقرار کومه‌له» کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومه‌له را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل «داخل یا خارج» پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومه‌له در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومه‌له بکار میرود، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومه‌له ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومه‌له ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید دراین کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومه‌له باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومه‌له مستقر در اردوگاهای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومه‌له حرف میزنیم قبلاً باید تعیین کرده باشیم که از «کومه‌له» چه برداشتی داریم. کومه‌له چیست. من درباره این سوال بدفعات صحبت کرده‌ام و نوشته‌ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایقی در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومه‌له بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولاً حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومه‌له، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات ( همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای «واقع بین»، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره درحیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرانی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهای ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقاً کسانی هستند که در ذهن خود کومه‌له را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پانین میاورند و آنرا دچار یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومه‌له واقعا چیست میتوانید به قطعهنامه های کنگره ششم، به قطعهنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایقی عینی و غیرقابل انکار است.

۳ - محدود نگری دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومه‌له با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث «شرایط ناشی از ختم جنگ» است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومه‌له همان اردوگاه های بخش علنی کومه‌له است و معضل امروز معضل « داخل یا خارج» است، آنوقت این معضل دقیقاً با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومه له را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومه‌له مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میآورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانبی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهراً تمام آن تحلیل هانی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومه‌له ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگونی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومه‌له و بر برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

#### حقایقی درباره کمونیسم در کردستان. کومه‌له واقعا چیست؟

اولین واقعیتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح «خودبخودی» و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایشات سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. عروج کومه‌له در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومه‌له بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکردند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جونی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشتت میشوند، و از سوی دیگر جریانی مانند کومه‌له که با این انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هرکارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میدانند که کومه‌له چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومه‌له برای او سازمانی است که هرچند احتمالاً دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانانی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومه‌له کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومه له نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملاً برعکس، بدرجه ای که کومه‌له بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومه‌له را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومه‌له و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیما و به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قدعلم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمایی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتا به دوران پس از انقلابات موکول شده است که در آن عموما بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهزم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومهله نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند.اینها نتایج جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوائی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جونی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها دردوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

ینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر «اوضاع پس از ختم جنگ» بیرون بیانید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیانید برای یک لحظه کلا کومهله را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خودمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مینا بگیریم،یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خود میگذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملا متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملا میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملا مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومهله را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخا به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میبینند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا « ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید.» این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرماناته ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخدانی که عزم خود را جزم میکند که «آخرین نفر باشد»، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جانی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار «خوشبینی» و «رزمندگی» در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومهله باید از سر بگذرانند. «اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد.» براستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و مبرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومهله ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

## وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟

همانطور که گفتم «چه باید کرد» کومهله با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره های پنجم و ششم ما دیگر صراحتا از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومهله در جهت پاسخگونی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفا سازمانی، یک بعدی و اساسا غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت های فعالیت های تاکنونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشائی های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متاسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومهله مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و «تسلیم طلبی» و پایمردی سخن میگویند نهایتا به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی «صنفی» بر ما مسلط شود، که متاسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومه له را رهبر خود میشناسند (و متاسفانه اساسا در یک رابطه عشق یکطرفه با کومهله قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومهله خواهند گفت که کومهله ایها در سال های ۶۸- ۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مفرها و ارگانها و آینده آنها به دست اندازهای افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم متعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان بکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیرونی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهر ها را سازمان دادند. کلا در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزش ها و اخلاقیاتی که در این دوره درمیانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومهله جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومهله اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از«چه باید کرد» سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومهله معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومهله داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومهله صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاری کومهله که تا امروز کومهله مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومهله ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوائی نسبت به حزب و حزبیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیارخوب بیانیم از دورنمای کومهله حرف بزنیم، از «شرایط جدید»، از «چه باید کرد»، از «تعهد» و «آلترناتیو» صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومهله ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیانیم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ایدا به آن احتیاج نداریم ناخداهایی است که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگونی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهامت تغییر برای پاسخگونی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکاراست. بیانید مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را برمبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

## وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رنوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکنند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه می‌خواهیم بدست بیاوریم داشته باشیم. ما می‌خواهیم کومه‌له دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفاً معنوی و بعضاً سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی «داخل کشوری» تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرچا و به هر درجه ای لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط ایجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتاً به سیاست های کومه له خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومه‌له باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعالیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی فعلی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

## وظایف ما در عرصه های اصلی- سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی میرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومه‌له و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م کومه‌له باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود و بدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومه‌له را در انظار عام یک سازمان اساساً سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومه‌له بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نمیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومه‌له تلقی میشود، مادام که رهبری کومه‌له صرفاً بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومه‌له را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شور و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساساً خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومه‌له از خود بدست داده است امر حاشیه ای کومه له تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومه‌له بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هر قدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هر قدر هم که اعضاء قدیمی ک.م به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هرنوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکنند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومه‌له است. کومه‌له باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود میآیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایشات و حرکت های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومه‌له و یا کمیته مرکزی حزب قرار ننگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومه‌له است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسنول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومه‌له صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومه‌له سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموماً بطور غیر رسمی تحت نام کومه‌له صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضاء «منتظر سازماندهی»، کسانی که مدتهاست دوره «پیش عضویت شان» را باسر بلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومه‌له در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و ناپاوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومه‌له به امر سازماندهی در شهرهاست که متاسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

## سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواهد بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموماً مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراهای و غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیماً توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های

کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری اِپدا قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلایل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومه‌له میداند، مبارزه تاکنونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد.ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی از چه از جانب سایر گرایشات و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم. تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملا مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومه‌له الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیما دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هرمرحله و نقشه عمل بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومه‌له به یک سازمان حزبی در شهرها کارجدی در این عرصه را بشدت دشوارمیسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کاراست. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هانی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

### مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدور نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

اولا منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوانی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیا، عبارت «مبارزه قانونی» شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوما تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مصالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند.

ثالثا، در هیچ جامعه ای ما صرفا مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوانی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهانی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماما بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسما به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیکی از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکنونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سنندج است.

رابعا، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه «رژیم بالاخره نمیگذارد» بهانه بسیارضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم درشهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماما به نفع ما عمل میکند. کردستان یک جامعه حزبیبت یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال پا به میدان بگذارند، نهایتا بعنوان بازوی قانونی کومه‌له عمل خواهند کرد. کومه‌له هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر این الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود ببپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد «جانماز آب بکشند» (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگذیر بسرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارونی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیما در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی ناپسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماما به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هرنوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که برعهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت های مبارز سر شناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آژیتاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افرادجدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نمایم. دیر یا زود فشاراعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

### سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیرسیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهانی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتا با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم.حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتورپته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران «جوانان» بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان ازاین لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومه‌له بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو ونماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و



دانش آموزان بدانند کومه‌له چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هانی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش های جامعه تحت رهبری کومه‌له نباید تصویر کومه‌له بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

## رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومه‌له و روش آن در قبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومه‌له باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومه‌له باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکشان باشد. رهبری کومه‌له باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهانی اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل ها باید در رهبری کومه‌له جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببینند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فدای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هرچیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن تداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت هانی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآموده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان تداعی میشود. این با رهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نیاید. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هرچیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

## موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قیل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم (نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس ازختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانه‌های کومه‌له دارند.

همانطور که گفتم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومه‌له، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود میاورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ایدا به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در میانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملا برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومه‌له به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفا میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومه‌له بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و در گیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومه‌له را در اردوگاهها و در روش زندگی ومبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دونتیجه مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح «تسلیم طلبانه» که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومه‌له را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومه‌له و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح «رزمنده» است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومه‌له و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومه‌له همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت های احتمالی بیابد. این حکم که «پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد»، در واقع دلداری ای است که جناح «رزمنده» این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومه‌له بگشاید، رزمنده ما بناگزیر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب ها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومه‌له باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره های پنجم و ششم کومه‌له و کنگره دوم حزب، کومه‌له میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبرم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت بازیافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومه‌له در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریع تر طی شود، کومه‌له باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت ها به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومه‌له میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومه‌له گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جانی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومه‌له را از ختم جنگ در نمیاوریم. بلکه مبرمیت دست بکار شدن را با توجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

## جغرافیای فعالیت کومه‌له

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومه‌له داخل کشوری باشد. قطعا رفقای ما امروز لفظ «داخل» را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومه‌له باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که «انتقال» اعضاء و کادرهای موجود کومه‌له به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومه‌له هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزبمان را در داخل کشور و در درون طبقه نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند درمیان باشد.

### مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانه‌های مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومه‌له مطرح کردم و در اسناد «استراتژی ما در کردستان» و «ملاحظاتی درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی» نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومه‌له رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در

بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد براینکه کومه‌له اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومه‌له است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زبده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگیرنده کل موجودیت رسمی کومه‌له، بلکه صرفا محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد.

## اردوگاه چه میشود؟

اردوگاه رادیویی کومله در کردستان. در این اردوگاه رادیویی کومله در کردستان، رادیوهای کومله در کنار یکدیگر قرار دارند.

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا «داخل») انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساسا در برگیرنده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانه‌های تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومه‌له، بمثابه یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه دارید بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که بتناسب نیازهای این بخش ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومه‌له در منطقه، مسنولین سیاسی و مروجین و مریبان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوهای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میپندارند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشد؟ اما تفاوت زیادی میان ایندووجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز «داخل و خارج» است. در ایران رهبری و ارگانه‌های مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیما به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانه‌های خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که امکان استقرار ارگانه‌های ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعا این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا( و در واقع به هرمعنای دیگر)، ما دیگر ارگانه‌های خود را در خارج کشورسازمان داده ایم. فاصله جغرافیائی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. «کمی آنطرف تر» از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال ارگانه‌های مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیوی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرائی کومه‌له، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومه‌له، این حکم دیگر اِدا صادق نیست.

اردوگاه رادیویی کومله در کردستان. در این اردوگاه رادیویی کومله در کردستان، رادیوهای کومله در کنار یکدیگر قرار دارند.

## رهبری کومه‌له

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومه‌له باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیما وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیونی و اداره ارگانه‌های تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومه‌له، مانند هرسازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطورزیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت برسر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفا بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است.محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمینشیند، بلکه به شوروی میرود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزاریسم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیائی کنونی رهبری کومه‌له را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومه‌له به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملا علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومه‌له برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومه‌له نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت.

و بالاخره، پلنوم ها، کنگره ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومه‌له باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومه‌له در خارج انجام گیرد.

## رادیوها

اردوگاه رادیویی کومله در کردستان. در این اردوگاه رادیویی کومله در کردستان، رادیوهای کومله در کنار یکدیگر قرار دارند.

بدیهی است فرستنده های رادیونی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهائی میکردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیوی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومه‌له باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیاورند، باید ارتباط این نشریه با خوانندگانش بر قرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفا با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آترا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف میرود. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومه‌له ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هائی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومه‌له ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فلان کمیته و کمپین معین میتواند مقدور باشد.

## سایر ارگان ها

در مورد سایر ارگانها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومه‌له این است: کومه‌له باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهایی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومه‌له در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومه‌له باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هانی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسماً و علناً به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. ماحصل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومه‌له در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومه‌له و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومه‌له و ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود «کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود». بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مسأله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم . اردوگاه ما میتواند ابدا کوچک نشود مشروط براینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملاً معتقدم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادر ها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جانی کار کند که ظرفیت ها و توان سیاسی او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما «صحنه مبارزه» کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه «ترک صحنه» توسط کومه‌له پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومه‌له در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره میتواندست در مقطع عقب نشینی از آلان مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومه‌له و سرنوشت اردوگاه کومه‌له صورت مسأله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگونی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومه‌له تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیارمساعد برای انجام وظایف تاریخسازی در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

منصور حکمت

مرداد ۱۳۶۸، اوت ۱۹۸۹

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

www.mansourhakat.com

## در باره سرنوشت و حیثیت سیاسی کومه له

**(متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه وسیع کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران: "بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطننامه پلنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق". (این جلسه در تاریخ ۷ شهریور سال ۱۳۶۷ - ۲۹ اوت ۱۹۸۸ - برگزار شد)**

یک نکاتی که در آخر سید ابراهیم گفت برمیکردد به بحثهاییکه دیروز در حاشیه داشتیم، منتها من راجع به آن کل نقطه نظرها و در بحث رفقا در این رابطه، خواستم چند نکته را بگویم.

این مشخص است که در متنی که ما دادیم از خارج؛ یک درجه ای اوضاع ایران مساعدتر است و بنابراین نیروی بیشتری را میشود برد داخل و آنجا نگهداشت و غیره. که این وضع ظاهرا(در متن نوشته ما) اینطور نیست، اما این نکته ای است که حالا میشود بر سرآن توافق کرد. ولی در مجموع یک نکته ای در آن نوشته هست که فکر میکنم رفقانی که در داخل(اردوگاه) در مورد آن صحبت کردند و توجهی کافی به آن نکردند، و آن دورنمای اروگاهی شدن کومه له است . بنظرم تمام حالت‌های نامطلوب و همه مسائل بررسی میشوند، بجز اثرات سیاسی نامطلوب این حالت. به یک معنی من اینطور میفهمم که رفقا در داخل کار خاصی در دستور ندارند، همان روال قدیم است و کار بیشتری هم نمیشود کرد جز اینکه مقداری (حضور اردوگاهی) وزین تر شده است.

اینجا بحث این است که اوضاع رابطه ما با عراق اساسا تغییر کرده، تغییر میکند، تمام شده است و باید یک فکری به حال این مسأله کرد. اگر بخواهیم این مسأله را همینطوری بگذاریم، آلترناتیو عملی ای که از بحث بچه های داخل درمیآید این است: "میرویم اردوگاهها، هر اردوگاهی بگویند میرویم، هر جوری بگویند خلع سلاح میشویم و میرویم، (بشرطی که) نیرویمان در داخل باشد! یک تعدادمان را میفرستیم خارج، ولی اساساً تشکیلاتمان را میبریم داخل اردوگاهها ودر شرایطی که عراق تعیین میکند زندگی میکنیم!"! من میگویم خُب این راه واقعی است که الان جلوی ما گذاشته میشود!

من میگویم عواقب این (جهت گیری) بررسی نشده و اینکه مضار این چه هست، مورد بحث قرار نگرفته است. صحبت از این میشود که هزار و هشتصد نفر را هر دولتی هم (اجازه بدهد)، ما نمیفرستیم. من میگویم خُب کسی هم نخواستہ این کار را بکنید. طرح ما، لاقلاً این بوده است که سازمان نظامی ما در داخل ایران میماند و نیروی نظامی که داخل خاک عراق است، یک نیروی رزمی است و اجازه خروج و اجازه رفت و آمد(از مرز) را بالاخره برایش میگیریم. تا اگر به آنها گفتند که؛ "بیا خلع سلاح بشوید!"! بگوئیم؛ نه! خیلی ممنون، میرویم ایران. یک تشکیلاتی هم داریم درعراق، که اگر طرف یک رابطه سیاسی - اداری با ما دارد، آن را برقرار نگهدارد. ولی ما سعی میکنیم نرویم به اردوگاه تحت کنترل عراق، نکته ای که (محل اختلاف اصلی) است با بحثی که رفقا کردند) اصلش این است که میرویم به اردوگاههای تحت کنترل دولت عراق.

من فکر میکنم این درست است با توجه به خطراتی که در اینطرف است، نمیرویم داخل اردوگاهها و سعی میکنیم به نیروی خودمان برویم داخل ایران، حالا این افق مسدود است و تلفات جانی بیار میآورد، از طرف دیگر هم از نظر سیاسی تلفات جبران ناپذیری بوجود میآورد و باید جواب مسأله را داد. بنظرم آن (تمکین) به این حالت، ادامه (دنباله روی ازسیر) خودبخودی است یعنی هیچ ابتکار عملی از طرف ما لازم نیست که این طرح پیش برود، خودبخود دارد آنطوری میشود. یعنی آلترناتیوی که در داخل(اردوگاه) روی آن بحث شده، این است که ما هیچ فعالیت خاصی نباید بکنیم، تا آنطور که میخواهیم بشود. خودبخود آنطور میشود. عراق تند تر از آنکه بخواهد ما را نمیزند، بیشتر از آنکه بخواهد ما را نمیزند، هر اردوگاهی بخواهد ما را میبرد و هر محدودیتی که بخواهد بر ما میگذارد، ما چه بالا برویم و چه پائین بیانیم، مسیر عادی اش همین است. ما داریم چکار میکنیم؟ در این بحث معلوم نیست. گفته میشود ما سعی میکنیم اقدامات تأخیری بکنیم با دیپلماسی و غیره. در نوشته ما گفته شده است؛ ما زیاد نباید باین توهم داشته باشیم، یعنی یک چیز خطرناکی است که گویا ما میتوانیم در سیاست تعیین شده عراق که بالاخره مرحله بندی خودش را دارد، با دیپلماسی خودمان تغییرات فاحشی ایجاد کنیم.

سید ابراهیم این بحث رایک جوری گفت که من اینطور استنباط کردم؛ که موضع پلنوم از یک بار امنیتی قوی و از یک بار "تخلیه کردن"(هزیمت) برخوردار است. چون وقتی نگاه میکنید بنظرم این بحث بچه های داخل(اردوگاه) است که فقط یک بار امنیت شخصی در آن درنظر گرفته شده است. درصورتیکه این موضعی که پلنوم گفته است، ماجرایجویانه تر است، میگوید برویم داخل ایران، میگوید برویم یکجahanیکه نتوانند خلع سلاحمان کنند، سعی کنیم روی پای خودمان بایستیم و اگر لازم است هم بجنگیم. درصورتیکه در بحثی که رفقای داخل(اردوگاه) کردند امنیت شخصی تقریباً محور است؛ میرویم آنجا که "آدمها را داخل نفرستاده باشیم"، بالاخره اگر خارج نمیشود رفت یا داخل هم نمیشود رفت، این اردوگاه تنها جای حفظ این آدمها است، این کار را باید کرد.

من الان نمیگویم که باید نیرو فرستاد داخل، چون از اول هم تاکید کردم این بحث که "بیشتر نیرو بفرستیم داخل" وقتی بود که یک خوشبینی عمیقی نسبت به اوضاع سیاسی ایران در کل پلنوم حاکم بود و بر سر "قطعنامه سیاسی" هم که بحث میکردیم این خوشبینی در آن بود. ولی من میگویم این مسأله واقعی است چون یک وقت‌هایی در موقعیتی قرار میگیرید که عراق میخواد کومه له را در خاک خودش خلع سلاح کند، چون در ایران هیچکس دستش به نیروهای ما نمیرسد. چه در طرح پلنوم و چه در طرح رفقا ادامه کاری مبارزه مسلحانه و حیثیت کومه له از طریق نیروی که در داخل خاک ایران است، تأمین میشود. در این طرح پلنوم میگوید این نیرو بیشتر باشد برای اینکه حیثیت مان بهتر تأمین میشود، که حالا میشود هر دو به یک عدد معینی مشترکاً برسیم، که اینقدر نیرو میتواند در داخل باشد. بالاخره حیثیت سیاسی ما را آن قرار است تأمین بکند.

حالا برمیگردیم به حالت‌های دیگری، که یک اردوگاه کومه له ای درست کردند که مسنول بخش خود لوبیا هم خودمانیم، تفنگ هم نگذاشتند دستمان بماند و فرستادند در یکجایی تحت الحفظ. آیا حیثیت سیاسی مان بیشتر لطمه نمیخورد؛ که در این اردوگاه کمیته مرکزی ما حضور داشته باشد و بدون اسلحه نظام جم بکند؟! و هر پیشمرگی که در داخل خاک ایران است بداند که بچه ها حبس اند و رهبری کشک است و کاری از دستش برنمیآید و کاری از دستش برنمیآید؟ چیزی زیادی نمیتواند بگوید، با کسی نمیتواند تماس بگیرد؟ و در خود آن اردوگاه یک عده بگویند من برای این نیامده بودم به صحنه مبارزه، خُب یک تفنگ میدادی دستم و میفرستادی در خاک ایران و الان مثل آن رفیقی که الان آنجا میجنگد منم میجنگیدم، چرا من را آوردی اینجا؟ برای اینکه در ایران بپیچد؛ "کومه له را گرفتند فرستادند عظیمیه عراق"! مثل اینکه جلال طالبانی بجای اینکه در آلمان باشد، در اصفهان باشد و اتحادیه میهنی این را عدم تخلیه(عدم هزیمت) بیشتری ارزیابی کند و فرض کند که اینطوری حیثیتش بیشتر حفظ شد؛ که نوشیروان در یک اردوگاهی مسنول توزیع مواد غذایی باشد بین پیشمرگهائی که الان اسلحه هم ندارند و دارند مباحثات داخلی میکنند و مقاله مینویسند.

من میگویم که این بررسی نشده، این احتمال واقعی که حیثیت کومه له اینطوری بطور شدیدتری لطمه میبندد تا اینکه یک سازمان واقعی سیاسی باشد که در عراق آنقدر سرمایه گذاری ندارد. در ایران دارد و در خارج بیشتر، در عراق هم یک پایگاه، یک نیروی دارد که دارد چک و چانه میزند که؛ "من این را میفرستم داخل"، میگویند: نمیشود! میگویند: "پس اسلحه را ازش نگیر"، میگوید نمیشود! میگوید: "نصفش را میخوام بفرستم داخل". و این یک نیروی رزمی است که دارد سرش چانه میزند، نه سازمانش را، نه کمیته مرکزی اش را، نه مُبلغین اش را، نه اعضاء سابق شورای شهر سنندج و غیره را. آنها را یکجوری بردند یکجایی که مناسب انسانهای آزاد است و دارند سیاسی کار میکنند، ممکن است السالوادور باشد. نیروی رزمی در عراق باقی گذاشته است که دارد بر سر آن مذاکره و معامله میکند و قرار نیست رهبری سیاسی را قاطی آن نیروی رزمی بکشند و ببرند اردوگاه.

من میگویم در این حالت به حیثیت سیاسی ما کمتر لطمه میخورد، اگر بتوانیم. یک نفر ممکن است بگوید ما نمیتوانیم، باشد! من میگویم بالاخره توانستنها و نتوانستهای خودمان را راجع به همه چیز یکی بکنیم و راجع به مسائل حرف بزنیم. اگر نتوانیم آنوقت این دو راهی جلوی شما قرار میگیرد؛ دویست نفر داخل، هزار و ششصد نفر اردوگاه، یا هفتصد نفر داخل و هشتصد نفر اردوگاه، این را تعیین کنیم. من میگویم آنموقع آن پیشمرگ کومه له که در همین تشکیلات آموزش دیده است، همین روحیه را این ۱۰ ساله از این حزب گرفته است که رزمنده باشد و انقلاب کند و مبارزه کند میگوید: من این تفنگ را از عراق نگرفتم، به عراق هم پس نمیدهم. من پیشمرگ کومه له ام و این اهدافم است، برای من رفتن در اردوگاه خاک عراق و نشستن و مثل مجاهدتها منتظر ماندن، سرشکستگی سیاسی اش بیشتر است تا بروم در جنگ و در رو یا دشمن کشته بشوم. هر کسیکه حاضر نیست اسلحه اش را تحویل بدهد بیابیم شبانه - روزانه بکمک هر کسی از منطقه دور شویم، پنجاه کشته میدهم و از صد تا پنجاه نفر از ما خودمان را به خاک ایران میرسانیم و به بچه های ما در داخل ملحق میشویم.

اگر کسی این را آنموقع بگوید دفاع سیاسی رهبری کومه له از این کار چه هست؟ به او میگویند؛ اینطوری امنیت مان بهتر حفظ میشود! فقط این را میگویند. میگویند: پس تو آوانتوریستی و جان خودت را بخطر میندازی او میگوید؛ این آوانتوریسم نیست که بروم بییوندم به نیروی نظامی در داخل، تو فقط فکر حفظ آدمها هستی دیگر! من میگویم سیاسی بمانیم و سیاسی مبارزه بکنیم برای آن پرچم، برای آن چیزیکه بدست گرفتیم. اما در مقابل طرح تمکین به زندگی تحت حاکمیت عراق میگوید؛ نه! آدمهایمان را بیابیم برای فردا؟!!

این شد بحثی که خودمان میخوایم با آن مرزبندی کنیم دیگر. بنظرم نقطه ضعف اساسی این(شيوه) برخورد چیزی نیست جز اینکه ابتکار را بدهیم دست اوضاع، خودمان را حفظ کنیم و گاردمان را بالا نگهداریم، ولی ابتکار را بدهیم دست اوضاع. این (موضع) این ضعف را دارد که حاضر نیست بنشیند و روی "تکه اردوگاهی" شدن بحث و حل و فصل کند و عواقبش را بسنجد. به نظرم تشکیلات کومه له در اردوگاه عراقی نصف میشود و نصف اینها به آدمهای عادی تبدیل میشوند که به هر قیمتی میخواد خودش را از آنجا بیرون بکشد، یا برسد به شهر خودش در ایران، یا بیاید بییوندد به تشکیلات خارج و یا بییوندد به نیروی نظامی. نمیشیند آنجا و با من و شما ایدئولوژی آلمانی بخواند، برای اینکه برای این کار به مبارزه نیامده است. فرق دارد با آدم حزب دمکرات. این یک آدم ایدئولوژیک و مبارز سیاسی است، مُبلغ و مروّج است و دوام نمیآورد در حبس یک کشور فاشیستی، در یک اردوگاه در منطقه عربی که تازه از مردم کردستان هم جدایش کرده اند. توجیه کردن این برایش خیلی دشوار است، مگر اینکه بگویند شش ماه دیگر یک خبرهائی میشود، این سالن ترانزیت انقلاب است و همین الان یک اتفاقی می افتد! چون آنوقت بعد از هشت - ده ماه شما یواش یواش میفتید به موضع توجیه کردن و حرمت سیاسی تان نزد طرف زائل میشود. نیروی سیاسی ما به نظر من در داخل ایران است. نیروی نظامی ما دلش میخواد بداند "کمیته رهبری" صدایش از یکجایی بلند است، که در دستش ایزاری هست، نمیخواد نامه بنویسد: "رمادیه ر، ابراهیم علیزاده"! این نیرو دیگر نمیتواند بجنگد، آن هم آنجا اسلحه اش را میگذارد و ول میکند میرود. میگوید تشکیلاتم را گرفتند و بستند و گذاشتند در یک اردوگاه عراقی. رهبری من چیه؟! من دارم به چه کسی گزارش میدهم؟! الان میگویم راهش چیست بنظرم.

بنظرم قطعاً کار یکعه از ما به اردوگاه میکشد، ولی آن بخش باید بخش حاشیه ای ما باشد، نه حفظ همین اردوگاهی که در آن هستیم و با یک مقدار محکم کاری که یک عده با خارج رفت و آمد داشته باشند و کلاً شبکه کادری و پرسونلی ما به یک اردوگاه غیر مسلح منتقل بشود. بنظرم آن بخشی که(به اردوگاه) میرود اتفاقاً باید بخش حاشیه ای ما باشد. بخشی باشد که تشکیلات ما اساساً بیرون آن قرار گرفته و دارد سعی میکند سرنوشت آنها را از زیر دست و بال عراق بیرون بکشد. وگرنه اگر خود تشکیلات ما رفته باشد به اردوگاه، بنظرم این شکست سیاسی کومه له است و این آن سرنوشتی است که نمیخوایم سر مان بیاید، همان تصویری است که مردم کردستان ایران نمیخواهند از ما داشته باشند، ترجیح میدهند که صدای رهبری شان را از آلمان بشنوند.

یعنی بله! بگویند هفتصد نفر از پیشمرگهائی کومه له را عراق خلع سلاح کرده و برده اردوگاه؟ ولی پیشمرگ کومه له، واضح است که ما مسنول میگذاریم، واضح است که با آنها کار سیاسی میکنیم، واضح است که همان بحثهای ترویجی را دایر میکنم. ولی آنهایکه رفتند آنجا، ساختمان اصلی تشکیلاتم خلع شده از هر امکان، نرفته آن اردوگاه که حالا از آنجا مبارزات خودش را ادامه بدهد، یک بخشی را رضایت دادند ببریم اردوگاه، ولی سازمان خودم را در جای دیگر بوجود آوردم. این را در یک جای دیگر بوجود آوردم، در اردوگاه سازمان ندادم، نمیتوانیم. شوخی است بنظرم این بحث که: "ما این مسیر را تا ته اردوگاه بصورت یک تشکیلات ادامه بدهیم"! ما میتوانیم عناصر خودمان را بصورت زندانی یا مهمان در خاک عراق داشته باشیم که خودمان به آنها خدمات سیاسی میدهم و سعی میکنیم یکی یکی شان را از داخل آن اردوگاه بیرون بیاوریم. ولی اینکه سازمان ما در این اردوگاه است، بنظرم یک غیر ممکن سیاسی و بدترین حالت است.

برای همین میگویم بحث ما از سر امنیت نبوده، اتفاقاً برعکس بوده است. میگویند: در صورتیکه خودمان میدانیم بهترین حالت از نظر امنیتی این است دیگر کسی کشته نمیشود، کسی جلوی رژیم جمهوری - اسلامی قرار نمیگیرد، کسی به اتحادیه میهنی نمی پیوندد که زیر بمب برود. میروند در اردوگاه می نشینند و حتماً با آنها یک تخت و پتونی میدهند و در اردوگاه اطاقهایشان از حالا بهتر است، ولی ما این را بدترین حالت سیاسی ارزیابی کردیم و من هنوز هم بر این عقیده هستم. نه اینکه یک عده از کومه له در اردوگاه باشند، این بدترین حالت سیاسی نیست، بدترین حالت سیاسی این است که تشکیلات ما برود داخل اردوگاه محفوظ بشود.

این ما را باز میرساند به یک بحث دیگری در این برخورد رفقا که بنظرم برخورد خود ما در این سند گم است، یعنی خود پلنوم هم این را در سندش روشن نمیکند. و آن این است که: فقط از بار امنیتی بیابیم خارج؟ بنظرم الان باید تجدید نظر کرد که کومه له باید سازمانش اصلی اش را بیاورد خارج. یعنی چی؟ یعنی بتواند تبلیغات مرکزی خودش را سازمان بدهد. میگویند آخر رادیو را می بندند! ولی در تمام دوره حیات کمونیسم ایران، مدت ۵ سالش را رادیو داشتند، باقی اش نشریه داشتند. کومه له باید بتواند ارگان مرکزی اش را از خارج منتشر بکند، بدون اینکه از کسی - هیچ گزمه ای اجازه بگیرد و بتواند بدست مردم کردستان برساند، کاری که کمونیست دارد انجام میدهد، پیشرو هم انجام بدهد. کومه له باید بتواند کادرهایش را آموزش بدهد، کومه له باید بتواند نوارهای ترویجی بدست اعضاء خود برساند، کومه له باید بتواند آزادی عمل دیپلماتیک را با همه نهادهای بین المللی را حفظ بکند، کومه له باید بتواند عضو بگیرد و پرونده اعضایش را بررسی بکند، هر کاری که یک تشکیلات میکند، کومه له باید بتواند بکند.

بنظرم این معنایش این است که کومه له باید بیاید اینها را بیرون عراق سازمان بدهد، بالاخره اینطور میشود. نمیگویم فوراً اینطور میشود، میدانم یک پروسه ۶ ماهه طول میکشد ولی این ۶ ماه برای ما ۶ ماه انتقال به اتفاقی در اردوگاه عراق نیست، ۶ ماه انتقال به اتفاقی دیگری در خارج است. برای همین ما اینجا بد گفتیم که؛ بیابند خارج! باید میگفتیم کومه له بیاید شروع کند پایه دوم سازمانش را در خارج سازمان بدهد، طوری که وقتی آن پایه اش را(در اردوگاه) از زیرش کشیدند، تماماً باین پایه (در خارج) متکی بشود.

بنظرم آنموقع این معنی دارد که نیروی نظامی ما از طریق سازمان ارتباطی مان در خاک عراق، که نه در اردوگاه است و نه حاضرند هم قبول کنند و ممکن است پول هم به آن بدهند، رابطه ما را با نیروی مسلح مان نگه میدارد. میگذارند فرمانده را بفرستیم و فرماندهی را برگردانیم، میگذارد این کار را بکنیم، صحبت رساندن یک ده نفری بان نیرو است. صحبت رساندن پیامها و نشریات و رهنمودها و نقشه عملها به آن نیرو است، این کار را هنوز عراق میتواند برای ما بکند. ولی بشرطی که این پیامها و نشریات و رهنمودها و نقشه عمل ها

یک جانی بعنوان یک حزب آزاد، یک حزب سیاسی که اوضاع محیط خودش را خودش تعیین میکند. با مخفی کاری یا با هر چیزی، ولی آزاد در منتشر کردن و حرف زدن، انجام بدهد.

بنابراین من میگویم مسأله اساسی این است که چطور ما از این دوره برای مستقر کردن رهبری در خارج از عراق استفاده میکنم؟ من میگویم هنوز هم این بحث محوری است. کومه له به مثابه سازمان سیاسی، و نه هر کسی که عضو کومه له است و کارت کومه له دارد، (بلکه) کومه له به مثابه یک سازمان با متابولیزم اش. صلح ایران و عراق یعنی پایان اینکه کومه له از طریق عراق کارهایش را انجام میداده است، باید اساساً بتواند بدون عراق با مردم کردستان ایران تماس بگیرد. باید اساساً بتواند بدون عراق مواضعش را بگیرد و به اطلاع مردم برساند و به فعالین خودش رهنمود بدهد، بدون عراق. چون میخواهد اینها را (آن تماس و ارتباط و رهبری) از ما بگیرد آخر، هر چقدر هم احترام بگذارند، میخواهند آن روابط را از ما بگیرند. اتفاقاً من میگویم از نظر ادامه کاری سیاسی کومه له، به لحاظ از دست ندادن حیثیت سیاسی، این حیاتی است که امروز خیلی سریع اقدام کنیم، برای اینکه فونکسیونهای حیاتی کومه له را، معادلش را در خارج، توسط کومه له سازمان بدهیم، که اگر فردا زیر پایش را جارو کردند، این فونکسیونها، و حتی فونکسیونهای دیگری که اگر در خارج باشیم میتوانیم داشته باشیم، بوجود بیآوریم. در عراق باشیم نمیتوانیم داشته باشیم، نمیتوانیم بوجود آورده باشیم. (این فونکسیون ها را در خارج از اردوگاه) بطوریکه موجودیتش فرق نکند و هر وقت راجع به کومه له ای های اردوگاه عراق میپرسیدند، باید بگویند بله! یک تعداد از رفقای ما که بدلیل نظامی نتوانستند بروند داخل و بدلیل سیاسی نتوانستند بروند خارج، اینها در عراق و تحت نظر ما در اردوگاهها حضور دارند و داریم شرایط شان را بررسی میکنیم که به کدام بخش تشکیلات منتقل شوند، اینجا تشکیلات ما نیست، این را میشود گفت.

آیا این عملی است؟ بنظرم این خیلی عملی تر از این است اگر برایش سعی کنیم تا اینکه سعی کنیم در یک اردوگاه عراقی بسته، حزبیت سیاسی و تشکیلاتی بودن کومه له را حفظ کنیم، بنظرم این دومی خیلی سختتر است. برای این کار من اینها را میگویم:

سید ابراهیم در آخر بحث گفت: "هیچکسی تاحالا نگفته که رفقا بیایند در خارج و فعال باشند!" من میگویم صحبت فعال بودن یا فعال نبودن کسی نیست، اصلاً میتوانند آنقدر هم فعال هم نباشند، چون آنقدر فعالیت در خارج نیست. ولی کومه له وجود داشته باشد. الان در خارج، ده تا کمیسیون کمیته مرکزی حزب هم درست بشود، کومه له وجود ندارد. باید بالاخره از (طرف) کمیته مرکزی کومه له، در یک ابلاغیه بیاید که فلان نهادهای سازمان کومه له باید در خارج تأسیس شود. شما ممکن است یکنفر دیگر را بخارج نفرستید و همه رفقای اعزامی را که قبلاً به خارج فرستاده اید را از این تشکیلاتها پس بگیرید، برای من هیچ فرق نمیکند، اصلاً هیچکس نیاید. مسأله اعزام نیست و این اصلاً بهانه ای برای اعزام نیست، مسأله این است که در خارج کشور کومه له بگوید؛ من الان مدرسه حزبی دارم، هفتمین دوره مدرسه حزب در فرانکفورت کار خودش را شروع کرده است، چه اشکالی دارد؟ خیلی بهتر از این است که بگویند هفتمین مدرسه (حزبی) در حومه سامره کار خودش را آغاز کرد! از نظر سیاسی برای همه عالم بهتر است که مدرسه کمونیستهای ایرانی در فرانکفورت باشد تا در سامره و اطرافش. یا بگویند نشریه پیشرو ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران که در مونیخ منتشر میشود، چه اشکال دارد؟

آن(نشریه) سازمان دارد دیگر. پیشرو وقتی در داخل منتشر میشد، سازمان خودش را داشت، با واحدهای نظامی رابطه داشت که برایش اخبار میفرستادند، جلسات هیئت تحریریه داشت که مینشستند بحث میکردند، آدمهایی بودند تحت مسئولیت کومه له که در دوانری مینشستند تا پیشرو منتشر میشد، به آنها بودجه اختصاص داده میشد، رابطه شان با انتشارات تعریف میشده، کمیته مرکزی میآمد و برایشان سخنرانی میکرد که بفهمند چه باید گفت، این میشد یک سازمانی که پیشرو برایش منتشر میشد و این سازمان را باید بوجود آورد، بخصوص که الان رادیو دارد بسته میشود. بالاخره شما قبل از اینکه رادیو بسته شود، آن را به یک پدیده دانه(دیگری) تبدیل میکنید، وقتی آن رادیو را بست، شما میتوانید در مصاحبه با پیشرو بگویند؛ "مسأله مهمی نیست، از نظر تبلیغی تعیین کننده است، ولی ارگان مرکزی ما باید این بار را بدوش بگیرد"، الان همین را هم نمیتوانیم بگوینم.

به هر حال من میگویم این فراتر است و اصلاً یکجور دیگر نگاه کردن به بحث است، تا اینکه؛ "یکعده رفتند خارج فعال باشند دیگر!" کسی از کمیته اجرایی نگفته بود "حق ندارید!" اینجا حقوق ویژه مطرح نبود! من میگویم چرا از آنور نمیگویند؟ کو نقشه عمل؟ نمیخواهم به کسی انتقاد کنم چون در سند پلنوم نیست، ولی الان بحث این است و باید این را آورد: نقشه عمل برای بنیاد گذاشتن یک سازمان سیاسی کمونیست کردستان در خارج. که هر وقت فکر میکند که آن سازمان سیاسی داخلی را از دستش گرفتند، این فونکسیونهایش بتواند انجام بدهد.

یک نکته دیگر بنظرم یک کارهایی است که احزاب دیگر میکنند و وقتی میکنند ما میگوینم؛ عجب آدمهای مدبری اند ما هم انجام بدهیم! اگر در خاک عراق یک جور "آسوس" است و یک کارهایی هست که نشریه را به کردهای سلیمانیه میدهم در خارج هم یک فونکسیونهای است که آنجا(در سلیمانیه) نمیشود کرد. ما میتوانیم همین الان کمیته های مشخص کردستان ما را به یکی از اشکال ابراز وجود کومه له تبدیل کنیم. ما میتوانیم کانون وکلای کمونیست کردستان را در خارج درست بکنیم و بشود به یکی از اشکال ابراز وجود کومه له، کومه له میتواند ده جور دیگر هم ابراز وجود کند. همه اینها به کومه له مربوط است، همانطوری که گروه هنرش در داخل میتوانست یک دوره ای یکی از اشکال ابراز وجود کومه له باشد و برود در روستاها، اینجا هم کانون وکلایش میتواند یکی از اشکال ابراز وجودش باشد، چون بالاخره کومه له در عرصه های مختلفی فعالیت میکند.

اگر رهبری کومه له وقتی هم دوباره این شرایط تمام بشود، خودش را در رأس یک طیف وسیعی از فعالیت ببیند بنظرم چیزی تغییر نکرده است، تنها چیزی که تغییر کرده اینکه شرایط فعالیت عوض شده است. با فرض اینکه نیروی نظامی ما در داخل است، همان کومه له مسلح است که رهبری اش همانقدر کار دارد و همانقدر آرتیستیک و ترویج میکند و همانقدر کار دارد برای اینکه اینچیزها را سازمان بدهد. بنابراین من میگویم باید نشست و راجع باینها فکر کرد که سازمانهای جانبی تشکیلات کردستان میتواند عرصه فعالیتشان در خارج باشد، چه اشکالی دارد؟ اینها را باید بوجود آورد. مثلاً الان سید ابراهیم میگوید؛ برای نشریه "پیشرو" چون ارگانی نیست، بنابراین اعزامش هم برای "پیشرو" مسأله ای نبوده. ببین! خُب الان دارد. من میگویم خیلی فعال تر و آگاهانه تر باید این بحث را مطرح کرد. آیا مطابق طرح ما و مطابق طرح بچه های داخل(اردوگاه) قرار نیست رادیو را ببندد؟ چرا! آیا کمیته مرکزی، تشکیلاتی که قرار است رادیو اش را ببندد، تصمیم به انتشار ارگان مرکزی اش نمیگیرد؟ و مسأله سازمان دادن و ریز کردن و ارسال نشریات را از الان (در دستور نمیگذارد)! برای اینکه رادیو اش را بستند، به حیثیت سیاسی اش لطمه ای نخورده باشد؟ چرا! باید این کارها را تعریف کنیم، نه اینکه این جواب را بدهیم که چه در قطعنامه پلنوم و چه در بحث رفقای داخل گفته میشود: "کسی را نباید قانع و تشویق کرد که برود خارج، چون نافع است میشوند!" خوب بروند فعال شوند! من میگویم بحث از این سطح فراتر است، لاقلاً با بحثهایی که شده است، اینطور میفهمم که باید نهادهای واقعی کومه له را در خارج دانه کرد، اگر میخواهیم حیثیت سیاسی کومه له در یک چنین دوره ای حفظ شود، وگرنه کومه له کادرهایش را میفرستد اردوگاه.

چون اگر "ارگان پیشرو" اش خارج باشد، مدرسه حزبی اش خارج باشد، بخشهای آرشو و انتشاراتش را به طرقی به خارج منتقل کرده باشد و غیره، آنوقت این را بهش نمیگویند: "چرا پیشمرگ را نمیفرستی خارج، همه اش کادرها را میفرستی؟!" به او جواب میدهم هم آدم میفرستم، هم کادر و هم پیشمرگ برای ارگانهای سیاسی ام، برای آدم جنگی در همین داخل میخواهم یک فکری بحالش بکنم که یا برود داخل یا دوباره مسلح اش بکنم و بگذارم مرز خاک عراق. بحث با عراق سر این است که نیروی مسلح ام را خلع سلاح نکن، نمیخواهم نیروهای مسلح رزمی ام را به خارج ببرم. عضو و کادرم را سعی میکنم بدهم به ارگانهایی که جاهای دیگر برای فعالیتش دانه کردم. اگر الان همینطوری انسانی نگاه بکنیم، بحث رفقا این میشود؛ که از نظر اخلاقی چرا فقط پنجاه تا کادر بفرستیم و صد و پنجاه تا عضو؟! من میگویم اگر بطور واقعی داریم به یک مبارزه دیگری این رفقا را جذب میکنیم، آنوقت خود آن مبارزه تعیین میکند که کدامشان باید به آن جذب شود، عضو یا کادر، یا هر چی. به هر حال من بحث این است.

بنظرم هنوز نه قطعنامه پلنوم و نه بحث رفقا آن واقعیتی که ما با آن روبرو هستیم را درست جوابگو نیست. این بحث پلنوم (در مورد اوضاع) ایران که یک مقدار گشایش زیادتری در آن می بیند، الان باید تجدید نظر بشود و یک فکری بحال خودش بکند. ولی در مورد بحث رفقای داخل، بنظرم یک فرض اینطوری است من این را میفهمم: در خاک عراق به هر ترتیبی "حیثیت بیشتر" است تا در خارج! من میگویم حیثیت ما دو چیز است: وجود نیروی مسلح ما در داخل و ادامه کاری رهبری و ارکان تبلیغاتی حزب و آزادی عمل رهبری تشکیلات کردستان است. اگر فردا قاسملو پایش را برساند به تریبونهای بین المللی، و رفقای ما در اردوگاههای خودمان مشغول حل و فصل مسائل ترویجی باشند، او(قاسملو) حیثیت شان را چه می بیند، اگر او بتواند در اطریش پلنوم و کنگره بگیرد و ما نتوانیم و کارمان این باشد که چگونه روحیه تشکیلاتمان را در فلان اردوگاه بالا نگه میداریم! اوست که حیثیت اش حفظ شده است، برای اینکه مصوبات کنگره بعدی او هست و معلوم است در فلان کنگره تشکیلاتش گفته است.

من میگویم طرحی که الان وجود دارد، این است که ما نتوانیم. یعنی خورد خورد با اقدامات تأخیری خودمان ولی تحت تأثیر بغلی، خورد خورد داریم میرویم که خلع سلاح بشویم، خورد خورد میرویم که از کردستان عراق رانده بشویم، خورد خورد میرویم در اردوگاهانی با اختیارات محدود حضور پیدا بکنیم. ولی ممکن است ۶ ماه طول بکشد، ممکن است ۸ ماه طول بکشد. ولی نقشه خود ما متفاوت از این نیست، توی نقشه من هم همین است طی ۶ ماه - ۸ ماه همین آدمها همانجا باشند ولی بالاخره نقشه تشکیلات متفاوت است؛ میگویم: اگر قرار شد صلح شود و قرار است ما را بفروشند و هر اتفاق دیگری بیفتد، سازمان کومه له با رهبری تبلیغات و تعلیماتش از بین نمیرود. سازمان کومه له مثل هر سازمان دیگری در کشور دیگری بساطش را پهن میکند، این بحثهای من است.

فکر میکنم به هر حال باید هم در قطعنامه پلنوم باید تجدید نظر کرد و هم در بحث رفقا. ضعف بحث رفقا عدم تحلیل سیاسی و واقعی از نتایج دورنمای اردوگاهی است و در بحث پلنوم ضعفشان بنظر امکان فرستادن نیرو به داخل است. یعنی در هر دو بحث، اینکه اصلاً اشاره به سازماندهی آلترناتیو تشکیلات کومه له را از سر فرد و کادر و اشخاص، به مسأله "عاقبت کومه له" نگاه کردن، نه از سر ارگانها و فونکسیون. این ضعف هر دو بحث این است.

من فکر نمیکنم کسی در داخل بگوید؛ برویم اردوگاه، ولی من بحثم بر سر این بود که با تغییر ندادن کیفی در سیاست و نگرشمان به کار کومه له، داریم میرویم اردوگاه. سید ابراهیم: این کیفیت چگونه است؟

باشد! الان کیفیت را توضیح میدهم که این یک کلمه اقدامات واقعی مادی دارد و اقدامات متفاوتی از آن درمیآید، این اقدامات را تا آنجائیکه به علقم میرسد الان میگویم.

میگویم یک صلحی شده میان ایران و عراق، تضادی که ما بر مینای آن از امکانات عراق استفاده میکردیم لاقلاً بطور فرمال حل شده است دیگر، از هر کسی که در دنیا بپرسید، میگوید تضاد ایران و عراق حل شده است. به صلیب سرخ هم عین همین را برداشتیم و نوشتیم و دادیم که؛ بابا جان با حل شدن این تضاد، شکافی که از آن استفاده میکردیم محدود میشود، خُب این تفاوت کیفی است. ما همیشه میخواستیم عقب تر برویم و از مرز دور نشویم، خلع سلاح نشویم، رادیو ما باشد، نیروی نظامی ما داخل باشد و زخمیهای مان را هم به خارج بفرستیم، الان که صلح شده ما بیشتر میخواستیم؟! این است تغییر سیاست ما؟! اینطور نیست دیگر! هر سازمانی فکر این است که چطوری باقی میماند، سیاسی میماند؟ چه جوری خودش باقی میماند، چه جوری آن کارآترهایی که از قبل از خودش بروز میداد در شرایط جدید بروز میدهد؟ این برای ما یعنی اینکه یکسری پروسه ها به بن بست رسیده است، (آن محدودیتها را) میبینیم ولی داریم به سمت آن میرویم. هم می بینیم، هم داریم به سمتش میرویم خیلی هم بیشتر تحرک بخرج میدهم و دو تا پاهایمان را فشار میدهم که به سمتش برویم، ولی آن عرابه ما را میکشد بسمت آنجا. خُب پس کارهای سیاسی ما تفاوت کیفی دارد دیگر.

تابحال سازمان سیاسی کومه له، یعنی رهبری و سلسله مراتب تصمیمگیری اش، در عراق دانه بوده است، نیروی نظامی اش در داخل خاک ایران بوده است. این یک سنوال کیفی است که آیا همچنان سازمان سیاسی ما در عراق میماند، حتی وقتیکه ما یک موجودیت اردوگاهی را جلوی خودمان میگذاریم؟ جواب من نه است دیگر. تا حالا اردوگاه مان را از "مالومه" میبردند "بوتی" \* من قبول میکردم که سازمان سیاسی ما با همان سلسله مراتب و رهبری اش برود "بوتی"، اما اگر بگویند بیا و برو در یک منطقه عربی عراق و در یک حالت خلع سلاح شده برو به یک پادگان تخلیه شده یا یک دهی بمانید، من میگویم اینجا آدم کومه له ای میتواند برود، ولی اینجا دیگر سازمان سیاسی کومه له نمیتواند برود. یعنی چه؟ یعنی باید برود یک جای دیگر یا باید همراه نیروی نظامی برود داخل. خُب این یک آلترناتیو واقعی است، میگویم رهبری کومه له به دو بخش تقسیم شده است یک رهبری داخل یک رهبری خارج. رهبری داخل و آموزش و آژیتاسیون و تبلیغات شفاهی و کتبی همراه پیشمرگه است. دویست نفریم؟ خُب دویست نفریم، ما که قول کَمی ندادیم به مردم کردستان چند نفریم. بالاخره کومه له دویست نفر است با رهبری و تشکیلات با همه عضوگیری و ضوابطش دارد در داخل فعالیت میکند، بقیه ما آواره ایم. بقیه ما در دنیا افتادیم به تبلیغات بین المللی. ولی هر کسی بخواد آدرس سازمان کومه له را بپرسد در داخل است، با پیشمرگ کومه له تماس بگیرد و پیغامش را بدست رهبری کومه له که همانجا است برسانید. بالاخره باید بگویند سازمان سیاسی ما کجاست؟ من میگویم این یک بحث کیفی است. بعلاوه باید تعیین کنیم فونکسیونهایی که بسته و تعطیل میشود در پراتیک سیاسی ما چگونه جایگزین میشوند؟

آخر رادیو بسته میشود و ما میرویم آنجا(اردوگاه) و سعی میکنیم روحیه خودمان را بالا نگهداریم و از یک روزه ای هم در زندان باشد بیرون را نگاه کنیم، باشد! ولی واقعیت این است که زندانی دیگر تبلیغ نمیکند.

آیا کومه له میخواهد بعد از این ماجرا تبلیغ هم بکند یا فقط زندانی است که روحیه اش را خوب نگهداشته است؟! من میگویم باید بتواند و میتواند و راه دارد که بتواند با کیفیت متفاوت و بطریق متفاوتی تبلیغ کند. الان ممکن است صدای حزب را ممکن است ببندند؟ ما نشستیم و بحث کردیم و گفتیم تأکید مان را میگذاریم روی نشریات. بنابراین باید بحث کمپین اینکه "واحدهای داخل فعال شوند" بیشتر بگیریم، بنابراین باید تکنولوژی بردن نشریات را بیشتر جدی بگیریم، فعالین شهر را ببینیم و از آنها بخواهیم این کارها را چک بکنند نکنند! که از این ببعد این نشریه بیشتر برود دستشان چون صدای حزب بسته میشود، همه هم میدانند که صدای حزب رکن توده ای شدن حزب است، تا آن دقیقه ای که در صف کارگری ممکن بوده است. ولی بالاخره راجع باین حرف میزنند دیگر، آیا کمیته مرکزی فوراً نشست و راجع باین حرف زد، که آقا جان رادیو ما را میبندند، تبلیغات ما چگونه میشود؟! نه دیگر، چون فرض این است که هنوز نرسیدیم باین وضعیت وخیم، "هنوز که نبسته اند!!"

خُب اگر "هنوز نبسته اند" موضع است، میخواهم بدانم سیاست چه هست؟ میگویند نشریات را سازمان میدهم؟ میگویم از کجا، آن نشریه توسط نیروی داخل ایران سازمان پیدا میکند؟ توسط نیروی که خلع سلاح شده و رفته در مناطق دیگری سازماندهی میشود؟ اگر بگویی توسط این یکی، آنوقت من یک اختلاف عملی دارم و میگویم این کار را نکنیم.

مثال من یکی - دوتا نیست سید ابراهیم! من میگویم کومه له یک مجموعه کار سیاسی میکند که وقتی اجازه پیدا نمیکند در عراق آن مجموعه فعالیت را ادامه بدهد، رهبری اش باید بنشیند و بگوید چگونه این کار را میکنم؟ یا می بندم یا باین ترتیب انجام میدهم، بحث بر سر اعزام هیچکس به هیچ جا نباشد و اصلاً این بحث "اعزام" را منتفی کنیم.

کمیته مرکزی کومه له اولین کارش این است که تفاوت کیفی در فعالیت خودش پیش بینی کند که با توجه به تغییر شرایط کارهایش را آنطوری انجام میدهد. من میگویم اگر این فعالیت را قبول بکنیم که فعالیت سیاسی کومه له در عراق [ نه داخل که بحث ما مشترک است و تازه بحث ما شورتر است]- نه فقط بقاء فیزیکی، بلکه فعالیت سیاسی مان در خاک عراق در مخاطره است. ادامه کاری ارگانهای تبلیغی، رهبری، آموزش و همه چیز ما در خاک عراق در شرف و تهدید بسته شدن است. کمیته مرکزی کومه له باید بنشیند و تصمیم بگیرد چکار میکند. این را بعنوان انتقادی تشکیلاتی میگویم برای اینکه همین پلنوم کمیته مرکزی حزب نشست و روی این فکر نکرد. بنابراین بحث این است! این را تصمیم بگیریم، خارج و داخلش تازه از اینجا ناشی میشود. چند نفر داخل چند نفر خارج؟ شما میگویند هزار و هشتصد نفر با طیاره بیابند غلط است! من میگویم حتماً این تعداد غلط است، چون آنها تعدادشان را برای کار نظامی احتیاج دارند، یک تعدادشان را برای کار نظامی و یک تعدادشان بعنوان ذخیره کار نظامی هنوز در عراق احتیاج دارند، حتی اگر هم غیر مسلح باشند. ولی میدانند پیشمرگه است و منتظر نشسته در این اردوگاه که رفقای خسته بیابند اینجا که من بروم بجایش. عراق باین هم اجازه داده. سیصد نفر داخل هستند و چهارصد نفر در اردوگاه پیشمرگه اند که با مسنولینشان و با آموزشهایش و میروند داخل و برمیگردند، آنجا محل استقرار آنها است و نیروهائیکه از داخل ایران میآیند.

باید بدانیم که روی این قسمت کسی اختلافی ندارد، بحث سر این است سازمان سیاسی کومه له میخواهد چگونه اداره بشود، میخواهد چکار بکند؟ من میگویم این تفاوت کیفی است و معنی عملی دارد در تصمیمات مان. آنجیزیکه من میبینم نه فقط از بحثهای داخل، بلکه از بحثهای خارج هم این است که بحث خارج بقول شما یک کارهای غیرممکن را طرح کردند. اگر قبول کنیم که نه میتوانید بروید داخل و نه هجوم بیاورید خارج و این غیر ممکن است، پس تو هم جواب نادادی به فردای صلح. داخل جواب نداده، خارج هم جواب نداده ولی صورت مسأله را در یکجائی درست تعریف کنیم. اگر شما بگویند هزار و هشتصد نفر را بیاید ببرد؟ من میگویم هفتصد نفر احتیاج دارم بفرستم. ولی سیصد عددی بود که دیروز(شما سید ابراهیم) گفتی: "تا دویست و پنجاه نفر هم حیثیت ما قبول میکند، خالی کردن بنظر نمیآید!" میگوینی بیشتر نه، حتی اگر یک نفر حاضر بشود سیصد نفر آدم را یکجا ببرد الان هم نه! من میگویم بستگی باین دارد که من دارم چکار میکنم؟

من اگر به تشکیلات خودم گفته باشم پیشرو و مدرسه حزبی در خارج فعالیت میکند، بخش زیادی از تکش در خارج فعالیت میکند، یک واحدهای داریم برای ریز کردن و چاپ کردن. در ضمن یک‌عده را از آنطرف بفرستیم ترکیه، برای اینکه بچه های ناز نازی ما نیستند که در ترکیه ساکن میشوند، بیشمرگ کومه له و کمونیست است که می رود آنجا ساکن شود. هزار و یک وظیفه داریم که برای انجام آنها به آدم نیاز دارد. جمعاً برای اینها میفرستیم. این کارها خودش دویست نفر لازم دارد اگر بخواهند تمام وقت کار کنند. من هفتصد نفر را باین بهانه میفرستیم. بگذار همین الان بیکاری بنهان که در اردوگاه مرکزی رمادیه است در سازمان سیاسی کومه له باشد.

اگر اینطور باشد من از یک گوشه حزب نیرو بفرستم به جای دیگر جواب مردم را میدهم، از من بپرسند کومه له چه شد؟ میگویم کومه له نیروهای نظامی اش را در مرز ایران و کردستان عراق باقی گذاشته و سازمان سیاسی اش را جمع کرده و برده خارج. از من بپرسند در رابطه با توازن قوا ما با حزب دمکرات، که خانواده ها و یا ارگانهای تبلیغی را در آنجا گذاشتم، من برای توازن قوا بالاخره نیروی رزمی آنجا گذاشتم. الان که در عراق اردوگاه های ما با هم نمیجنگند، نیروی داخل مان با هم میجنگند. موافقم! توازن قوا را نگهداریم. ولی بنظرم با علم به توازن قوا، هنوز پانصد - ششصد نفر با فرض اینکه هواپیما آنجا پارک کرده که میتوانیم بیاوریم و اگر راهش بود باید بیاوریم و بگذاریم روی کار سیاسی که آن آدمها بخاطرش آمده اند به صحنه.

میگونی پیشنهاد عملی بدهم؟ میگویم اولاً فوری همه میفهمند که این آرایش ادامه کاری ندارد، یک اردوگاهی که در دل این اردوگاه فعالیت سیاسی کومه له دارد انجام میشود و هر سرنوشتی در سرنوشت این اردوگاه است با همه مناسبات درونیش بر همه جاری است. اولین کاری که می کردم این بود که چهارصد نفر از اینها را جدا میکنم و اسم یک پل یا گردان را میگذارم روی آن، ولی اینجا میماند. این نیروی نظامی من است، هیچ جا نمیخواهم بفرستمش، ولی در عین حال نیروی هست که حاضر نیست برود داخل اردوگاه. اگر به آنها بگویم برو درون اردوگاه، این چهارصد نفر تقاضا میدهد که میخواهم بروم داخل. بالاخره تو میخواهی مقاومت کنی که نروند داخل؟ میگویم من نمیآیم اردوگاه، نه اینکه با تو دشمن هستم یا از تو بدم میآید. میگویم اجازه بده من با این چهارصد نفر یا بروم روی مرز یا بروم داخل. دولت عراق یا اجازه میدهد یا نمیدهد، من در پروسه ای که اینها را میبرم روی مرز است که فکری بحالش میکنم، نمیگذارم اسلحه را ازش بگیرند. یعنی این نیروی رزمی است، با آدمی که کار جنگی ندارم حاضرم ببرم درون اردوگاه، نیروی رزمی را نمیگذارم ببرند.

الان چک و چانه میزنید یارو میگوید خُب بیا رادیو خودت را بگذار سلیمانیه! تو هم مجبوری بروی بگذاری سلیمانیه دیگر! بچه های ما دارند میروند اردوگاه؟ باشد! من میگویم نیروی رزمی ام را بگذار باشد. گردان ویژه ای که مشخص کردم، اسمش گردان ذخیره عملیات داخل است، تیپ ذخیره عملیات داخل است، سیصد و پنجاه نفر است. تکلیف سیصد و پنجاه نفر بنظرم روشن است و اگر کسی خواست بزند به کوه من بهش اجازه میدهم. اگر تشخیص دادم که شرایط مناسب است و تشخیص دادم که میتواند بزند به کوه، باین گردان اجازه میدهم بزند به کوه. چون هنوز منتفی نیست که نیروی وسیعتر ما برای جنگ در مرز در یک زمستان بتواند بماند. میشود روی عملی بودن و نبودنش بحث کرد. بهر حال ما چهار تقسیم بندی داریم؛

۱ - سازمان تشکیلات نظامی ظربتی در خاک ایران.

۲ - نیروی ذخیره در خاک عراق.

۳ - بقایای تشکیلاتی - پرسنلی ما که با یک آرایش سازمانی بصورت غیر مسلح و یا خلع سلاح شده که در شهرهای عراق، مثل هر اردوگاهی ممکن است مانده باشند. در کنار اینها باید آن بخش تشکیلاتی ما در خاک عراق که رابطه رهبری با تشکیلات نظامی هستند باین جماعت غیر مسلح اضافه کرد.

۴ - رهبری ما که در خارج کشور است.

موقعیکه عراق میخواهد ببندد، ما چهار حالت داریم نه دو حالت: بخش نیروی نظامی در داخل و بخش اردوگاه که بتدریج به اردوگاههای غیر مسلح در خاک عراق منتقل شده است. در خارج هم تشکیلات خارج کشور و کمیته اجرایی که دارد از انرژی اعزامیهای کومه له به بهترین وجهی استفاده میکند این دیگر ربطی به کومه له ندارد. بنظرم باید گفت فونکسیونهای رهبری را در ببریم، هر کسی هم لازم باشد میفرستیم، بنظرم هیچ ابائی ندارم. به این جماعت میگویم تو عضو مشعل و پیشرو و هیچی نیستی، من دارم مشعل و پیشرو و انتشارات و آرشو را با میکرو فیلم میبرم خارج. دارم مدرسه حزبی و کمیسیون تعلیمات را میبرم داخل، فلان کمیسیون را هم میبرم خارج. بعلاوه پنج تا کمیسیون دیگر هم اضافه میکنم که بتوانم آدم ببرم خارج. کمیسیونهای جدید دانه میکنم و کمیسیون تاریخ کردستان میگذارم کتاب بنویسند و سه نفر را هم باین بهانه میبرم خارج. اینهم کارهایشان است و دارند انجام میدهند و نتیجه کارشان را برای ما میفرستند.

بطور قطع یک عده میمانند که بله میروند اردوگاه ولی خودش میدانند که بالای سازمانش بیرون اردوگاه است، پائین و رزمی اش بیرون اردوگاه است و این شرایط انتقالی است که سازمان بالا یک فکری بکند که به یکی از این بخشها ببینند. میگویم این راه حلهای من است و تفاوت اساسی دارد با این کاری که میکنیم. از همین الان ارگانهای را لیست بندی میکنیم که کدام بخش شان در لیست انتظار بعدی قرار میگیرند و کدام بخش شان که از همین الان برای منتقل شدن شان اقدام میکنیم.

راجع به خارج فرستادن هم که میگویند چه اقدامی؟ من میگویم الان به توافق میرسیم ولی فرق مسأله اینجا است که شما دو ارگان اینطوری را در نظر بگیرید و ببینید چقدر راجع بخودشان چه احساسات متفاوتی دارند و این احساسات در عمل تعیین کننده میشود، یکعده جمع میشوند و میگویند هر چه زودتر یک لیست وسیعی را سعی کنید به هر قیمت بیاوریم خارج. درسته؟ این یکی از خارج به آن یکی پیغام میدهند، اون کسی نیست که خودش بگوید: "بابا جان فوراً ما یک لیست گنده دارم، بلند شوید و کارتان را ول کنید و بدوید برای این آدمها جا پیدا کنید"، اون این کس نیست. برعکس در مقابل لیستی هم که رفته میگوید: "نمیشه بابا، یعنی چه! ما پنج نفر را میتوانیم در ماه بفرستیم". شما لیستی دادید ولی پیامی وجود ندارد از کمیته مرکزی کومه له، بعد از صلح ایران و عراق؛ "که بابا جان این وضعیت به معنی ضرورت اعزام چند صد نفر است، هر کاری دستتان است بگذارید زمین و بدوید". برعکس وجود دارد و تازه عکس العمل دیگری هم در مقابل آن وجود دارد!

که این توضیح ذهنی گرانی را بما نسبت میدهند که: "نمیشود، اگر میتوانستید بکنید، کی جلیوتان را گرفته بود؟"!! این که خیلی حال گیری شد که.

اگر شما واقعاً همین را واقعاً میخواهید چرا عکس العمل این است که؛ "زنده باشید و بدوید، بروید ده جای دیگر هم ببینید. خیلی موافقم باید این کار را بکنیم ولی تذکر این است که در مورد اعزام مگر شما نمیدانید که ما بیشتر از پنج نفر در ماه نمیتوانیم بفرستیم، کاروانهای ما از یکی بیشتر نیست؟" خُب من میگویم هنوز این جماعت (خارج) اینجا دارند پاشنه در دولتها را میکنند تا دویست نفری را که میخواهم، بیاورم. بنظرم منتفی نیست راستش، نمیدانم چرا این منتفی است در تحلیلهای ما؟ اصلاً منتفی نیست سیصد نفر را بیاوریم. ما هنوز علیه ریاکاری این احزاب آکسیون نکردیم، خُب آکسیون راه میندازیم، میرویم جلوی درب اداره مهاجرتش آکسیون سیاسی راه میندازیم و تحصن و اعتصاب میکنیم. میگویم پناهنده هائی که بما پناهنده شده اند آنجا دارند تحویل دولتهایشان میدهند، باید اینها بیایند. ما هنوز هیچکاری نکردیم در خارج برای اینکه فشاری بگذاریم روی یک کسی، چون مطابق قوانین مهاجرت کار کردیم، حتی کمتر.

این خود کمیته مرکزی کومه له است که باید اصرار داشته باشد که تعداد این لیست افزایش پیدا بکند، منتها تفاوت اصلی این بحث با بحث قبلی این است، بنظرم بحث قبلی پلنوم کافی نبود. بخاطر اینکه تکلیف سازمان سیاسی کومه له را روشن نمیکرد. چون آن وضعیت را در داخل روشن نکرد، سازمان سیاسی کومه له دارد بتدریج و با یک تفاوت کمی - در تلاشی که میکند خلاص شود - ولی کیفیتاً به همان ترتیب به تدریج تسلیم مقرراتی میشود که عراق برای ما میگذارد، دارد اینطوری میشود. چه ما دوست داشته باشیم چه نداشته باشیم، چه لولو باشد چه لولو نباشد دارد اینطوری میشود و ما باید راجع باین یک تصمیمی بگیریم و این مسأله در بحثهای پلنوم فراموش شد. چه از آنطرف که واقعاً سازمان فعلی سیاسی و چه از اینطرف که فونکسیونهای این سازمان فعلی باید بطرق دیگری انجام بشود، یعنی یک سازمان دیگر سیاسی و برای کومه له که بتواند فونکسیونهایش را انجام بدهد، روی هر دو باید فکر کرد.

راجع به **لولو** هم راستش بنظرم، (مثل راجع به اردوگاه) درست است که من هم نمیخواهم رفتن باردوگاه را لولو کنم و اگر هم بیفتم آنجا مثل سید ابراهیم سرم را بالا میگیرم و نخود لوبیا هم پخش کنم این را وظیفه کمونیستی میدانم، من این را برای توده تشکیلاتی اردوگاه لولو نمیکنم، بنظرم برای کمیته مرکزی کومه له باید لولو بکنم. آخر این تشکیلاتی است که لولو نشده و هیچ اردوگاه نرفته وقتی یک گردانش ضربه میخورد یکی از آن پانین برهبری فحش میدهد و بعد شما پانین شکایت میکنید که آن مسنول ناحیه ای درست جلو طرف قد علم نمیکند؛ **اینها یک اقلیتی هستند!** ولی با یک اقلیت ناچیزی یکسال خودمان را اذیت میکنید.

گردان شوآن که ضربه میخورد روحیه این تشکیلات جوری میشود که از پانین ابهامچی بوجود و بعد ما نگرانیمان این است که چرا کسی از بالا به درست جلوی این ابهامچی نایستاد؟! این کیفیتی که تا الان داشتیم و مشکلاتی که با این مسأله داشتیم، که گرایشهای واقعی اجتماعی پشتش است، صد مرتبه تشدید میشود.

بنظرم کسیکه دورنمای اردوگاه را برای تشکیلات لولو نمیکند خیلی آدم خوبی است، ولی کسیکه خودش نسبت به مسائلی که در آندوره برایش میآید، اینقدر میتواند اغراض کند، دیگر خوش خیالی است. مسائل بسیار بنیادی برای کومه له مطرح میشود. اصلاً شرط اینکه مطرح نشود این است که لولو نکنیم و بگوئیم باید بایستید، ولی دقیقاً چون میدانیم چه وضع و خیمی پیش میآید که باید لولو کنیم، من این را میگویم.

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران خارج را شایسته رزمندگی اش پیدا نمیکند و میرود داخل، اردوگاه را شامل رزمندگی خودش پیدا میکنند. نه فقط حمله مهتدی بلکه ده نفر از کمیته مرکزی فعلی میگوید: من به هیچ قیمتی اینجا نمیامم سید ابراهیم میخواد بماند، من کومه له ام تفنگم را برمیدارم و میروم، من فرار میکنم و اصلاً نمیآیم. ده نفر از کمیته مرکزی کومه له است که حاضر نمیشود آن اردوگاه را بپذیرد.

جواب پانین را نمیدهی، جواب خودت را، جواب عضو کمیته مرکزی م را بده که در خارج - در سوند تاب نمیآورد که کار سیاسی بکند و باید حتماً بیخ گوش پیشمرگه باشد؟! همان آدم با همان روحیه آنجا است، او در اردوگاه تاب نمیآورد. هیچ کومه له تیپیکی در اردوگاه اسرای عراقی تاب نمیآورد. کومه له همیشه مثل یک پرنده آزادی فعالیت کرده است و باین اعتبار حاضر نموده مخفی کاری بکند و جلوی دهانش را بگیرد که اسرار تشکیلاتی را جانی نگوید، اینقدر فارغ البال از هر قید و بندی. حالا میباید و میگذارد داخل یک قفس؟! بنظرم رهبری ات را میگذاری کنار و زیر سوال میبری. من این را میگویم.

این را بدانید؛ میرویم آنجا و مجبوریم برویم، ولی با یک تشکیلاتی روبرو میشویم که آن اردوگاه رهبری ات را زیر سنوال میگذارد و نقطه امیدش را مینندد به آن رفیق ایکس آوانتوریستی که بالاخره زد به کوه! میگوید من او را قبول دارم، نشریات او است که زیر زیرکی به درون اردوگاه میرسد و بحث میکنند، بنظرم باین سادگی نیست راستش وقتی ببینند در اردوگاه، کومه له این است.

زیر نویس ضمیمه ۲

\*. "مالومه" و "بوتی" دو منطقه در داخل خاک کردستان عراق بودند که پس از قرارداد الجزایر بین شاه و صدام حسین در سال ۱۹۷۵ در نوار مرزی موسوم به "منطقه مُحَرَّمه" قرار گرفتند. آن مناطق تا سالها بعد خالی از سکنه بودند. هنگام عقب نشینی نیروهای کومه له و حزب دمکرات به آن مناطق، هنوز اگر چه "قانونا" در قلمرو حاکمیت دولت عراق قرار داشتند، اما از حضور نیروهای نظامی و اداری و سیاسی عراق نشانی نبود.

این متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه وسیع کمیته اجرائی حزب کمونیست ایران: "بحث پیرامون اوضاع کردستان و قطعنامه پلنوم دوازدهم در مورد تشکیلات کردستان حزب در خاک عراق" است. این جلسه در تاریخ ۷ شهریور سال ۱۳۶۷ - ۲۹ اوت ۱۹۸۸ - برگزار شد.

رفیق "دنيس مر"، به درخواست من، برای پیاده کردن نوارهای بحث سریعاً پاسخ مثبت داد و متن تایپ شده را برای من فرستاد که من مجدداً متن پیاده شده را با همه فایل های صوتی مقابله کرده، و برخی اشتباهات تایپی و کلماتی که اشتباهی شنیده شده بودند. را تصحیح کردم. بعلاوه، برخی اصلاحات انشائی وارد کرده ام و در داخل پرانتز ضمائم و یا اشارات منصور حکمت را تصریح کرده ام. برخی خط تاکیداها را رفیق دنيس وارد کرده بود و بقیه، بخش اکثریت جملات با خط تاکید، از من است.

جا دارد بار دیگر از رفیق دنيس صمیمانه تشکر کنم.

مارس ۲۰۲۰ ایرج فرزاد

## ضمیمه ۲

### علائم و نشانه های "فاصله گیری" برخی اعضا: رهبری کومه له از مرکزیت حزب کمونیست ایران

در مورد کمیسیون کردستان چیزی نگفتم، که قاعداً باید گفت. که الان میگویم: رفقای فعلی به اضافه هر کسی که کمیته مرکزی کومه له تشخیص بدهد، میتواند در آن کمیسیون باشد. منتها اینکه خود این کمیسیون باید تصمیم بگیرد که آینده این کمیسیون چه خواهد شد، آیا همچنان یک کمیسیون کمیته مرکزی حزب باقی میماند یا اینکه میشود بخشی از تشکیلات کمیته مرکزی کومه له، این مسأله ای است که به نظرم در همین پلنوم، در همین دستور آرایش بالا، باید معلوم شود.

کسی نگفته است اگر در نشریه کمونیست یک نفر بحثهای کارگری را به عهده بگیرد، فقط جمهوری اسلامی اش میماند، صدها تا بحث دیگر هم داریم، از جمله راجع به شهر. همان یک مقاله ای که رضا (مقدم) مینویسد فکر نمیکنم خوراک کل طبقه کارگر ایران را تأمین بکند، ده نفر دیگر هم میتوانند در این مورد بنویسد. بنابراین این رد این طرح است که میگوید کمیته ها قوی شدند، این به نظرم در دفاع از این طرح است که من هم میگویم؛ کمیته ها باید پایه قوی داشته باشند.

کمیته مرکزی کومه له قوی است و همه خوشحال اند که قوی است و کار خودش را میکند و کسی هر صبح بازرس نمیفرستد برای کمیته مرکزی کومه له، به نظرم شاید بفرستد. ولی کسی از آن شکوه نکرد تا کمیته تشکیلات شهر شهر قوی میشود، چرا مشکل پیش میآید؟!

اگر یک ترکیب هائی باید ادغام شود، خُب باید بگوئیم چه چیزهائی باید ادغام بشود و با چه ترکیبی؟ یعنی یک طرف بحث نمیتواند بگوید یک طرح مشخص داده است، و حتی آدمهایش را هم مشخص کرده، و انگار طرف مقابل دارد در کلیات راجع به ضعفهای آن حرف میزند! طرح مقابل چه هست؟ دفتر سیاسی تشکیل بدهیم؟ با چه کسانی؟!

تا طرف مجبور باشد که به این جمله: "دفتر سیاسی جواب است" پاسخ بدهد. سوال اینکه چه کسانی در ترکیب دفتر سیاسی باشند، با واقعیات سرد و زمین گیر کننده ای که در پلنوم قبلی و در کنگره قبلی از روی آن گذشتیم. مواجه شد. خُب دفتر سیاسی را تشکیل بدهیم، من حاضرم زیر نظر هر دفتر سیاسی کار بکنم، ولی پس باید آن را تشکیل داد! یک طرح



نمی‌تواند قرار بیاورد و یک سری خوبی های جهان را توضیح بدهد و برود. نشریه کمونیست باید خیلی بهتر باشد؟ بله بهتر باشد. نشریات تنوریک باید بهتر باشد، تشکیلات شهر به نظرم بیشتر از همه باید بهتر باشد. کمیته خارج از کشور خیلی باید بهتر باشد، کسی اینجا نمی‌گوید این که نشد، این که همان ترکیب قبلی است که در انجام کارها مانده است! خُب دیگر، بگوئیم همه چهار سر این کرباس پوسیده را بکشیم و ببینیم از کجایش جَر می‌خورد دیگر!

راجع باینکه : "برای کمیته اجرایی(حزب) چه چیزی میماند؟"

کمیته اجرایی سابق هم کارش رتق و فتق امور تشکیلاتی نبوده است، کُلی اظهارنظر کرده، قطغنامه نوشته، آن قطغنامه را برای جلسات وسیع آورده، شما را دعوت کرده، رأی دادید و تصویب کردید و شده "قطغنامه حزبی" و چاپ شده است. از آن بگیرتا گزارشی که به کنگره سوم حزب کمونیست ایران دادیم: "در مورد اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم"; کمیته اجرایی نشست و فکر کرده و بحث اش را طرح، و کارش را کرده است دیگر. از اینکه در دنیا با چه گروه هائی باید سر و کله بزنیم و چه بگوئیم و در سمینارشان چه سخنرانی بکنیم، تا اینکه در خارج کشور الان گره های بحث فعال شدن حزب ما چه هست، یا اینکه الان گرایشات موجود در کومه له چه هست، آینده کومه له چی است؟ اینها همه بحثهای کمیته اجرایی است دیگر.

اگر کسی بخوهد رتق و فتق امور را از این بسازد، که معمولاً این کار را با کمیته اجرایی مان می‌کنیم، میتواند! ولی این را نمیتوان به پیشانی کمیته اجرایی مَهر کرد... بحث این است برویم در یک عرصه هائی کار کنیم و دیگر خودمان را در ارگان ها و کردورهای تشکیلاتی معطل نکنیم، هر کدام مان برویم یک عرصه تشکیلاتی را بگیریم و کار کنیم. من میگویم یک چنین طرحی بهتر است تا اینکه یک ارگان بگذاریم آن بالا که تعریفش این است: "که مَبْری است از فعالیت مستقیم." راجع به همان بحث "کریدورها": به نظرم بلنوم جائی است که ما حرف مان را می‌زنیم و بلنوم جائی است که باید تمام حرف هایمان را بزنیم. من پیشنهاد میکنم در کردور بحث نکنیم، اینجا بلنوم کمیته مرکزی است و اینجا حرف هایمان را بزنیم. بالاخره هر کس به یک ملاحظاتی فکر میکند دیگر، آن ملاحظاتی را بلند بگوید، که بقیه هم بدانیم

آن "فکر کردن به ملاحظات"، که رفیق ساعد میگوید همینجا است، راجع به هر چه فکر و بحث است و سنوال است جایش در این بلنوم است، من رسمیت کوجه باغ های اطراف ساختمان را نمی فهمم راستش، حرف مان را اینجا باید بزنیم... معلوم است که منظور از آن "فکر کردن" ها، همان بحث در کردور هاست. من پیشنهادم این است که همینجا حرفتان را بزنید. ایرادی ندارد، کاملاً حق میدهم که یک سری سنوال مطرح است که باید سنوال را مطرح کنید و جواش را بشنوید... به رئیس جلسه پیشنهاد میکنم که از رفقا بخواهد که نظرات و ابهامات و ملاحظات شان را بلند بلند فکر کنند که بقیه هم بفهمند. بگوئید، شما چه مشکلی می بینید؟ چطور فکر میکنید تا باید برویم برای حل آنها؟ ملاحظه تان چه هست؟

نوبت بگیرید و پنج دقیقه حرف بزنید و بگوئید چه میخواهد از کمیته مرکزی؟ چه ملاحظاتی دارید و چرا در این تنفسی که داده شد، فرصت نبود؟ کسی که هیئت مدیره یک شرکت است، باید بیاید سهام اش را بفروشد، بالاخره. از یک جانی شروع کنید، همه بگویند بالاخره ملاحظه چه هست تا همه بفهمند... من طرح را دادم و بحث را کردم وقت نمیگیرم. به نظرم از آنجائی که هیچ طرح شفافش دیگری جلو چشم نبوده است، من مبنی را بر اساس کاری که میکردیم، گذاشتم وسیعی کردم روی ارگانها و فونکسیون هائی که باید انجام بشود و ترکیب هایش، به طریقی که خودم مناسب میدانم، طرح مشخص بیاورم. بنابراین من ابهامی ندارم، این عالی نیست و شفافش نیست و حزب را زیر و رو نمیکند و حزب را از یک موقعیتی به موقعیت دیگری پرتاب نمیکند و کسی هم الان در این جلسه طرحی برای آن کار نیاورده است. بنابراین اگر بناست در چهارجوب مقدمات مان حرف بزنیم، من این طرح را مقدور می بینم و ترکیب هایش را مینویسم. اگر یک رهبری همه جانبه سیاسی پیدا شود که تمام امور را به خودش مربوط کند، من اولین کسی هستم که اعلام اخلاص بکنم، نمیشود بگویم من به سازمانم لطف کردم!

کسی که آن نوع فکر کردن های دیگر را میخواهد، باید طرح اش را بدهد و بیاید بگوید: من میخواهم اینطوری باشد و اینها بروند توی آن طرحش تا متوجه مشکلاتش بشویم، تا بتوانیم راجع به آن حرف بزنیم. وگرنه به صرف اینکه طرح ارائه شده، ایده آل است و لی طرح آن نیست که من میگویم، اما خود او طرح ندهد، درست نیست. بالاخره این وضعیت را باید یک جوری شکست، طرحی هم که من دادم، بهیچوجه طرح ایده آل من نیست. طرح ایده آل من این است که یک رهبری هم دل سیاسی قدرتمند بالای حزب باشد که بعد هزار و یک آدم سرحال و شاداب هم در ارگانهایش گذاشته باشد و مشغول فعالیت باشند و همان خطی که در آن رهبری گفته میشود، در پائین هم پیش برود. من دارم رضایت میدهم به یک چیزی، برای اینکه یک حزب باید در این فاصله کار بکند، آن شرایط هم، حاصل یک پراتیک است نه اینکه از امروز سوت شروع آن زده بشود

چه پراتیکی میتواند آن همدلی و اتوریته هائی که باید بروند آن بالا، که تعداد کافی و کمیته هائی که باید سرخط باشند را بوجود بیاورد؟ آن را باید اینجا تصمیم بگیریم، نه اینکه من خود آن طرح "ایده آل" را میخواهم، من فقط آن را میخواهم! مثل آدمی میماند که دختر پادشاه را به او نمیدهند دیگر، بالاخره باید برود توی کوجه خودش با یکی ازدواج کند.

من این را میگویم که اگر کسی واقعاً این حزب را شناخته باشد، ما بطور واقعی آن آلترناتیو را نداریم. که یک رهبری با اتوریته، همدل، هم نظر و قوی که همه مسائل را به خودش مربوط میکند و میبرد سازمان میدهد و تا ته اش میبرد؛ بگذاریم بالای سر حزب که ما را رهبری کند. نداریم. اگر داشته باشیم که امیدوارم داشته باشیم خیلی عالی است، من اولین نفری هستم که این طرح را پس میگیرم. ولی در غیاب آن(رهبری) میخواهم چکار کنیم؟ هیچی نگوئیم تا وقت تمام شود و بگذریم؟ نمیشود! آخر یک حزبی میخواهد که در فاصله دو پلنوم اش بچرخد، طرحی که من اینجا دارم میدهم میگویم اینطوری میچرخد. برای خودم هم دو تا ارگان کار تعریف میکنم و برای هرکس دیگری هم یک جانی کار تعریف میکنم. اینطوری میچرخد، خوب هم میتوانند با هم کار کنند، بالاخره از هیچی بهتر است. من این را میگویم. بنابراین آن بحثها جواب نیست! مگر اینکه جلوتر برده بشود، کنکرت بشود، خود رفیقی که میخواهد آن کار را بکند موانعش را هم حل و فصل بکند و بفهمد اگر این کار آنطوری پیش نرود آنوقت طرح دوم و سوم پیش نرفت، طرح بعدی اش چه میشود؟

این ابهاماتی که از زاویه "رهبری متحد و همدل و قوی" مطرح شد، این واقعیات حزب ما را ندیده میگیرد. آن واقعیات کمیته مرکزی را ندیده میگیرد که دقیقاً یک همچین رهبری همدل و با اتوریته ای که همه قبولش داشتند بود، که مضمحل شد و از بین رفت. از چیز عجیب و غریبی حرف نمی‌زنیم. دفتر سیاسی منتخب کمیته مرکزی که از کنگره مؤسس بیرون آمد، آن آدم ها بودند و آن اتوریته ها را داشتند و آنقدر همدل بودند، آن تمام شد. آدم نمی تواند یک چیز هائی که نیست را با آرزوی خودش بوجود بیاورد. همدلی دیگری اگر بخواهد بوجود بیاید، از طریق مبارزه بوجود می آید. باید یک ظرفی درست بکنیم که بتوانیم در آن مبارزه مان را پیش ببریم دیگر و حزب هم سر جایش باقی بماند، بحث این است.

ر. امیر(حمید تقوانی) در صحبتش بحث و نقلی از این کرد که: "این یک فرصتی است برای کس هائی که میخواهند بروند کاری بکنند که بیانند حزب را کُلا از این وضع در بیاورند، این شامل حال من نمیشود!" بحث من این است که من فرصت نمیخواهم، فراغتی نمیخواهم، فرجه ای نمیخواهم، در طرح اسم خودم را در دو تا ارگان نوشته ام، من میخواهم کار کنم. ر. رحمان(سپهری) توضیح داد که؛ "یک جمعی باشد و بنشینند و راجع به این مسائل تحلیل بدهد و حرف بزند!" من چون دقیقاً طرفدار یک خط سیاسی معینی هستم، حالا نمیدانم پیشرو اش هستم یا نه و نمیدانم چه کسی پیشرو چه خطی است خودش میدانم، من طرفدار یک خط سیاسی ام که در این حزب پیش نمی رود و میخواهم بروم کار کنم و پیش ببرم. اگر از خودم می پرسید من تشخیص ام این است که در ارگان رهبری بدتر پیش میرود، چه داخل کمیته شهر، چه نشریات، چه از هزار و یک چیز دیگر.

آیا من کماکان باید در رهبری حرف بزنم، مصوبه بدهم و بعد همیشه با این فاکت روبرو باشم که پراتیسین در محل بگوید: "نمیشود!؟" من تلاش میکنم برای اینکه به یک نیروی مادی تبدیل بشود، کار کنم، فراغتی نمیخواهم، فرصتی نمیخواهم. میخواهم مثل یک عضو که در دو ارگان این حزب است کار کنم پلنوم بعدی، کنگره بعدی من هم جزء آن کس هائی باشم که سرم را بلند میگیرم، حقایق و سند را حقانیت حرفم میگیرم، امیدوارم همه همینطور باشند و دیگر کسی در این موضع پیدا نشود بگوید: "ناار حرف های تجریدی و کُلی و قشنگی زده، ولی حقایق چیزهای دیگری را به ما دیکته میکند." من میخواهم نماینده آن چیزی باشم که حقایق دیکته میکند و این ها هم به نظرم همان حقیقت هائی است که من دارم در باره آنها حرف میزنم. بحث کمونیسم کارگری به نظرم بحث منطقی بر واقعیات و کنکرت و حقایقی است که وجود دارند و اگر کسی برود راجع به آن حقیقت ها، حرف بزند، نیروی مادی عظیم اش را می بیند، من میخواهم بروم و آن نیرو را بیاورم، تا هرکسی که باور نمیکند، دیگر باور کند.

راه واقعی مبارزه ام را در بالاترین سطحی که میتوانم برایش فکر کنم همین است. میخواهم برایش کار کنم. چرا در ارگان رهبری حزب نباشم؟ به خاطر اینکه آنجا ظرفی برای این نوع کار نیست، برای گرداندن حزب، برای خط دادن به تبلیغات حزب، برای موضع گرفتن از جانب حزب، برای همه کارها. برای همین یک رهبری که انتخاب میکند، خُب باید سعی کند که برود این کارها را انجام بدهد، حالا ممکن است ظرفیت اش یک حد معینی، ولی تا هر وقت بخواهد بگوید؛ من را با این ظرفیت گذاشته همینقدر کار میکنم، من یکم برایش تعظیم میکنم..

میخواهم بگویم؛ وقتی ر. امیر میگوید: "برویم نیروی یک عده را آزاد کنیم که بروند آن فعالیت ها را انجام بدهند!" این کار من نیست، برای بیرون آوردن کمیته مرکزی از هیچ بحرانی نمیخواهم، کاری بکنم. کمیته مرکزی ۲۲- ۲۳ آدم دارد، باید ارگانها و رادیو را بچرخاند و روزنامه ها را بیرون بدهد، همه ما هم داریم کار خودمان را میکنیم. اگر کسی آمد و او هم در یک سمینار مثل من، یک طرحی میآورد که موقعیت را برای مبارزه خودش مساعدتر کرده، خُب به آن هم گوش میکنم. اگر طرح من هم تأمین شد، حتماً به آن رأی میدهم و اگر طرح من تأمین نشد، دوباره با او بحث میکنم و سعی میکنم سر و ته طرحش را به سمت این جهت که من دل نظر دارم، کج بکنم.

خلاصه حرفم این است که در پاسخ به ر. محمد شافعی که میپرسد: چرا آن ارگان (دفتر سیاسی) ظرف چنین کاری نیست؟ میگویم آن ارگان به من نشان داد که یک تخیل است، که یک دفتر سیاسی متفق و متحد داشته باشیم و در کنگره ۳ (حزب کمونیست ایران) توضیح دادم که آن اتفاق و اتحاد سیاسی، بخاطر تغییر چهار جوب ایدئولوژیک، جیب ایران و جیب بین المللی، از بین رفته است. چون وقتی علیه پوپولیستها بد و بیراه میگفتیم و آنها را ریشخند میکردیم، همه متحد و متفق هستیم. ولی وقتی چهارچوب های جدید نظری لازم است، پراتیک های پیچیده تری لازم است، دنیا دارد عوض میشود، ولی کمونیسم اصلاً میخواهد خودش را روی آن دستاوردهای ضد پوپولیستی اش بسازد، دیگر از پیش معلوم نیست که این آدمها که با هم رفیق بودند، هم نظر هم باشند.

نمیگویم گردن همدیگر را گرفته و میخواهند یکدیگر را خفه کنند، ولی همنظر نیستند، تأکیدهایشان را جاهای مختلف میگذارند، پراتیک ها را از چیزهای مختلف استنتاج میکنند و عکس العمل های طبیعی شان از پدیده های یکسان، دیگر متفاوت شده است. اینجا، در حزب کمونیست ایران و درکومه له، جانی است که برای خودش یک چهارچوب ها و بنیادهای فکری که بتواند یک عده ای را در یک پراتیکی متحد نگهدارد پیدا کرد، خُب هر کسی برای خودش میروید پیدا میکند، این حزب هم حزب خودمان است دیگر. من چهارچوب نظرات خودم را گفتم، مانعی که جلو آن قرار دارد، نگفتن آن نیست که گویا تازه میخواهم در نشریه در مورد آن بنویسم. مانعش این است که بروم نیروی مادی اش را بیاورم و از این به بعد بگویم ببینید عزیز جان! این حرف من یک نفر نیست، این یک واقعیت اجتماعی است، دارم به شما میگویم به این ببینید.

در کنگره هم گفتم؛ نمیخواهم راجع به آن کاری که باید بکنیم رجز بخوانم، خُب بروند انجام بدهند. چرا همیشه من بگویم و یکی دیگر عمل بکند؟ خودم عملی میکنم دیگر. چرا یکی تیولدار "پراتیک" باشد و من بحث تجریدی و بحث هائی که ظاهراً در حدس و گمان بنا شده است؟! من هم همان رابطه را با پراتیک دارم و در حزب ممنوع فعالیت نیستم. میخواهم مثل همه شما را فعال کنم و میخواهم به پشتوانه حقانیت حرفهایم به میدان بیاورم برای اینکه زورم را برسانم. برای اینکه در آن مناسبات فذیمی زورم دیگر نمیرسد. زور من، هیچوقت به واقعیت گوشت و پوست دار زنده نرسید، این را طی ۵ سال فهمیدم. میخواهم بروم آن واقعیت گوشت و پوست دارش را جلوی چشم همه زنده بکنم.

میخواهم زیاد کار کنم و برای حزیم کار بکنم که حزب راضی باشد، رادیو اش بهتر باشد، نشریه اش بهتر باشد. اگر من بروم کمیته شهر و بروم بسوی سوسیالیسم مقاله ام را مینویسم، نه آن رادیونی که الان از کمیته شهر مقاله میخواهد محض رفع تکلیف، من اتفاقاً محض رفع تکلیف نمیروم. میخواهم از آن کمیته شهر مقاله های پرملاطی برای کمونیسم بیرون بدهیم، با همان رفیقی هم که در رابطه ایم میخواهیم با هم کار بکنیم. روی یک صندلی دودی شده بنشینم و نگاهیانی از پراتیک را بدهم دست کس هائی دیگر. همیشه دارید کس های دیگر و واسطه های دیگری را در رابطه بین خودت و پراتیک جابجا میکنید، خواهشاً این را به فعالین خودت بگو! خواهشاً این کار را در رادیو بکنید، شما بروید تشکیلات خارج را اینطوری حوزه بندی کنید! خُب خودت برو حوزه بندی کن! تمام میشود و میروید پی کارش دیگر.

همان عرصه ای که فکر میکنم خط خودم و بحث خودم را پیش میبرد و در این حزب به من نیرو میدهد و میگذارد اتوریتیه بمانم که فردا به من رأی بدهید که بروم کمیته دفتر سیاسی بعدی. سرازیری نمیروم، سربالائی میروم و میروم بالا در تشکیلات و در نقطه قدرت مندتری میتوانم قرار بگیرم..

اگر یکی بگوید؛ "یک دفتر سیاسی متحد داریم بدون تو، ولی داریم دیگر"، میگویم زنده باد! اینکه خیلی بهتر شد، من فکر میکردم حتی وضعیت بدتر است. اگر به آن رأی بدهید که من تعظیم میکنم، میگویم چه چیزی از این بهتر که یک دفتر سیاسی هم رأی باشد و من هم بروم در کمیته شهر کار خودم را بکنم و حرفم را ثابت کنم. نداریم! مشکل دستجمعی مان است!

من یک طرح میدهم: میگویم ببینید اینطوری رادیو و نشریات ما دانه است فعالیتهای مان سرچایش است و هیچ بحرانی هم بوجود نیامده است و داریم این کارها را میکنیم. ۶ ماه دیگر هم زنده ایم و آن موقع میانیم تصمیم میگیریم و میگویم الان وضع اینجا و آنجا بهتر شده، این بحثها و آن فاکتها باعث شده آدمها خیلی هم نظرتی و پرسورتی راجع به یک مسأله ای فکر کنند، آن موقع دفتر سیاسی و هر چه میخواهید تشکیل بدهیم، این برای من یک دوره انتقالی است راستش.

اگر کسی میخواهد یک حالت ایده آل را به یک دوره انتقالی بحساباند، اولین کسی که سرخورده بشود بنظر خودش است. این یک دوره انتقالی است و در کنگره و پلنوم زمینه هایش را توضیح دادم. یعنی ملاحظه ام به صحبت ر. حمید که ممکن است یک طرح خیرخواهانه باشد که من نمیخواهم طرحم به هرکسی فرصت بدهد، یکی میخواهد برود کتابش را بنویسد خودش میداند کتابش چه نقشی دارد، به من نگفته هنوز. اگر نشان بدهد که؛ "آخر این کتاب لازم است و میخواهم این چیزها را در آن کتاب بگویم"، حتماً به او رأی میدهم که حتماً این کار را بکند و این کار برایش بهتر از این است که سردبیر کمونیست باشد. ولی همینطوری؟ نه! این بحث و خط من نیست. من میگویم بایستیم و حزب را بچرخانیم دیگر.

اگر بخواهیم در چرخاندن حزب شرکت نکنیم باید دلیل خوبی داشته باشیم، ولی حزب را بچرخانیم و در چرخاندن حزب آن جانی بایستیم که خودمان راضی تریم، خودمان بهتر میتوانیم کار بکنیم و بقول ر. ناصر(جاوید) حال بیانیم و فعالیت ما شاداب شود، یعنی در تشکیلات بمانیم و مسئولیتش را به دوش بگیریم. من اسم خودم را که آنجا نوشتم مسئولیت آن عرصه ها را شخصاً به دوش میگیرم، نمیخواهم از کار تشکیلاتی بنفع فراغت، فراغت سیاسی، که بروم حرف هایم را جور بکنم استفاده بکنم. اصلاً این را شرط لازم این میدانم که بتوانم حرفهایم را درست و با زور کافی بزنم.

#### بحث بر سر الویتهای اعزام نیرو به خارج

من هم فکر میکنم لازم است ما کادر بفرستیم و کادر برگردانیم، چون این در قطعنامه بوده و خیلی تأثیر دارد و خیلی هم مهم است. نه از این نقطه نظر هائی که گاهاً مطرح میشود که حالا برمیگردم که چه مسائلی به نظرم پشتش هست. یعنی از این نظر که قرار بود تشکیلات را بگذاریم روی دوش یک عده رفقانی که در لحظات خطیر باندازه کافی قابلیت انعطاف و قابلیت مانور داشته باشند. نه این که یک عده آدم که زمین گیرند و هر حکمی که دولتها در محل به اینها بکنند حتماً باید ببینند، از این نظر فکر میکنم لازم است کادر بفرستیم و جایگزین کسانی بکنیم که آنجا (درمناطق اردوگاهی در خاک عراق) "طافت" می آورند.

برای همین فکر میکنم رفتن تیپ هائی مثل ابوبکر(سیامک مدرسی) و ایرج(فرزاد) لازم است و کمیته مرکزی کومه له بخاطر ندارد که کمیته اجرائی(حزب) آنان را قانع به آن انتقال کرده بود. ایرج و ابوبکر را قاطی لیست کمیته مرکزی کومه له کردند. ما نگاه کردیم و گفتیم آن(لیست) آن خاصیت را ندارد، این دارد به یک عده مرخصی چی که برگشتن و برنگشتن شان اصلاً هیچ تأثیری در حیات کومه له ندارند، و فقط دردسر برای کومه له درست میکند، که به پدر و مادر بچه ای که بچه شان ناخوش و غیر قابل سرپرستی است، دارد میگوید؛ برگردید! این چیزی جز خودآزاری معنی دیگری ندارد، تو قرار بود کادر بخواهی که برگردد نه ایس، که در سندانج و مهاباد روشن نمیشود که ایس برگشته! این با فرستادن رفقای کادر به داخل بدست می آید. این دوتا بحث را باید از هم تفکیک کرد، دو بحث برگرداندن کادر به داخل و فرستادن مرخصی چی ها، اینها دو بحث مختلف اند.

سید ابراهیم میگوید؛ نباید ریاکاری کرد! من میگویم خُب اینها را یک پله باید برد عقب تر دیگر، نباید به کسانی که میخواهیم از شرشان خلاص شویم، به اسم مرخصی بفرستیم خارج با علم به اینکه برنمیگردند. میگویم به شما مرخصی نمیدهم میخواهید بروید، بگذارید، بروند. میگویم این ریاکاری از طرف مقابل شروع نمیشود، از مسنول است، ریاکاری لغت خوبی نیست، اغماض به یک حقایق شاید بهتر است. من میدانم این طرف به اسم مرخصی میخواهد برود و میخواهد در خارج بماند، ولی به او مرخصی میدهم دیگر. او که نمیگوید. من اگر باشم به رویش میآورم و میگویم بیا برو. میگویم عزیز جان این چادر گنده است، هر کسی میخواهد برود خارج، لطفاً تا ساعت ۳ بعد از ظهر بیاید برود در این چادر تا من بتوانم دست چین کنم و بفرستم خارج. نه پشت سر بقیه حرف بزنید، نه بیانید از من مرخصی بخواهید، نه به سازماندهی ات ایراد بگیری و نه تقاضای عضویت بکنید، به خاطر اینکه میخواهید بروید خارج. که اگر من مرخصی ندادم، بگونی؛ پس من از این حزب بیرون میروم و میروم خارج.

بالاخره اپوزیسیون نشوید اگر میخواهید بروید خارج، بروید اسم خودت را جانی بنویس تا ما بفهمم چه کسانی را بفرستیم. میخواهم بگویم بطور واقعی ما خواستیم به کسی که میخواست برود خارج به اسم مرخصی، مسأله را یک پله انداختیم عقب، حالا عاقبت آن برگشته به خودمان. خیلی مواردش اینطوری است و براحتی میشود دید. کسی که به خاطر وضع بچه اش دارد میروند و ما میدانیم که بچه اش علاج پذیر نیست و دارد میروند برای نگهداری بچه شان، از روز اول میفهمیم که برنمیگردد. برای مرخصی، آن موقع به او گفتیم حرف در نیاور، حالا این برمیگردد و این موقع او حرف درمیآورد.

بهر حال بحث این است اگر بخواهیم کادر بفرستیم و کادر بیاوریم، همانطور که ر. عبدالله(مهدتی) گفت؛ حتی بیشتر! باز بحث برمیگردد نه به اوضاع بعد از جنگ ایران و عراق فقط، بلکه به بحث استراتژی حزب در کردستان و آن مرحله اول اش که شصت تا قدم سیاسی و تشکیلاتی و آرتیستونی روی دوش ما گذاشته و باید ببینیم هر یک از قدمها در چهارچوب جغرافیایی کدامیک از کشورها بهتر انجام میشود. من فکر میکنم الان ترکیه برای "تکش"(تشکیلات شهرها در کردستان) جای مناسبی است، بنابراین باید آدم بفرستد ترکیه. نمیگویم همه بروند یای برج ایفل بنشینند، یک عده بلند شوند و بروند ترکیه برای اینکه از نظر واقعی و مادی از "تکش" در ترکیه خیلی کارها برمیآید که در آنجایی که نشسته( در نوار مرزی در عراق) برنمی آید.

همینطور در کشورهای اروپایی به دلیل تجربه هانی که (کمیته تشکیلات داخل و کمیته مرکزی) داشتند امکان پذیر است، هر فعال کومه له میتواند از سندج با پاسپورت قانونی بلند شود و بیاید بیرون و رهبری را ببیند،، شاید الان به سادگی نمیتواند بخاطر مخاطرات جدید. بیانیم کلاهمان را قاضی کنیم و ببینیم آن مدرسه حزبی را الان در آن چشمه سارها بهتر میشود سازمان داد یا در خارج؟ آدم هر چقدر هم آنها را قابل مانور کرده باشد خُب بیاید یک ماه - دو ماه بماند و برگردد. ببینید نشریه پیشرو ما را کجا بهتر میشود سازمان داد، ببینیم اصلاً روش هانی که در این دوره برای آرتیستسیون توده ای لازم بوده، چه کارهانی را ایجاب میکند و آیا اصلاً نشریات ریز در سیستم کومه له جانی دارد؟ و چگونه میشود نشریات و جزوات پایه ای کومه له را در کردستان سازمان داد؟ من برای خارج سهم قائلم، همه اینها یعنی اعزام کادر.

اما اگر از سر تسلیم و جود کردن(تخلیه) آنجا بخواهیم بگیریم واضح است هم بحث این طرف لوٹ میشود هم بحث آن طرف. بنشینیم بر سر استراتژی مان و اینکه چه تصویری از کومه له در یک سال آینده داریم بحث کنیم و ببینیم برای رسیدن به آن، در چه جغرافیایی باید متمرکز شویم و چند نفر باید جابجا شوند. ولی شرطش این است که کادرهانی بروند داخل. وقتیکه کمیته اجرایی با ابوبکر و ایرج موافقت کرد بخاطر این بود که کنگره در راه بود و گفت که ما اصلاً نمیدانیم بعد از این کنگره تکلیف خارج چه میشود؟ راستش الان باز همه رضایت دادند به وضع موجود در خارج، که این لیست را قبول میکنند که نروند و نروند! وگرنه اگر بخواهید خارج کشور را زیر و رو کنید یک رفقانی را میشود فرستاد داخل، باید فرستاد داخل. اولش دست کوروش را گرفت و فوری گذاشت مسنول کمیته خارج از کشور، میشود این کار را کرد.

ر. امیر یادش است، آنجا گفتیم قضیه خارج تا کنگره است بعدش این خارج کشور را حتماً یکی میآید و یک بیل میزند ریشه اش و یک فکر اساسی برایش میکند. آن موقع ابوبکر و ایرج را میتواند آزاد کند به نظرم، ولی چه کسی میآید جای آنها؟ اگر طرح ما هم همین است قاعدتاً ابوبکر و ایرج میروند و از آن طرف دو نفر میآیند دیگر، دو نفر هم سطح خودشان میآیند و ایرج و ابوبکر را در یک طرح جامعی میگذارد.

درمورد اعزامیها؛ همانطور که در بحث بازگشت کادرها یک چیزهانی ممکن است از قلم بیفتد، در بحث ر. ابراهیم هم یک چیزهانی از قلم میفتد و آن "جو ضد خارج نشینی" است که امروز در کومه له وجود دارد. صحبت از این میشود که مردم کردستان چه فکر میکنند؟! به نظرم مردم کردستان باعث نشدند ما این کارها را بکنیم، یک عده ای در تشکیلات خودمان باعث شدند. یعنی این جو و فضا که امکان میدهد بیشتر بفرستیم خارج، در پاسخ مردم مهاباد و سندج و بانه و مریوان نیست که از خدا میخواهند رفیق رهبرش را یک جانی ببیند که سالم است و زیانش دراز است و دارد حرف میزند و یا روزنامه منتشر میکند.

این یک بخشی از خود تشکیلات است که اتفاقاً [خارج خودش درد میکند] و میگوید چرا من را نمیفرستی، پس من چی؟ این را وارونه از قول اینکه چرا حسن و حسین برنگشت، میخواهد بگوید این خیابان دوطرفه است. من میگویم به این جو نباید تسلیم شد و به نظرم به درجه ای این تسلیم صورت گرفته راستش، چرا به بخش عقب مانده تشکیلات خودمان تمکین کنیم؟ به بخش پیشرو اش تمکین کنیم. آن بخشی هم که جوابش را میدهد میگوید؛ بابا جان تو هم اگر میخواهی برو، من تشخیص میدهم این مادر دو تا بچه دارد و باید برود و برای همه ما بهتر است که یک تعدادی اینطوری بروند. تمام میشود پی کارش دیگر. به این معنی تمکین به بخش عقب مانده تشکیلات که خودش از این نقطه نظر مسأله دار است و میخواهد خودش را خلاص کند که چرا اون رفته و من هنوز ماندم یا اگر مردی چرا اون را برنمیگردانی؟ به نظرم یک درجه ای تسلیم صورت گرفته و دامنه اش فقط اینجا نیست. در کمیته اجرایی اگر شما در ۶ ماه گذشته طرف پیامها و مکالمات بوده باشید غلظت جو ضد خارج نشینی را در تمام سطوح می ببیند، فقط ایراد را به مرخصی چی نمیگیرند. نامه میگیری که؛ اینهم شد کار؟ همه تان بلند شده اید رفتید آنجا، چکار دارید میکنند؟! اینجا دیگر مسأله مرخصی چی ها نیست، مسنول بولتن است مسنول کمیته شهر است، مسنول کمیته اجرایی است، که تو داری آنجا چکار میکنی؟ خیلی معتبر است که کسی انتقاد کند که شما در کمیته ها چکار میکنید؟ ولی از سر خارج و داخل نه دیگر. چون عکس این نامه ها را میتوانم برای آن بفرستم؛ تو در آن داخل داری چکار میکنی؟ اصلاً معلومه؟ از سر داخل و خارج معلوم نمیشود که چکار میکند، بیا توی بلنوم ببین که دارد چکار میکند. من نامه دارم از مغز آسوس(ارگان ارتباطی کومه له در سلیمانیه با دولت عراق) تا ناف کمیته رهبری کومه له که این گرایش را منعکس میکند. یک روحیه ضد خارجی و آن این است که ما داخلی ها آن جماعت برگزیده، زبده و رزمنده ای هستیم که داریم بار این صلیب حزب را تا آخرین لحظاتی که از یا بیفتیم بدوش میکشیم و یک عده هم در خارج دارند عشق شان را میکنند. این روحیه وجود دارد و باید با آن مبارزه کرد و من فکر میکنم تسلیم و تمکین به این روحیه صورت گرفته است. اصلاً در بحث مشترک ما با کمیته مرکزی کومه له یک پیشنهاد و یک قرار ما این بود که کمیته مرکزی کومه له رسماً علیه این جو مبارزه کند، نه اینکه خودش به آتشش دامن بزند. یعنی اگر یک کسامی از صدای حزب آمدند پیشت و گفتند؛ اینها دارند در خارج چه میکنند؟ به آنها نگویند؛ راست میگوئی والله منهم همین سنوال برایم پیش آمد! به آنها بگو؛ منظورت چیست، گزارش میخواهید این است، اگر انتقاد مشخصی به کس مشخصی داری بگو. به داخل و خارج ربطی ندارد. همین بیخ گوش خودت، مسنول ات، کاری نمیکند. با این جو باید مبارزه شود و این واقعیتها پشت این پدیده است. نمیگویم خود ما را دارد به حرکت درمیآورد، تمکین و تسلیم و کنار آمدن با آن وجود دارد.

من هم فکر میکنم این بحث را باید بگذاریم در دستور معینی، چه درمورد اعزام از داخل به خارج و باید برای فعالیت سیاسی مان نقشه بریزیم، هر جای کره خاکی قرار شد به خاطرش برویم. هیچ کجا را به جای دیگر ارجح ندانیم و هر کسی در هر کشوری شام و ناهار میخورد و فعالیت میکند نگوینم چه کسی رزمنده تر است یا نیست. خیلی از کشورها از حوزه خلیج فارس تا ترکیه و آلمان و فرانسه ممکن است، مهم باشد که یک کادر حزب باید باشد و کار کند، عکس آن هم همینطور لازم است که یک بخش بروند. درمورد این روحیه "شکاف داخل و خارج" در این تشکیلات، به نظرم خاصیت طبیعی چنین شرایطی است. در تمام ارگانها این بخش داخل و خارج وجود دارد. یعنی یک نوع حق به جانبی به کس هانی که آخرین لحظه بخواهند ظاهراً به کشتی ای که خودشان شکسته میدانستند، آن را ترک کنند! به نظرم کشتی درحال غرق شدن نبود که من رفتم ساحل و داریم کارمان را میکنیم، اگر تو ترسیدی، من نترسیدم و اینجا کارم را میکنم. میگویم با این جو باید مبارزه کرد وگرنه ضرر میکنیم.

## در باره اوضاع پس از ختم جنگ بین ایران و عراق

مهمترین مسأله ای که باید با این رفقا بحث کرد، آن چیزهایی است که بعد از ختم جنگ ایران و عراق برای ما مطرح شد و پلنوم کمیته مرکزی حزب درباره اش صحبت کرد و در داخل هم پلنوم کمیته مرکزی کومه له راجع بآن صحبت کرد. من فکر میکنم این بحث‌هایی که وجود دارد به یک سرانجامی رسانده شود و فکر میکنم بحث وجود دارد. اینطور نیست که صرفاً بشود با استنتاج کردن اینکه هر دو سند به یک نتایج عملی میرسند در رابطه با اینکه چند نفر باید بروند خارج یا زاپاس یک رادیو را کجا قائم کنیم! می‌گوینم؛ "خُب یک توافق نظر در حزب وجود دارد!" بنظرم اینطور نیست، باید این توافق نظر خیلی عمیقتر و وسیعتر باشد، چون داریم راجع به آلترناتیو ۴ - ۵ ساله یک تشکیلات حرف می‌زنیم. اگر دورنمای کار این است که ۶ ماه یکسال دیگر اوضاع بطور کیفی تغییر میکند، از نقطه نظر فعالیت در مرزها و داخل ایران، یک بحث دیگری است و اگر هست آن باید گفته بشود. ولی اگر نه، داریم راجع به تغییر ریل فعالیت یک تشکیلاتی حرف می‌زنیم که مبارزه مسلحانه را در پیرامون شهرهای خاک کردستان ایران شروع کرده و در مقطعی که دست به این کار زده حتی شهر در اختیار داشته است. الان رسیدیم به یک جانی که منطقه آزاد که وجود ندارد هیچی، الان ممکن است نتوانیم روی مرز عراق بصورت مسلح و با آزادی عمل کامل اردوگاه داشته باشیم، باید تبیین مان را از یک چنین شرایطی بدهیم. کسی که امروز می‌خواهد کومه له را در وجوه مختلفی سازمان بدهد، دوباره باید تصویرش را بچیند و ببیند چه امکاناتی برایش وجود دارد و به چه طریقی باید کارش را پیش ببرد.

فکر میکنم این فضا، وضعیت و فضای متفاوتی است با آنچه‌ای که ما در آخرین مراحل که در داخل ایران اردوگاه داشتیم، وجود دارد. فضای متفاوتی است با آن وضعیت که داشتیم که جنگ ایران و عراق نشانه ای از پایان نداشت و این تضاد(بین جمهوری اسلامی و عراق) بشدت حاد بود، و تمایل دولت عراق در منطقه این بوده که هر چه بیشتر به جمهوری اسلامی ضربه نظامی و یا ضربه سیاسی بخورد.

در کنگره هم گفته شد، الان، مسأله ای که باقی مانده رقابت و کشمکش دو دولت همجوار است که از قدیم با هم مسأله داشتند و این کافی است برای ادامه همان روشهای قبلی؟ بنظرم کافی نیست، باید استدلال بشود. بر مبنای یک چنین درجه ای از کشمکش و تضاد، نمیشود همان نوع فعالیت ما را با همان مکثها و تأکیدها انجام بدهیم. من فکر میکنم باید یک تجسمی از کومه له در پایان یک چنین دوره انتقالی داشته باشیم وگرنه نمیدانیم به چه سمتی می‌رویم. بالاخره کومه له بعد از اینکه آب ها از آسیاب افتاد و ایران و عراق صلح شان را کردند و یک چیزی هم امضاء کردند و تعهدات کافی را بهم زدند چکار باید بکنند؟

تا آن اتفاق نیفتاده است، ما در یک دوره گذاری بسر می‌بریم که طرفین دو جریان دیگر، دو دولت دیگر دارند با هم معامله میکنند و ما هیچ تأثیری در معاملاتشان نداریم، به نتایج مختلفی هم میرسیم. آخر آن پروسه معامله و بستن قرارداد میان دو دولت ما در یک وضعیت با ثبات دیگری قرار می‌گیریم (با ثبات به همین معنی تاکتیکی که داریم حرف می‌زنیم)، که باید بفهمیم ما آتموقع چه جوری هستیم. بالاخره وقتی اینطور فکر کنیم باید مسائل را نه فقط از زاویه "اردوگاه و اردوگاه‌یون"، اهالی اردوگاه تکلیفش چه میشود بررسی کنیم! من تصورم این است که این مشغله اصلی این بوده که؛ "تکلیف اردوگاه و اهالی اردوگاه چه میشود؟!"

در صورتی که آن چیزی که باید برای حزب کمونیست و کومه له مطرح باشد یک طیفی از سنوالات است به این ترتیب: سرنوشت مبارزه مسلحانه چه میشود و من به چه اشکالی دنبالش میکنم؟ تبلیغات رادیونی من به چه اشکالی ادامه پیدا میکند یا اگر نتواند ادامه پیدا بکند، آلترناتیوهای من چیست و به چه اشکالی میتوانم آژیتاسیون خودم را پیش ببرم؟ من چطوری تماس خودم را با طیف فعال جنبش کارگری در کردستان حفظ میکنم؟ چطوری کار تشکیلاتی خودم را در کردستان پیش می‌برم؟ چطوری هوادارم را سازمان میدهم، چطوری میتوانم با تشکلهای توده ای کار کنم، چطور نشریاتم را بدست مردم میرسانم؟ چطوری در آن شرایط با حزب دمکرات مقابله میکنم، ابعاد و عرصه ها و جبهه های نبردهای من در آینده چه خواهد بود، چه اشکالی بخودم سازمان میدهم و چه سازماتی خواهم بود؟ وجه اصلی فعالیت و خصلت نمای من در آن دوره چیست؟

اینها را باید از الان داشته باشیم، تا بتوانیم دوره انتقالی را در یک جهتی سیر کنیم. وگرنه اگر آن را نداشته باشیم، آینده ما صرفاً این میشود که با یک حجمی از فعالیت، که بعد دولتها شروع میکنند هر بار با کاردک یک تکه آن را بزنند و ما با آن راضی هستیم. حالا نمی‌گذارند این را داشته باشیم، حالا قرار شد بروم آنطرف تر فعالیت کنم، ولی همان هستم، همان توده بی شکل از فعالیت، که فقط میتواند طعمه دولتها و شرایط منطقه ای باشد، این درست نیست. ما کارمان از آنطرف است، ما میخواهیم فعالیت هایی را که اثباتاً معنی دارد انجام بدهیم، عاقب ما انتهای آن چیزی نیست که وقتی همه بیایند ما را خوب هرس کرده باشند تا ببینیم ما چه می‌شویم، بخودمان بگوینم؛ "ما این می‌شویم!" بر عکس است! ما میخواهیم تغییرات تاریخی رو به گسترشی را سازمان بدهیم. ما میخواهیم اتحادیه های کارگری - شوراهای کارگری در کردستان بوجود بیآوریم، ما میخواهیم تناسب قوانی که بنفع ما در کردستان ایجاد شده، در قبال جمهوری اسلامی و حزب دمکرات، حفظ کنیم و روی آن بسازیم. ما میخواهیم یک حزب مسلح باقی بمانیم که هیچ، اگر شرایط اجازه داد در اشکال جدید وسعتش بدهیم؛ و اینها نقشه های اثباتی خود ما را میخواهد. معادلات این تغییرات متغیر است، تصمیمات دولت عراق نیست. "هنوز به ما نمی‌گوید بروید"، "هنوز نگفته ببندید"، هنوز نگفته، میخواهد معلوم کند. هنوز بخواد یا هنوز نخواهد، نقشه خودم برای آینده ام چیست؟ این به نظرم مشخص نیست و هیچ تصویری از کومه له دو سال دیگر در ذهن کسی نیست که همه بگویند: ببین بابا جان ما داریم به این سمت می‌رویم. ما می‌رویم که یک رابطه تشکیلات فشرده تری با اعضاء خودمان در کردستان داشته باشیم، بتوانیم رهبری شان کنیم. چون از نظر جغرافیایی که پرت مان میکنند، ادامه همان خطی نیست که مادرهای رفقای پیشمرگ یا هواداران ما بیایند زیارت نجف تا ما بتوانیم سازماندهی شان بکنیم.

ما چگونه می‌رویم با آنها تماس بگیریم، این مسأله جواب ما را میخواهد و به کسی مربوط نیست. اینها را روی اشکالشان باید صحبت کرد و تصمیم گرفت که برای مثال؛ من چطور می‌روم تماس با طیفی پیشرو از کارگران کرد در شهرهای اصلی اش را بدست بگیرم و ببینم شان و رابطه ام را با آنها حفظ کنم و وادارشان کنم به یک نوع فعالیت معین. من چطور در سال بعد می‌روم اول ماه مه را سازمان بدهم؟ اگر رادیوی ما را ببندند، چطور میتوانم اول ماه مه ها و اعتصابات را سازمان بدهم، فعال محلی من کیست و چگونه کار میکنند؟ اینها جواب میخواهد. جوابش هم کلیدهایش در دست دولت عراق نیست و اینجا دولت عراق نقش تعیین کننده ای در سرنوشت ما ندارد. به درجه ای که آن تضاد بسته میشود قدرت تأثیرگذاری آنها به سرنوشت ما هم کمتر میشود. ما خودمان بیشتر در موضع انتخاب کردن قرار می‌گیریم که چگونه(به خودمان) آرایش بدهیم.

بر این مبنا من فکر میکنم باید راجع به اشکال اصلی مبارزه مان و دورنمای مان حرف بزنیم. آن چیزی که ملاک است، نه داده های تشکیلات علنی که چه داریم و چه چیزی را ممکن است بکنند و کجا میتوانیم نگذاریم. ملاک، بحث استراتژی خودمان است. هشت - نه قلم عرصه است که در مرحله اول مبارزه مان، هدفمان پیوند با جنبش کارگری و تبدیل شدن تشکیلاتمان به حزب مبارزه اقتصادی و اجتماعی، بوجود آوردن یک طیفی از کارگران کومه له ای فعال در رأس جنبشهای اعتراضی هست به اضافه مبارزه مسلحانه و ادامه دادنش، نه در اشکال منقبض شده این دوره. یازده نکته است که مصوبات کنگره ۶ است، هنوز جنگ(بین ایران و عراق) در جریان بود که ما اینها را نوشتیم، ولی همه آنها مستقل از جنگ است. برویم و ببینیم چگونه میتوانیم اینها را سازمان میدهم و بر این مبنا نگاه کنی ببینیم چه چیزش به عراق و چه چیزش به ترکیه و چه چیزی به فرانسه مربوط میشود، چه چیزی به داخل خاک ایران مربوط میشود؟ بالاخره اینهم یک آلترناتیو است که ما سازمانده مخفی بفرستیم در شهرها کار بکنند. دست ما از همه جا قطع نیست که ما به حکم سابقه مان دیگر هیچوقت نمیتوانیم مثل یک تشکیلات زیر زمینی داخل شهرها کار بکنیم، دوباره برویم کار بکنیم دیگر. باید کار کنیم و به تدریج برویم بسمت امتداد شهرها.

خود من تجسم این است؛ آن کشمکشی که ر. ابراهیم در کنگره گفت: "کشمکش میان دو دولت به ما اجازه میدهد که در آنجا نیرو داشته باشیم". ولی نیرویی که الزاما همیشه قادر به جنگ نخواهد بود، از نقطه نظر آنها. ما که حاضریم بکنیم، ولی ممکن است دولت عراق اجازه ندهد. من معتقدم باید نیرو داشته باشیم و اردوگاه داشته باشیم در عراق. یعنی هر جریان نظامی باید یک اردوگاهی داشته باشد در حواشی آن کشور که بتواند دخالت کند، حتی اگر غیر مسلح باشد. ولی باید اردوگاه نظامی ما آنجا باشد، اگر از ما بپرسند شما دارید چکار میکنید می‌گوینم ما در کردستان نیروی نظامی داریم. نیروهای نظامی روی مرز است. ولی به ما بگویند نشریات و آموزشگاه اکتیر شما هم آنجا است؟ انتهای این پروسه دیگر منطقی و مجاز نخواهد بود، نیروی نظامی ما و امکان فرستنده رادیونی ما باید یک جانی باشد که به آن جغرافیا هم گره خورده است. البته فرستنده رادیونی، بستگی دارد به امکانات

دیگر ما در کشورهای دیگر، که بنظر صفر می‌آید. ولی آخرین مرحله تخفیف کشمکش دو دولت و تبدیل شدنش به کشمکش روتین ایران و عراق است که به ما اجازه میدهد ما اردوگاه‌هایی داشته باشیم، ولو اینکه فقط تمرین میکنند.

برای اینکه ما به مجرد شل شدن شرایط می‌خواهیم نیروهای وسیعی را به داخل بفرستیم و یکهو آن اردوگاهی که تا دیروز با اسم دو - سه - گردان داشتیم، تبدیل به نیروی خیلی وسیعتری بشود. چون ما از دو طرف نیروهای وارد صحنه میکنیم و سریعاً اسلحه در اختیارشان می‌گذاریم که بتوانند آن جنگ را وسعت بدهند. ولی آن ظرفیت داشتن اردوگاه مسلح در خاک عراق را تا هر وقتی که بشود باید حفظ کرد. خُب اگر (دولت عراق) بگوید اصلاً نمیتوانیم و حاضر نیستیم پیشمرگه شما فقط باید با کارت پیشمرگابیتی در این اردوگاه و در اطاق باشد، دیگر باید جمع کنیم و بیانیم بیرون و یک چیز دیگری راجع به مبارزه مسلحانه و مسلح بودن خودمان بگوئیم.

شاید لازم باشد مبارزه مسلحانه را در اشکال جدیدی در داخل در فرم نگهداریم، حتماً نباید از بیرون حمله کرد. شاید بشود از داخل یک کارهایی کرد. شاید به جانی باین نتیجه برسیم که خُب این یک مرحله ای است که تمام میشود، همه اینها را آتموقع میشود بررسی کرد. ولی در حالتی که داریم ادامه امروز را می بینیم، من فکر میکنم باید بتوانیم حزب سیاسی ما را به طرق مختلف سازمان بدهیم و این حزب همیشه بتواند ادعا کند که من یک فرستنده رادیونی و کلی نیروی نظامی در کردستان عراق دارم که اینها آماده عمل و عملیات هستند. و اگر (دولت عراق) گفت اجازه ندارند و عملاً عملیات نمیکنند، این دیگر نهایت اش است که از آنطرف است و بیشتر از این دیگر، اذیت کردن خودمان است که؛ اله و باله ما حتماً باید کتابهایمان را آنجا چاپ کنیم. اله و باله حتماً رهبری ما هم باید در آن اردوگاه باشد و هر روز صبح به واحدهای رزمی ما جواب بدهد، همه رهبری یا بخش اعظم رهبری، یا هر وقت بخواهند کومه له را نشان بدهند باید بگویند آنجا است! من میگویم شاید لازم باشد، وقتی کومه له را نشان میدهند، سنندج را نشان بدهند، بگویند کومه له تشکیلات سنندج و مهاباد و سقز دارد و رهبری اش هم در فلان کشور است، به نظرم باید ربط سازمان ما را به این جغرافیا معلوم کنیم.

روندی که الان هست به نظرم هیچکدام فکر اینها را نکردیم و این جالب نیست، فکر میکنم این همان حالتی است که توده انرژی ما را مدام از ما میگیرند و هر بار سهمی از آن را می کنند و هر بار محدودمان میکنند، چون می بیند که با بغل دستی اش نیز همان کار را میکنند. که از یک جانی دیگر فکر میکنند با حزب دمکرات نیز همین کار را نمیکنند! از یک جانی ما شروع میکنیم به منقبض شدن و حزب دمکرات شروع نمیکند به منقبض شدن چون از جنس آنهاست، نگه اش میدارند و به او آوانسهای خیلی بیشتری میدهند تا به ما. ممکن است تا ابد و آباد بتواند نیروی مسلح اش را روی مرز نگهدارد، من نمیتوانم تضمین کنم که دولت رابعه فلان جا از من هم تا روز آخر همانطور حمایت میکند، چون او از جنس دولت ایران و عراق است. ممکن است در قراردادشان بگویند کومه له یک حساب دارد و دمکرات یک حساب دیگر، این (حزب دمکرات) همیشه با من مذاکره کرده و در آن هزار نفوذی و تماس دارم و آقای بازرگان هم "شفاعت"ش را کرده، ولی کسی شفاعت کومه له را نکرده و اصلاً با آن دشمنی خونی دارم، نمیتوانم رضایت بدهم برای اینکه هر دو (کومه له و حزب دمکرات)، وضعیت مشابه داشته باشند.

بنابراین ما باید به این شرایط و به این تحمیلاتی که وجود دارد فائق بیانیم و بتوانیم روشهای آلترناتیو خودمان را پیدا بکنیم که سر ما کلاه نرود. این مسائل را باید نشست استنتاج کرد و طرح داشت و عملی کرد و اینجا است که من میگویم مسأله خارج فرستادن و داخل فرستادن، جنبه های فرعی است از مسأله. من سنوالم این است که: چرا با اینکه دورنمای بسته شدن رادیو بطور بالقوه جلوی ما است، ما مشغول سازماندهی توزیع نشریات کومه له در داخل نیستیم و مشغول سازماندهی نوشتن نشریات کومه له نیستیم؟ آنچه که هست یا با این سرعتی که دارد کافی است؟ ر. عبدالله و ر. فاروق دستی بالا بکنند و بگویند "پیشرو" دارند؟ اما جزء نقشه عمل قطعی و فکر شده و تأیید شده خود کمیته مرکزی کومه له نیست که الان که رادیو بسته میشود، هر کارگر گُرد باید یک پیشرو در جیبش داشته باشد و ما میتوانیم این کار را بکنیم. کومه له فرق دارد با تشکیلاتهای دیگر، میتواند کاری بکند که وقتی پیشرو به سنندج برسد در مقیاس بزرگی تکثیر شود، یا نشریه های گویای ما. ما میتوانیم بطور سیستماتیکی یک اسمی بگذاریم روی نوارهای ویدئویی که خلاء رادیو را در آن شرایط پُر میکند و از همین الان دست مردم باشد که شماره خورده. وقتی بهم رسیدند به همدیگر بگویند برنامه شماره ۴۱ پیشرو را دیدی یا شنیدی؟ همه آن برنامه ها میتواند بصورت نوار در شهرها توزیع شود، ممکن است روندهایش کند بشود ولی به همان درجه دقت در اینکه چه گفته، بیشتر میشود.

در مورد سازماندهی تشکلهای توده ای مثل اتحادیه ها و شوراهای باید نقشه داشت، باید شروع کرد و اینها قدرت ما در آن شرایطی است که این دو تا دولت بیشتر از این با هم بسازند. نه "استقامت" ما که نقش خودش را دارد. ولی یامردی ما در مقابل اینکه اینها چه مشقاتی به ما تحمیل خواهند کرد، یک فاکتوری است که تاریخ بعداً راجع به آن چیزی نمیگوید، ولی اینکه اینها در این دوره توانستند به درجه ای که آن‌ها زیر فشارشان گذاشتند، علیرغم این فشارها توانستند شهرها را به کانون های اعتراضات تبدیل کنند و تشکلهای توده ای کارگری را جلو انداختند و همه میدانستند که پشت این قضیه کومه له است، این نقطه قدرت ما است. نه اینکه نشان بدهیم که ما با این رفقای اردوگاه تا ته دوزخ هم حاضریم برویم! کسی از این بابت به ما مدال نمیدهد، بعداً زندگی هیچکسی از این بابت بهبود پیدا نمیکند و هیچ زحمتکشی بابت این فداکاری از ما تشکر نمیکند، بلکه بما میگوید؛ آخر چرا عقلتان نرسید؟ حضور در یک عرصه مبارزه که برایت تنگ میشود، باید یک راهی به یک جای دیگر بگشایی!

این مسأله است که به نظرم مسأله اصلی است. ممکن است بعداً بنشینیم سر اینکه آن پرسپکتیو ما از یکسال ببعده خودمان چه است که می‌خواهیم از الان شالوده اش را بسازیم یا اصلاً معادلاتی که بر سر ما حاکم است، به اختلافاتی برسیم که این اختلافات مشروع است. ولی برسیم آنجا که اختلاف داریم احتمالاً. الان مسأله اینطور شده است: یکی می‌خواهد درب مبارزه مسلحانه را ببندد و یکی به هیچ قیمتی حاضر نیست ببندد، نرفتن با این روند، فهمیدن و پیدا کردن و طرح داشتن و جواب دادن "اشتباه است". ممکن است برویم و اختلاف پیدا بکنیم. اگر اختلاف پیدا بکنیم حتماً سه تا آلترناتیو مطرح میشود که تشکیلات تازه مَخیر میشود یکی را قبول کند دیگر، که تصورم این نیست و فکر نمیکنم به سه تا راه حل. برویم خوب فکرهایمان را بکنیم راجع به اینکه کومه له دو سال دیگر چه باید باشد و به چه نیروی متکی باشد و روش زندگی و روش مبارزه اش چه باید باشد، طرح بیاوریم. من فکر میکنم اگر خیلی توافق نظر هم داشته باشیم بشرط اینکه به این روند فعلی تسلیم شویم، بخاطر اینکه از ترس اینکه چه کسی راجع به اردوگاه، راجع به رمادیه، یا راجع به خارج رفتن و اینکه کدام اینطرف چیزی را گرفته و کشیده، از این بحثها اجتناب کردن، به نظرم مهلکترین اشتباهی است که میتوانیم بکنیم.

یک نکته دیگری داشتیم راجع به کمیسیون!

فکر میکنم ما باید تکلیف کمیسیون را در همین نشست معلوم کنیم، اینجا روی این صحبت کنیم. چون پیشنهاد کمیته مرکزی حزب معلوم باشد چه است، لااقل اینجا یک سونداژی شده باشد.

کمیسیون تابحال یک کمیسیون کمیته اجرایی بوده، یک راه حل موقتی بوده که حزب بتواند با توجه به آمدن یک عده رفقا به اینجا، همان فعالیت شان را ادامه بدهند و بتوانند به کمیته مرکزی کومه له و کمیته اجرایی. ولی طرح دائمی تر ما چه هست؟ اگر این روش ادامه پیدا کند، کمیسیون همچنان یک ارگان سازمانی خود کمیته مرکزی کومه له باشد، آنوقت دیگر از همین پلنوم باید تصمیم گرفت که رابطه اش را با کمیته اجرایی (حزب کمونیست ایران) و با اعزایهای مختلف تعریف کرد.

یک نکته دیگر؛ ما تصویب کردیم کوروش (مدرسی) و فاروق (بابامیری) کمیته اجرایی باشند، پیشنهادهاتی بود که اصغر و مظفر به تشکیلات مرکزی و خارج کشور کمک کنند، اینها نکاتی است که باید روی اینها تبادل نظر کنیم که چقدر عملی است. همانطور از آنطرف (در اردوگاه) صحبت این بود که ابوبکر (سیامک مدرسی) و ایرج (فرزاد) برگردند و فکر کنم بر سر مسئله کادرها به یک توافقی که همه را راضی کند. سر اینکه چه کسانی جابجا شوند تا کارها پیش برود، در این جلسات روی این بحث است.

در کنگره هم گفتیم؛ یعنی نفس برخورد ما به اوضاع بعد از آتش بس این بود که دوباره رفتیم سر تشکیلات علنی و اینکه چه بر سرش می‌آید. آن اقدامات فوری بود شاید شرایط اینطور ایجاب میکرد، در صورتی که باید بلافاصله درست یا غلط می‌گفتیم که آن شرایط چه سر ما می‌آورد، ولی تفکیک بحث یا بخش اصلی بحث این است که؛ در اوضاع جدید کارهای قبلی

که ما در اسناد کنگره ۶ تصویب کردیم چگونه پیش می‌رود؟ یا مستقل از آن حالتی که پیش آمد، اگر اصلاً آن حالت هم پیش نیامده بود، بالاخره وقتی شده که از خودمان بپرسیم آن بحث‌های کنگره ۶ چگونه دارد خُرد و کنکرت می‌شود؟

من الان پیشنهادم این است که هر چند تا دیدگاه در این حزب است یا هر چند تا آدم که می‌خواهد حرف بزند، برود و طرح خودش را بیاورد. برای اینکه در رابطه با کردستان "چه باید کرد"؟ من پیشنهادم این است که از برنامه حزب و بحث‌های کنگره حزب استنتاج شود، بویژه کنگره ۲ (حزب کمونیست ایران) و کنگره ۶ کومه له، که باید یک کارهایی در کردستان کرد و نقشه عمل از آن بیرون بیاید. یعنی هر بیانیه ای که اینجا مورد مشاجره است معلوم شود که: "مبارزه نظامی جایگزین این است"، که یک مقدار از این حکم‌ها در بحث‌های استراتژی (قطعنامه): "استراتژی ما در جنبش کردستان" مصوبه کنگره ۶ کومه له) وجود دارد. ولی باید نتیجه گیری باشد؛ که برای تشکیل یک سازمان حزبی و تشکیلاتهای غیر حزبی و توده ای در رابطه با کومه له که در جنبش کارگری کار بکنند و آن اتحاد را بوجود بیاورند، چه باید کرد؟ یک توضیحی بدهد و سعی کند هر چه بیشتر به کارهای کنکرت نزدیکتر بشود. البته جلسه ای که با کمیته مرکزی کومه له داریم خیلی نزدیک است، نمیدانم کسی می‌خواست طرحی بیاورد که تازه خوانده باشند و روی آن فکر کرده باشند، پیشنهادم این است که حداقل سرفصل‌هایش میتواند آنجا بحث شود، این بحث اصلی ما در آن جلسه باشد. بعد خودم بعنوان یک فرد و یک دیدگاه حاضر حرف‌های خودم را بنویسم که باید کارهایی کرد در کردستان که اگر الان بخواهیم کار کنیم وظیفه مان چیست.

کمیسیون! نمیدانم، بستگی دارد چند نفر از قیل با هم صحبت کرده اند یا خودشان را همفکر میدانند. موافق کمیسیون مختلط نیستم، کسانی که نمیدانند طرف چه فکر میکند و چقدر از پیش فکر کردند و خودشان را همفکر میدانند، تازه بروند جمع شوند و بشوند کمیسیون! ولی اگر کسی طرح دارد و این مساله ذهنش را اشغال کرده بنظرم کتبی کند و بیاورد در یک جلسه ای، پیشنهادم این است.

سید ابراهیم گفت: دفاعی که از کمیته مرکزی کومه له میکند، دفاعی است که من از کمیته اجرایی کردم!

اولاً قرار نبود کسی از کمیته مرکزی کومه له دفاع کند، وقتی که کمیته مرکزی کومه له زیر انتقاد نبود. صحبت سر کمیته مرکزی حزب و رهبری حزب است که دوره را در کردستان تشخیص نمیدهد، اینجا جلسه کمیته مرکزی حزب است. وگرنه کمیته مرکزی کومه له احتیاجی به نماینده ای ندارد و جهت اینکه این کارها را نمیکنیم هم، رفقای کمیته مرکزی کومه له ای این کمیته نیستند. ثانیاً در کنگره، - این را لازم میدانم برای اینکه تفاوت معلوم شود که بتوانم حرفم را بزنم - در مورد کمیته اجرایی یک حرفی زده شد که انتقاد کنکرتی بود که بنظرم منصفانه نبود. کمیته اجرایی، تصویر کنکرتی داشت روی عاقبت انتخاباتی و افرادی و بنظرم آن افراد میبایست در کمیته مرکزی باشند، در نتیجه من گفتم این بدترین کمیته ای نیست که کمیته مرکزی حزب دارد. علل و علتش کار مشترک ما کمیته اجرایی نیست، آدمهایش هم دوییدند. بنابراین مبادا یکوقت خیال کنید به این انتقاد ممکن است بگویند: آهان پیدا کردیم، سوراخ کمیته مرکزی حزب کجاست! اینجا نیست در کمیته اجرایی نبوده است.

به این کمیته (کمیته اجرایی حزب) انتقاد شد و من هم جوابش را دادم، علتش هم این بود. وگرنه خودم که آن را گفتم، در پلنوم قبلیش، به خود آن کنگره، دهشاهی اعتقاد باین کمیته مرکزی حزب از نظر درایتش را بروز ندادم، برعکس گفتم این روش قهقراست، این ما را بجای نمیرساند، کل کمیته مرکزی حزب را گفتم. من از کمیته مرکزی حزب دفاع نکردم که حالا مقایسه شد در دفاع از کمیته مرکزی کومه له. فقط برای کردستان نمیگویم، برای خارج هم میگویم، برای رهبری حزب هم میگویم برای دیدگاههای ایدئولوژیک ما هم میگویم. برای منش و روش سیاسی ما. اصلاً تبیین خودمان از خودمان باید تحول ایجاد کرد، من دارم به عنوان یک فرد این را میگویم. نشریه کمونیست چرا در نیامده؟ در آمده، ولی مفت نمی ارزد، ده تا کمونیست دیگر هم اینطوری در بیاید، فایده ندارد. حزب ما دیگر باید برود پایه اجتماعی اش را بگذارد یک جای دیگر و از زبان آن پایه اجتماعی اش حرف بزند، دیگر بس است: که ما ادامه تشکیلاتی انقلاب ۵۷ هستیم!

من بحث این است: ادامه تشکیلاتی انقلاب ۵۷ و روندهای سیاسی - مبارزاتی جامعه ایران، آن ( ۱۰۶۴۸۰۰۰۰ کیلو متر مربع) بودن، در خلال سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۷، مفت نمی ارزد. کمونیست ایرانی که امروز نشسته و این تجربه را پشت سرش دارد و در آن تجربه بار آمده و یک درسهایی گرفته و امکانات قدرت عملی پیدا کرده باید بنشیند، سر و ته کمونیسمش را برای خودش روشن کند و پایه های اجتماعی اش را هم روشن کند و برود کارش را بکند و برنامه اش را بریزد. اگر در امتداد و ادامه کار قبلی اش بود خُب آن عرصه اش که بود در همان امتداد، اگر نبود، آن را می بندد و این کار را بکند دیگر. بحث این است

در مورد کردستان: به نظرم شکل بارز ادامه دادن روندهای میراث گذشته است. شکل بارز اینکه آدمها را، کاراکتر سیاسی انقلابیون تحول بخش جامعه ما را، چیزی جز مناسباتی که بر آنان حاکم است تعیین نمیکند. و چیزی که این آدمها در دستور عده زیادی میگذارند فی الواقع قبلاً بوسیله سنتهای کوچکی تعیین شده است. بخش علنی یک تشکیلات که از یک دوره ای بیرون آمده است، دارد تعیین میکند که رهبر ما چگونه فکر کند، کجا کار بکند، چه بگوید، به کی چه بگوید، نسبت به چه کسی چه احساسی بخرج بدهد و نسبت به چه مسأله ای حساس باشد و یا نباشد.

بخش علنی یک تشکیلاتی که حاصل یکی از روندهای جامعه ایران است دارد کمونیست آخر قرن بیستم ایرانی - کردستانی را که می‌خواهد دست ببرد به ریشه و اعماق جامعه و طبقه را در بیاورد، تعیین میکند که از امروز تا ۶ ماه، یکسال دیگر، سه سال دیگر چگونه زندگی و کار میکند و به چه فکر میکند!!؟ خُب من میگویم این یک حکم شکست است دیگر. بنظر من هم توهم به عراق و غیره برنمیگردد، بحث سر این است که آیا حاضریم خودمان را محصول مستقل شده از یک دوره انقلابی یا هر چه بدانیم و برگردیم آنجا و حالا سازنده یک تاریخی باشیم که خودمان تصمیم گرفتیم با الگوهای که از پیش در ذهنمان داریم راجع باینکه، آن تاریخ چگونه باید ساخته بشود؟ یا تا ابد و آباد توسط گرایشهای یک عده ای که در اردوگاهی گیر کردند و حالا تمایلشان باین است که این کار را بکنند و آن کار را نکنند، به من و شمای سیاسی بگوید به چه سمتی بچرخیم؟!

گفته میشود: "یک عده ای هستند در این حزب که کومه له شده و بال گردنشان و می‌خواهند هرچه زودتر از آن خلاص شوند". من اگر وقت کنم به آن رفیقی که این را به من نوشته میگویم کومه له ای که می‌خواهم از آن خلاص شوم، کدام منظورت است؟ میرود بالای کوه آن اردوگاه را نشان میدهد دیگر. "یک عده ای می‌خواهند از این خلاص شوند؛ غیر سیاسی ها، غیر رزمنده ها، غیر انقلابی ها"؟! من یکی از کس هانی هستم که می‌خواهم از این کومه له خلاص شوم.

این قضیه مال گذشته است، مارکس اگر بود میگفت: "باید به دور افکنیم، طرد کنیم و..."، چون در انقلابیگری اش شک نمی‌کرد، چون میدانست حتماً حق دارد و هر چه بدرد می‌خورد با خودش بر میدارد.

یکی بمن میگوید: "در این دوره به این نتیجه رسیدم که حاضریم با همین واقعیتی که الان است جانم را در کوتاه مدت برایش فدا کنم!" خُب راهمان دارد سوا میشود، من حاضر نیستم جانم را در کوتاه مدت برای هر تک دست‌آورد انقلاب ۵۷ فدا کنم، هدفم چیز دیگری است در زندگی و مبارزه سیاسی. کسی که الان میرود جان خودش را فدا کند یک "زاپاتا"ی حقیر تاریخ است، یک "پانچو ویلا"ی کوچک که هیچوقت در تاریخ به آن رجوع نمیکنند، به اندازه "بتلهایم" به آن رجوع نمیکنند، به اندازه "لخ والسا" به آن رجوع نمیکنند، به اندازه "نلسون ماندلا" باو رجوع نمیکنند. یک زاپاتای کوچولو است که بعد از پانزده روز که خودش را از دست داد، با آن واقعیتی که آنقدر برایش عزیز است، پورژواری می‌آید و مرمت میکند و گچکاریهایش را میکند و اصلاً اسمی از آن تاریخ نمی‌ماند، انقلابی که کرده تبدیل میشود به دولت مکزیک. که همان کارگر، همان دهقانی که او نماینده اش بوده دارد او را میچالند و همان خلع ید را هم ازش میگیرند.

جنبش "پانچو ویلا"ها و "زاپاتا"ها و "اشرف دهقانی"ها تمام شده است، کمونیست امروزی باید بنشیند و از یک موضع مارکسیستی و با نگاه به جنبش طبقه خودش حرفش را بزند و کار خودش را بکند. من بدهکار قاسملو نیستم که: مبارزه مسلحانه را می‌خواهند ول کنند! چرا می‌خواهی (قاسملو) من را در لیگ خودت نگهداری؟! این (قاسملو) می‌خواهد که من کنار خودش باشم و دردتش این نیست که من ول کردم، می‌خواهد ول نکنم و بمانم بغل دست خودش، آنطوری که من ول میکنم را دوست ندارد آخه.

اگر الان من فقط مبارزه مسلحانه را ول می‌کردم، الان بشکن زنان در خیابانهای مهاباد جشن می‌گرفت که من مبارزه مسلحانه را ول کردم، این می‌فهمد که من دارم از این با فراتر می‌گذارم، از این "فراتر رفتن" ناراحت است. دقیقاً می‌آید و روی عقب مانده ترین گرایش تشکیلات خود من عمل میکند و عنصر فشار روی خود من که می‌خواهم فراتر بروم، ما داریم ول می‌کنیم؟ که ول نکنم! که در نتیجه ۹ نفر از ۱۰ نفر را بدهم گردان یس و بیش بکنم و به ابهامات آن برخورد کنم و تمام کومه له و طبقه کارگر بیرون خودم را و موج وسیعی از انسان را که در مواضع کلیدی جامعه نشسته را فراموش کنم، مسنولیت در مقابل دلخوری اخلاقی این را ببینم که آنجا در آن اردوگاه قرار گرفته، به جای اینکه مشغله ام این باشد که این آدمها را بردارم و بکنم ابزار آن مبارزه و زندگی سیاسی شایسته ای را که در آن هست به او بدهم. و هر کس هم جز این بگوید و از دور حس کنم که این آدم باین اردوگاه کم توجه و کم لطف شده است، اسمش را هم از لیست خودم خط بزنم و دیگر طرف آنهم نروم.

آقا جان آن چیزی که من می‌گویم، با کمیته مرکزی کومه له حرف ندارم، به کمیته مرکزی حزب هم به عنوان اشخاص هم حرفی ندارم، من می‌گویم این یک جلسه کمونیستهای مؤسس "کمونیسم از این بعد" ایران است. تا حالا هر چه آوردیم ما را بیرون داده و آن یک مقداری تیر و تخته و ابزار و عرصه ای که در دست ما قرار گرفته است. امروز باید بنشینیم و نقشه بریزیم دیگر، بالاخره کاری ندارم تکش چکار کرده، رادیو چکار کرده، من می‌خواهم تا ۶ ماه دیگر نفوذ کرده باشم درون قشر پیشرو کارگر کرد. بنشینیم راجع باین تصمیم بگیریم، (به اینکه) کی در تشکیلات شهر چکار کرده و چه کسی در رادیو چه گفته است و کدامیک می‌خواهد برود دبیرخانه کاری ندارم، بالاخره یکی هم می‌خواهد برود دبیرخانه. یک عده ای هستند همیشه "زاپاتا" هستند، یک عده هستند همیشه "پانچو ویلا" هستند، یک عده هم همیشه یک چیزی هستند، من نمیتوانم تغییرش بدهم. فکر نمی‌کنم این آدمهایی که از شان اسم بردم این آدمهای اهل موضع من باشند، افکش نیست. در نتیجه رضایت میدهد به یک رزمندگی که در محل بدست می‌آید، مثل کشت دیم است.

ولی واقعا می‌گویم او که نمی‌آید، تو هم که نمی‌آی، اون هم اصلاً نمی‌آید! بالاخره بنشینیم و بگوینم که آیا میشود یک عده کمونیست ایرانی با اینهمه اسم و رسم و اعتبار، با اینهمه تجربه، با اینهمه بودن در محل، با اینهمه تماس و با این سن هائی که دیگر از شان گذشته، یک نقشه بکشند که اگر الان شروع کنند ۸ ماه دیگر یک سرشان به یک سندیکای کارگری وصل باشد و ده تا اعتصاب را هم بتوانند در کردستان راه اندازی کنند یا نه؟ اگر می‌گویند نه! زنگ بزن چرا نه؟ گی میشود، یا می‌گویند آره مشغولش هستیم. دیگر بدهکار این نباشیم که: اینها مبارزه مسلحانه را ول کردند، [بحث مسأله ملی را ول کردند]!

من می‌گویم علت اینکه این اتفاق اینطوری نمی‌افتد این است که هیچکس هنوز حاضر نیست از محصولات انقلاب ۵۷ و محصولات تاریخ تکامل سیاسی ایران و کردستان بی‌د، می‌خواهند بند ناف شان را با آن چیز کوچکی که تاکنون تغذیه می‌کرده نگهدارد و تمام این دنیائی که میتواند از آن تغذیه کند را ول کرده. خُب برای این کارها که می‌گویم آدم احتیاج است، شرطش این است که آدم از آن پروسه جدا شود و بتواند به این مسأله، ایزکتیو نگاه بکند دیگر. کسی که می‌خواهد با آن پروسه فدا شود و یا آنجا را مأخذ انقلاب میداند یا آنجا را هر جور شرافت سیاسی میداند خُب حاضر نیست پایش را در یک عرصه دیگر بگذارد و اصلاً با دید مثبت باین بحث نگاه کند و درافزوده خودش را بگذارد.

"رهنمودی نبوده که نقض بشود"؟! من رهنمود دهنده را می‌خواهم! رهنمود شما را می‌خواهم، کو؟ نه کمیته مرکزی کومه له، رهنمود یک رفیقی که بالاخره جزو ۵ تا کمونیستی است که یک کشور بیرون داده و آن هم یکی از آنها است، رهنمود آن به این مسأله کو که: "سه سال دیگر وقتی که کارگر کرد دست به اعتراض می‌زند، باید یک تشکیلات آهنگین یشتش باشد و یک اعتقادات عمیق کمونیستی ملاک عملش باشد". باز هم بایستیم و ببینیم فلان جریانی که در فلان تشکیلات با ما کش و قوس می‌آید چه می‌گوید؟! کوچکتر از این هستند که ما جلوی اینها بایستیم.

من می‌گویم جریانات اجتماعی وجود دارند، یک جریان اجتماعی عظیمی که حزب ما را در جنگال خودش گرفته است و تعیین میکند کار ما چه هست، باید چکار بکنیم، هر روز به چه مشغولیم، با هم چه رابطه ای داریم، چه نقشی در دنیا برای خودمان قائلیم و در کشور خودمان و حزب خودمان قائلیم. این است که جنبش اجتماعی "ضد استبدادی" رادیکال شده، چپ شده، سوسیالیست شده، ضد "سوسیالیست خلقی شده" وجود عینی دارند و نیروهای آن دست ما است. این را بفهمیم، "دست ما است" که باز هم ما را تفکیک نمی‌کند، خیلی ها که در این جلسه حاضرند، از آن کمب هستند به نظرم.

آقا جان! به نظرم دعوا خیلی صاف و ساده است در عین اینکه کارگر ایرانی هم تجربه سازمانهایش را کرده دیگر، بالاخره اصلاحات ارضی تمام شده و رفته در کارخانه و کار کرده است. حزب درست شده و یک عده ای به اسمش (کارگر صنعتی) حزب تشکیل دادند، کارگر حزبش را می‌خواهد دیگر. اگر بروید و هزار و یک جور فعالیت سیاسی بکنید که خیر عملی اش را من (کارگر) نمی بینم بشما اعتراض میکنم. می‌گویی چرا خودت را نماینده خودگمارده (کارگر) کردی؟! می‌گویم: شما بیانیید نمایندگی بکنید. ولی اگر شما نمی‌کنید من میکنم دیگر.

کارگر کرد حزب خودش را می‌خواهد، برو برایش بساز، حزب خودش را نه حزب رمادیه ای را که آنها هم زحمتکش اند، نه حزب تشکیلات علنی را که آنها هم از آدم های پیشرو و زحمتکش جامعه اند. اتفاقاً از حق این تشکیلات بیشتر از همه کسی کم برای آنها سهم می‌گذارد که نمی‌گذارد آن آدمهای پیشرو و زحمتکش بروند طرف آن پراتیک اجتماعی که از شان برمی‌آید، اون است که می‌خواهد از شرش خلاص شود. اون است که این ویال گردنش است نه نیروی تغییر. بگذاریدش سر آن کار. من آنها را می‌آورم و ۶ ماه باهاش کار میکنم و بالاخره می‌فرستم در آن محیط اجتماعی فعالیت بکند دیگر، چرا باید صبر کند؟! به دبیر خانه مراجعه کند و در مکاتباتش با دبیرخانه زندگی سیاسی اش را بگذراند؟! بفرستید شهرهای اروپای شرقی را شلوغ کند، اروپای شمالی را شلوغ کند.

شاید تا یک موقعی متوجه نیستیم که این یک مبارزه واقعی است، شاید تا یک موقعی متوجه نیستیم این تفاوتها جدی است و باید باهاش کنار بیاییم، ولی یک جانی؛ بنظرم پلنوم سیزده و کنگره سوم جانی است که دیگر داریم این را رو میکنیم.

حزبی میتواند ادعا بکند که مسلح بودنش چیز مثبتی است که بدو ثابت کرده باشد حزب اعتراض طبقه کارگر است، وگرنه سازمان مسلح زیاد است. حزبی میتواند بگوید که مشقت کشیدن و درد کشیدن و گرسنگی کشیدن برایش فضیلت است که بگوید من حزب اعتراض اقتصادی - اجتماعی کارگر که در این وضعیت قرار گرفتیم. ولی اگر نخواهد آن باشد به نظرم اینها دیگر فضیلت نیست.

پونن ها و ارزشهای مثبت عینی حزبمان را بهش بدهیم و بشینیم راجع بآن حرف بزنیم، چه در شهرهای ایران و کردستان. این بحث من اصلاً خطاب به کومه له نیست، کومه له فقط گناهای این است که بزرگترین سازمان حزب است و انتظار بیشتری از آن میرود و بیشترین آدم را دارد و بیشتر از همه مبارزه کرده است. این است که به چشم می‌آید. وگرنه صد مرتبه بیشترش در مورد خارج کشور و صد بار بیشتر به تشکیلاتهای شهر و نشریات ما و متفکرین ما صدق میکند. که بابا جان بیا! من نمره تاریخی ات را به تو بدهم، ولی دیگر باندازه تاریخی ات ادعا کن دیگر. شما این امتیاز را داشتید، این (حزب) در تاریخ این نقش را بازی کرده است، ولی پراتیکی که از این به بعد باید پیش برود چه دارید بدهید؟ تشکیلات خارج؟ صفر! هیچی ندارد! هی یکی برود که نگاهش دارد و خودش را حتماً وقف آن کار کرده است، یک راهبه است. کسی که از نقطه نظر طبقه کارگر می‌خواهد آن تشکیلات را نگهدارد، راهبه است. یک مددکار اجتماعی است برای یک عده ای. وگرنه کسی که می‌خواهد آنها را به انقلاب بکشانند کار دیگری باید باهاشون بکند آخر، بحث من در این سطح است. می‌گویم این جدالها واقعی و اجتماعی است. چپ رادیکال شده ایران یک واقعیت اجتماعی است، تمایلاتی است بازمانده از دوران گذشته، اینها برای یک تاریخ میمانند. همانطور که سلطنت طلبی در ایران میماند، رادیکالیسم چپ ایرانی هم میماند. اگر برایش لازم باشد مسلح میشود، اگر برایش لازمه با هزار و یک دولت میسازد و اگر برایش لازم است هزار و یک جور فسق و فجور هم میکند ولی از خود این کارها فلسفه سیاسی اش را استخراج نمی‌کند. و وقتی بخودش در جامعه اشاره میکند به این کارهایش اشاره نمی‌کند. من می‌گویم کمیته مرکزی جمعی باشد که می‌خواهد این طرح را پیش ببرد، سید ابراهیم درست می‌گوید، بنشینیم بگوینم می‌خواهیم سندیکاها را درست کنیم و برویم درست بکنیم دیگر. ولی اگر بنا باشد وقتی تو بخوای اصلاً یک جمعی درست کنی که برود سندیکاها را درست کنی و بگویی: یکی از ما میتواند بیاید! پس یکی تان بیاید!؟

حتماً یک کار خیلی مهمتر از این است که ما می‌خواهیم بحث کنیم راجع به اینکه چگونه باید تشکلهای توده‌ای کارگری را بنیاد بگذاریم، که فقط یکی از شما میتواند بیاید، آنقدر اعتماد نمیکنند که بدهندش دست بغل دستی که گنااهش این است در کمیته مرکزی کومه له انتخاب نشده است، دو هفته بدهید بغل دست خودت چه میشود؟! یا اینکه اگر تو هم تشخیص بدهی که این کار برای آنقدر مهم است بگویی: "همه تان بلندشوید بیاید پای این بحث، من نه بحثی دارم و نه حرفی دارم، فقط من را معامله نکنید، بروید". به این شکل یک حزب کمونیست نمیشود ساخت، با این یک تشکیلات رزمنده در کردستان نمیشود ساخت. با آدمهایی که امر خاصی از خودشان بروز نمیدهند، نمیشود ساخت.

من حاضرم بروم بروم سر مزار تک تک رفقای که طی این پروسه در حفظ تشکیلات جان خودشان را از دست دادند زاری و گریه بکنم در سالهای بقیه عمرم، ولی جزء تاریخ جنبش طبقاتی نمیگذارمشان، اگر تاریخ را بدهید دستم که بنویسم. اینها شریف ترین آدمهایی بودند که درک نکردند وضعیتشان چه است.

بنابراین اختلاف به نظرم اختلاف جدی است، بحث اینکه "یک کارهایی را بهتر میتوانستیم بکنیم و نیرو اختصاص بدهیم!" نیست. بحث سر این است که بیانیم و آبی بصورت خودمان بزنیم و بنشینیم بگویم "انقلاب ۵۷ با تمام حسن و ضررهایش تمام شد، مشی چریکی و نقد پی در پی که از آن شد بالاخره به آخرین حلقه خودش رسید و یک حزب کمونیست ایران تشکیل داد که یک حزب مارکسیست انقلابی بی توهم به مشی چریکی و سوسیالیسم خلقی و به بورژوازی، ولی ماحصلش این قضیه این شد که آخرین محصولش را که نگاه میکنم مبینم طبقه کارگر و مبارزه و اعتراض روزمره اش آنجاست و اینهم اینجاست. اگر کمونیسم ارزشی داشت آنجا بود! و ما که طی این پروسه با همین درجه از آگاهی در نقد به خودمان بیرون میانیم و مینویسیم و چاپ میکنیم و میدهیم دست بقیه بنشینیم و خودمان عملی اش کنیم.

برای این کار به نظرم باید کومه له متفاوتی را در نظر مجسم کرد و رفت به سمتش، تشکیلات خارج متفاوتی را در نظر مجسم کرد و رفت برایش، که تجسم کردنش یک پروسه پراتیکی است که باید بنشینیم و رفت ساخت. رهبری متفاوتی را مجسم کرد و سازمان نشریاتی وسیع نشریاتی را در شهرها مجسم کرد و رفت برایش. اگر بحث ما هنوز سر این است که تراخدا بیا و در نظر مجسم کنیم این را! یا یکی میگوید: "آنقدر که مجسم کردیم، پیشرفتهای زیادی ندارد!" من میگویم این هنوز یک مرحله عقب تر از آن مرحله است، دیگر داریم برای این تلاش میکنیم. من شخصاً برای این تلاش میکنم که یک نفر بالاخره بیاید و برمیاید اعتقاد خود انگیزته خودش بگوید این اوضاع ما باید به یک چیز کاملاً متفاوتی تبدیل بشود، نه برمیاید یک رهنمود یا اصرار ما و یا تعلق خاطر و لطفی که به من دارد. خودش بگوید من فهمیدم که این قضیه باید به آن تبدیل بشود. برای اینکه خاصیت آن دیدگاه این است که میگوید میشود، ولی دیدگاه مقابل میگوید نمیشود! که به این راضی شده است.

به نظرم جلوی هر یک از رفقای ما یک میشود اجتماعی را نگهدارید که: "میشود اینطور شد در دو سال آینده"، ول میکنم و میآید دیگر، یک مبارزه بر سر اینکه میشود. هر کسی که به این اعتقاد برسد که این راهش نیست، یا راهی بوده که من را بیرون داده با این عقل بیشترم، میگویم الان یک کارهای اساسی باید کرد و میشود کرد و نتیجه میدهد و میخوام بکنم، بیانید روی این فکر کنیم. واضح است که نمیگذارم دستاوردها زنگ بزند و باد و باران ادیتش بکند، من هم قاچ زین را جسیدم ولم، نمیگذارم قاچ زین جسیدن بشود فلسفه زندگی رفیق تشکیلاتی ام، بنابراین من هم میگویم تخصیص نیرو به "تکس" نیست، مسأله این است که بهترین کمونیستهایی که این جامعه بیرون داده است، بالاخره آنقدری که طبقه کارگر ایران کمونیست داده بیرون و آمدند با این حزب. بنشینند و بگویند: "این پراتیک طبقاتی مان را سازمان بدهیم".

من معتقدم کارهایی که باید کرد این است که فوراً جلسه گذاشت و شاخصهای تعریف شده گذاشت برای پیشروی ما در جنبش کارگری و راجع به آن حرف زد. نیرو اختصاص دادن بنظرم اصلاً حل مسأله نیست، چون هر کدام ما هر کاری بکنیم در آن جهت قرار میگیریم. آن میداند که وقتی آن تشکیلات کردستان دارد در رادیو حرف میزند چطور دارد در خدمت این کار میکند، جواب ملت را یک جور دیگر میدهیم، آگاهی دیگری را به درون جامعه میبریم و سازمانهای دیگری را تشویق میکنیم. تا اینکه بین خودمان تبدیلی بکنیم به یک ابهام، به خاطر اینکه به یک عقاید روشنتری که میرسیم، همیشه دچار ابهام میشویم. این بحث من است. فکر میکنم این به کمیته مرکزی کومه له مربوط نمیشود به کمیته مرکزی حزب بطور کلی مربوط نمیشود برای اینکه این جلسه اش است و باید این را تعیین کند و به این سؤال اساسی در مورد کردستان جواب بدهد: آیا آینده ما در ادامه وضع موجود است؟ اگر نه، آن تفاوتی عملی در فعالیتهای ما از این به بعد چی است؟

آیا آینده ما در امتداد وضع موجود بدست میآید؟ یعنی چون یک عده ای تغییرات را تدریجی پیش بینی کردند، درست پیش بینی کردند؛ و چون من یکهو پیش بینی کردم غلط پیش بینی کردم؛ به نظرم اصلاً در امتداد وضع موجود نیست، حتی اگر (عراق) با ما بسازند هم، ما باید یک فکر اساسی به حال خودمان بکنیم، این راهش نیست. این راه تبدیل شدن به حزب اعتراض اقتصادی - اجتماعی در کردستان نیست. کمیته های میکرو بگذارید برای یک کارهای میکرو؛ با پانچویلهای کوچکشان، یک خاکریزهایی درست میکنند. تصمیم بگیریم یک کار اساسی بکنیم و نیرو بگذاریم روی جنبش کارگری در کردستان و در ایران. اعتراض اصلی من به سنوالاتی است که مطرح نمیشود نه اینکه جوابهایی که دادیم، چرا پیش نرفته. سنوالاتی که اصلاً در ذهن کل رهبری ما مطرح نمیشود که ما بیانیم در دستور بگذاریم و روی آن جلسه بگذاریم و بحث کنیم و یکی رساله و تز او را بخواند و قطعنامه اش را از آن بیرون بیاورد. بنابراین نمیتوانم نشان بدهم که این کار نشده برای اینکه هنوز سنوالاتی مطرح نشده است.

من میگویم کو آن ایده راهگشا راجع به یک پروسه سریع پیروزی در جنبش کارگری و تبدیل کردن کومه له به حزبی که دو پایه دارد، یک پایه اش بطور جدی در جنبش اعتراض کارگری و شهری است، کو آن طرح؟! دیگر این را کسی نمیتواند ادعا بکند که؛ "داشتیم و عملی نشده!" کو؟ کو آن تلاش برای ترویج؟ کو آن تلاش برای ایجاد فضای مناسب؟ ما باید حتماً فضای مناسب ایجاد کنیم که فلان چریک و قاسمکو فکر نکند ما آش بتال کردیم؟ خُب این کار خوبی است و باید بکنیم. ولی ایجاد فضای مناسبی برای اینکه نیروها به آن جهت سمت پیدا بکنند، نباید ایجاد بکنید؟ کسی در قطعنامه ای نگفت: ایجاد فضای مناسب برای تغییر ریل اساسی تشکیلات به سمت جنبش کارگری. یعنی اینکه جواب دمکرات را یک جوری بدهیم و هر کسی هم که با حرمت، مبارزه مسلحانه را ول کرده است، یک جواب حاضر و آماده بگذارد کف دستش.

ایجاد فضای مناسب برای فعالیت رهبری ما، که اگر رفت خارج و دو روز دیرتر آمد، هر ننه قمری نتواند یک چیزی بهش ببندد. ایجاد فضای مناسب برای آمدن کارگران در حزب و رشد کارگران در حزب. هیچکدام اینها را نمیگویند، فقط ایجاد فضای مناسب در مقابل اقصای عقب مانده را میگویند. بعد هم اشاره من به همه آن اسنادی است که وجود ندارد، همه آن راهگشایی ها است که نیست، همه آن جلساتی که تشکیل نشده و همه آن کارهایی که میشده بشود ولی نشده؛ نه اینکه بحثهایی شده، جوابهایی داده شده و حالا چرا پیاده نشده. اگر عقلمان را بگذاریم رویهم و بخوایم از این موضع برویم روی این طرح خیلی سریع به جواب میرسیم، خیلی سریع. نظرم این است. من جزء جماعت بدبین ها نیستم راستش. چون من نمیخواهم جانم را در کوتاه مدت فدای آن واقعیتها، تعهداتی که تا همین الان سپردم، بدهم. برنامه هایی دارم برای یک مبارزه دراز مدت کمونیستی برای ایجاد حزب کمونیستی کارگری در یکی از کشورهای جهان لاقول، که بتواند جواب بورژوازی را درمحل هم بدهد. خیلی هم خوشبینم برای اینکه کارگر تمام سوراخ و سنبه های دنیا را پُر کرده و تمام آن چپی که قوس افکار کارگر را به انحاء دیگری مینداخت و منحرف میکرد، حرفی برای گفتن ندارد. بورژوازی هم حرفی برای گفتن ندارد، دو تومن هم نمیتواند بیاورد و از نظر اقتصادی نشان بدهد که آره من میتوانم جهان سوم را توسعه بدهم که بگوینم یک دوره وسیعی پیدا شده که بورژوازی میتواند جهان سوم را صنعتی کند؟ عاقبت مردم در خیلی کشورها آن چیزی است که الان در اتیوپی می بینیم.

بورژوازی پاسخ ندارد، برای اولین بار هم در تاریخ، چپ روسی ندارد، کارگر هم میلیون میلیون ریخته و هر شنی در دنیا تولید میشود، اشکال پیشاسرمایه داری نداریم، اعتقادات مارکس هم با شفافیت کامل دارد مطرح میشود و همه اش درست است و میشود رفت کار کرد. میگویم من جزء جناح خوشبین ها هستم، حالا مبارزه مسلحانه منقبض میشود؟ خیلی چیزها منقبض میشود. چطور شده مبارزه کارگری ما منقبض شده و یکی آخ نگفته؟ و بالاخره اینهم منقبض میشود.

در رابطه با صحبت ر. عمر به نظرم به یک واقعیت خیلی مهمی اشاره میکند. بعد هم گرایش به اینکه "دوره کومه له بسر آمده و ول کنیم" یک گرایش واقعی است، نه فقط در پانین کومه له، کلاً در بالای حزب است و در بالا هم بصورت تبیین هانی که از آن پراتیک در کردستان قطع امید میکند و اصلاً به پراتیک در این وسعت در کردستان و آینده را در تبیین های تئوریک یا شفافیت تئوریک جستجو میکند من دیدم هست، معنی عملی اش این است.



یعنی به نظرم فقط حزب دارها نیستند، فقط یک عده ای که مدعی است، اما میخواهند تحول بدهند و ول کنند، نیستند، یک گرایش واقعی آکادمیستی نا امید در تشکیلات ما وجود دارد. شاید این همان گرایشی باشد که میخواهد درب آنجا را تخته کند، نمیدانم. مسأله ای که هست این است که عبدالله(مهدی) هم در صحبتش شاید به این اشاره کرد، این است که همه گرایشات را میگذارند بغل هم. کلاً معتقدم کومه له زیادی از کارت اتهام تسلیم طلبی استفاده میکند، تا یک حرف مخالفش میزنند، فوراً یک تسلیم طلبی را میآورند روی میز میگذارند توی سفره ات. اگر کسی یک چیزی گفته و من هم یک جانی یک چیزی گفته باشم که یک ذره شبیه آن باشد، از آن تاریخ "تکفیر" شامل حال هر کسی میشود که چیزی بگوید، و به نظر بیاید که دارد وجود فیزیکی و مادی این تشکیلات را تضعیف میکند، می رود در همان لیگ!

یک اتفاقی که خود من هم ناظرش بوده ام. به آن اشاره میکنم. ده ماه قبلش در کنگره ۶ آدمی که خیلی هم نزدیک است و به نظرش می آمد که کومه له یک دارانی دسته جمعی است، ولی تا کمیته مرکزی کومه له حس میکند x یا y باهاش مخالف است گویی آن سهام را که به اسم اش کرده است، یک جورهایی دوباره از او پس میگیرد و خلع ید میشود و دیگر خلع ید میشود، گویا اصلاً دیگر آدم حق مالکیتی - دلسوزی برای کومه له ندارد. (کمیته مرکزی کومه له) خیلی راحت این کار را میکند و به سر خود من آمده است، ولی خدا میداند بر سر ده نفر دیگر چه میآید؟ یعنی اینکه دوباره باید ثابت کنید و گارانتی بدهید که؟ "من هم خط تسلیم طلبیهای تشکیلاتی نیستم، ها!" "من نمیخواهم آنجا را ببندم، ها"، "من مواظبش هستم، ها"، "من هم به تمام آن چیزهایی که بدست آمده در کردستان، از جمله رادیو، مبارزه مسلحانه، اردوگاه و آدمهایش .... تعلق خاطر دارم، ها".

این به نظرم نشاندهنده ضعفی است در بخش "داخل" کمیته مرکزی کومه له که از نا ایمی سیاسی و اخلاقی خودش ناشی میشود. حرف مردم را بشنو! شاید او دارد یک راه بهتری برای حفظ همان موجودیت اجتماعی ات پیشنهاد میکند. نمیتواند یک نفر تا ده ماه پیش با آن نزدیکی درگیر بحثها بوده باشد و صرفاً به اعتبار اینکه: در قطعنامه فلان پلنوم رفته پشت یک خطی که معتقد به یک تغییرات اساسی است، یا معتقد بوده که آن رابطه (با دولت عراق) به انتهایش رسیده، یا برای تحولات بزرگتر خیز برداشته، می رود در لیگ کس هائی که حالا باهاش حرف هم نمیزنند.

گفته شد؛ "اینهم نیرویش را میندازد پشت تسلیم طلبها!" حتماً اینطوری نگفت، ولی عملاً بطور مادی می رود در موقعیت آنها، بعد باید دوباره حُسن نیت خودت را اثبات کنی. بنظرم این یک روش خیلی نامیمونی است و خیلی ضرر میزند و خُب اگر اینطوری باشد جوابش همین است که من دارم میگویم: لازم نیست حُسن نیت ام را ثابت کنم. یک گرایش آنطوری هم وجود دارد که شما دارید به آن حمله میکنید، من هم حمله خودم را به آن گرایش میکنم، به همان درجه ای که من شما را نمیگذارم لای دست آن گرایش دیگر، شما هم حق ندارید مرا بگذارید لای دست آن گرایش.

گارانتی که من با این بحث هایم میخواهم بدهم، راجع به اینکه به سر نوشت کومه له علاقه دارم، در صد تا قطعنامه و مصوبه و سخنرانی و جلسه داده ام، بنابراین اجازه این تردید را به کسی نمیدهم. کسی دیگر بحث دیگری کرده جواب او را بده. با من بیا در کنار گرایشی که من خودم را به آن نزدیک میدانم بنشینیم و با هم برویم جواب او را بدهیم. من خودم گرایش حزب دار و کومه له دار را رزمنده ترین گرایش میدانم و خارج بحثی که خودم دارم، میگویم خارج بحث های تحولات اساسی و بحث کارگری - کمونیستی است. این جریانی که سفت پایه های حزب را چسبیده و حفظش میکند، خط رزمنده ای است که حزب به وجودش بستگی دارد. خارج از این دوتا هم جریانی است که دل خوشی ندارد، جریانی است که میخواهد ببندد و خداحافظی کند بدون اینکه نوع تازه ای بگذارد جایش. خیلی واقعی است و میفهمم باید نگرانش بود و جوابش را داد، ولی این هیچکس را مجاز نمیکند که کلاً قلم بطلان بکشد روی یراتیک چند ساله سیاسی من نوعی در کومه له و همه را بریزد باسم خودش. این نشان دهنده همان "دنیا حول محور یک چیز میچرخد" است و هر چیزی خارجش قرار بگیرد، چیزی جز تسلیم طلب نیست. فقط میخواستم همین را بگویم.

بحثهای ناموسی، مثل مبارزه مسلحانه اینجا مطرح میشود آدم جرأت نمیکند در آن شرکت کند!! من از وقتی که یادم است لاقلاً مدتی که کار تشکیلاتی و سیاسی کردم در ایران و برچسب زیاد شنیدم پوست من کلفت است و یکی به من بگوید تسلیم طلب یا هر چیزی بگوید، کک ام نمیگردد، نگاه میکنم و جوابش را میدهم. موقعیکه میگفتند اینها با سگ هایشان از اروپا آمدند و وقتی هم جلوی دانشگاه میآیند سگ هایشان هم با قلاده شان توی ماشین است، جوابهایشان را هم سیاسی دادیم.

بحثی که اینجا مطرح شد یک چیز هائی برای من روشن شد، یعنی چیزهایی که حدس میزدم و هیچوقت هم به این روشنی هم مطرح نبود. در رابطه با علت چرخشی که خیلی غریزی با یک درجه بدبینی که معمولاً در من هست، راجع به اوضاع داخلی خودمان حس میکردم، و آن این است که کمیته مرکزی کومه له دارد یک چیزی را پنهان میکند و دارد یک فاصله ای میگیرد و بعد میخواهد علنی نکند و بروزش ندهد، نمیخواهد بهم بزند، نمیخواهد راجع به آن صحبت بشود. یکسرش هم من و آدمهایی مثل من هستیم، چون از اینطرف شیر آب خشکیده و هیچ خبری نمیآید و جواب نمیدهد و جوابهای خیلی فرمال و سربلانی میدهد و تلاش آدم برای پا پی شدن اینکه این ماجرا چه است؟ من قبل از کنگره هم به این نتیجه رسیدم که این برمیگردد به قطعنامه پلنوم، "قطعنامه پلنوم در مورد اوضاع بعد از جنگ ایران و عراق"، نقطه چرخش آنجا است و الان خیلی برایم مسجل شد. جواب هائی که در این فاصله گرفته بودیم، این بود که حالا تحلیل هایمان را با هم مقایسه نکنید، ولش کن. نتایج مان چیه؟ یا برای مثال قطعنامه هم یک مصاحبه ای است مثل بقیه مصاحبه های کمیته مرکزی(حزب) که ما اجرا کردیم دیگر!، چی شده مگر؟! الان با توجه به بحثی که ر. عمر(ایلخانی زاده) کرد که خیلی گویا بود و من هم توضیح دادم، به نظرم اتفاقی که افتاده این است که قطعنامه کمیته مرکزی(حزب) از نقطه نظر بخشی از رفقای کمیته مرکزی کومه له که سر رشته امور را بدست دارند، قطعنامه ای بوده که ظاهراً آب به آسیاب تسلیم طلبها میریخت. در نتیجه حرمت کمیته مرکزی حزب بجای خودش و رفقا هم طرفشان را می شناسند و این هم از آن جنس نیستند و اینها، سعی کردند این بحث را مسکوت بگذارند تا اینکه ببینند ته اش را در بیاورد و ببیند و بگوید؛ آخه این چه قطعنامه ای بود که دادید؟! و در نتیجه نه فقط یک نظر راجع به اوضاع، بلکه موضوع "اوضاع کنونی" مسکوت میماند. چون یکی یک حرفی میزند، که اگر همان حرف را بیشتر بزند خوب نیست، اصلاً اوضاع را عادی قلمداد کنیم و راجع بان حرف نزنیم بهتره، در حالیکه، الان اوضاع عادی نیست!

من از آن قطعنامه دفاع میکنم، چه در چهارچوب زمانی که مطرح شد و همه رفقا حاضر بودند. اتفاقاً بخش اقداماتش که ظاهراً همه با آن موافقت، بحثی است که ر. عمر نوشته بود، خیلی طبیعی است که همه باهاش موافق باشند!! آن تحلیلش مورد بحث من است و آن را هم در چهارچوب زمانی از لحن و جملاتش دفاع میکنم، در چهار چوب زمان معینی که بوده، حالا رفقا می توانند جداً بروند سر بحث و آن چهارچوب یادشان بیاید، تا سه هفته بعد از آن ماجرا چه شده و چه بوده؟ من از یک ترهای کلی اش دفاع میکنم..

به نظرم رابطه با عراق یک تحول اساسی کرده است و بازبینی اساسی را در آرایش تشکیلاتی ما ایجاب میکند. این همسویی دیگر نمیتواند مبنای جدی باشد برای کار ما، چه در مبارزه مسلحانه و بویژه در زمینه های دیگر. و فکر میخواد و کار میخواد و تشکیلات ما باید بطور کلی بنشیند و در یک چنین شرایطی حرفهای بزرگ بزند و پای عملهای بزرگی برود، که تحت شرایطی که این چرخشها نیست، تحت الشعاع کار روتین قرار میگیرد. الان میفهمم که از نقطه نظر یک تعدادی رفقا، آن حرفها، حرفهایی است از سر سطح نگرانی و نسجیده و ندیدن معضلات واقعی زده شده، که ظاهراً آب به آسیاب اپوزیسیون میریزد، اپوزیسیون نه! آب به آسیاب تسلیم طلبی میریزد و بنابراین زیاد هم نباید در مورد آن اصلاً بحث کرد، تا شَرش را ببینیم!

من معتقدم یکی از کارهای این پلنوم، یا جلسه مشترک باید بنشینیم و روی آن سند بحث کنیم، من از آن دفاع میکنم. من از آن حکم دفاع میکنم. هندوستان به "تامیل ها" کمک میکرده، بعد خودش پاسبانهایش را فرستاده بالای کوه و تپه دنبال تامیل ها گذاشته که یکی یکی شان را شکار بکند، این اتفاق ها میافتد. شکاف و دعوای کشورهای همجوار زیاد لایتغیر نیست، بنظرم اختلاف طبقاتی خیلی بدیده های صاف تری است که عمیقاً کار میکند تا اختلاف ایران و عراق. یا دوره های طولانی در اروپا شاهد جنگهای انگلیس و فرانسه است که امروز کسی نمیتواند این دوتا را از هم جدا بکند. همانطور هم انگلیس و فرانسه و آلمان. تمام تاریخ قرن هیجده و نوزده تحت الشعاع کش و قوس اینهاست، الان کسی نمیتواند اینها را از هم جدا کند.

بهر حال من میگویم این اختلاف(بین ایران و عراق) هر چقدر هم بماند و تاریخی و ریشه دار باشد، در رابطه با این جنگ ایران و عراق که بزرگترین پدیده دهه است برای یک منطقه ای، آن دوره تمام شد. بزرگترین پدیده یک دهه تمام شد عواقیش روی ما چه هست؟ باید بنشینیم و بحث کنیم. در این رابطه ممکن است یک چیزهایی کم و زیاد شود که یکی هم

مبارزه مسلحانه باشد، من تحملش را دارم و هر برجسب و هر تیبینی از نوع تفکر باشد تحملش را دارم، ناموسی هم نیست برایم و لازم است این کار را بکنیم. چیزی که به نظرم بد است و برای حزب ما خوب نیست، این است که، شاید از روی حسن نیت یا از روی حق به جانبی ناموجهی که آنجا وجود دارد، اینکه یک جماعتی سطحی برخورد میکنند و اینکه یک جماعتی فاکتها را نمیدانند و حقایق این جنبش را نمی شناسند و حقایق ماجرا را نمیدانند، بنابراین مسأله مسکوت میماند.

حتی همین واقعیت که؛ "بابا موضع فعال و جانبداری راجع به آن قطعنامه وجود دارد و حتی اتفاقاً بحث شده راجع به آن، نظر روی آن وجود دارد، نه اینکه چون بحث نشده این سند یا قطعنامه آمده و رفت. بحث شده، نظر وجود داشته، تعقل شده، در جادها یک عده فکر کردند و چشمه‌هایش را نیستند و نخواهید و به این سند و عواقبش فکر کرده است، در نتیجه سکوت بوجود آمده!!" و این بد است. که بعد نتیجه این میشود که باید با مناقش بکشیم بیرون که: واقعاً پشت قضیه چه است!! که پشت این سکوت و فاصله ای که بوجود آمده، چه خوابیده است؟

به نظرم اختلاف نظر خیلی چیز خوبی است و من شخصاً اصلاً از اینکه یکی با نظرم موافق نباشد نه از خودش و نه از خود موقعیتی که بوجود آمده ناراحت نمیشوم، من در اختلاف نظر بهتر زندگی میکنم شخصاً. اصلاً موقعیت دلسرد کننده برایم نیست، بشرطی که آن نظرها بیان شود دیگر، چون اختلاف نظرهایی که وجود داشته خیلی جاها تبدیل به اتفاق نظر میشود و آن اختلاف نظر برسر یک مسأله پیشرفته تری قرار میگیرد. من این را مضر میدانم و فقط بحثم اینجا این است که باید آن تحلیل بحث بشود.

در مورد جریان شکست طلبی و تسلیم طلبی هم همانطور که گفتم یک جریان واقعی در تشکیلات ما است و این نه فقط حاصل اوضاع اردوگاه، بلکه حاصل و هویت چپ بین المللی است و اینها همدیگر را پیدا میکنند. یعنی ابهام و دلسردی و یأس فلسفی، جب ایرانی بطور کلی جفت میشود با وضعیت منگنه ای یک عده در اردوگاه یک کشور معین و در یک اردوگاه و اینها همدیگر را در سطح عملی پیدا میکنند. در نتیجه رهبری شادابی اش را از یکطرف از دست میدهد که هیچکدام این رهبری در اردوگاه نبوده است. آن هم که در اردوگاه بوده، به همین دلیل شادابی اش را از دست داده اتفاقاً و حرف خاصی ندارد به کسی بزند، به این دلیل وسیعتر. آنهم که آنجا مانده میخواست بزند بجاک یا برود بیرون و یا قضیه را تخته کند. و اینها مجموعاً باعث شده که رهبری نتواند جواب آن سنوال را بدهد چون جواب مشابه، به هردو شان فشار میآورد.

این تسلیم طلبی وجود واقعی دارد، ولی من میگویم خرج بحث کمونیسم کارگری از این جدا است و تا زبان دارم اجازه نمیدهم این دوتا را با هم مخلوط بکند و هزار و یک سند و مدرک و شاهد میآورم که به نظرم راه بهتر از سخنرانی در کنگره سوم کومه له تا امروز که همیشه سعی این بحث این بوده که بگوید این روشی که من میگویم مبارزه مسلحانه را گسترده تر، منطقی تر و از سنت بورژوائی دورتر میکند. من احتیاجی به وفاداری به مبارزه مسلحانه نمی بینم راستش، منم قبول دارم و اگر قبول نداشته باشم حتماً میتوانم بگویم، ولی تمام بحث این است که آن کسی که امروز به این بهانه با بحث تسلیم طلبی و غیره تحلیل از اوضاع آینده ما در کردستان را مسکوت میگذارد، او دارد به آن مبارزه مسلحانه بیشتر ضربه میزند و از همین الان دارد میگوید: "دریش را باید بست". برای اینکه ما را خلع سلاح میکنند در مقابل یک گرایش تسلیم طلبی که بطور عینی وجود دارد، و بنظرم این بحث را تا ته اش باید رفت.

فقط خواستم یک نکته کوچک بگویم، هر کسی گفته اینها در خارج چکار میکنند خیلی خوب گفته. آن لغت خارج را خط بزنند و بگویند اینها چکار میکنند؟ از بغل دستی اش در داخل این را بپرسید، این سنوال من است؛ اینها چکار میکنند؟ ولی هروقت یک تقسیم داخل و خارج پشتش است عقده های پیش پا افتاده و یک محفلیسم عجیب و غریبی دیده میشود که آن مورد اعتراض کسی است، که چه کاری کرده در خارج! بالاخره با هم کار کردیم و با اون کار نکردیم.

آن کسی که میگوید "اینها در خارج چکار دارند میکنند" معنی عکسش این است که من در داخل دارم کار میکنم! وقتی دقیق میشوید یعنی اینکه؛ دارم این تشکیلات را در خطرترین شرایط نگاه میدارم! بحث از اینجا شروع میشود. وگرنه من فکر نمیکنم کسی حمله کند به اینکه: "چرا جماعتی از کمیته. مرکزی (حزب) که در خارج اند و کار نمیکنند من هم با آنها شریکم!!" که شامل حال خودم هم میشود و جمله ادامه دارد و میگوید؛ "آنها هم که داخل هستند کاری نمیکنند!!"

سید ابراهیم توضیح داد؛ یکی رفته دبیر خانه، آن یکی مسئولیت آموزش تشکیلات علنی را بعهده گرفته و آن یکی هم بهر حال یک کاری میکند. این انتظاری نیست که در این مقطع از رهبران کمونیسم ایران میروند. خود من از این نظر احساس ناراحتی نمیکنم حتی اگر موضوعی راجع به آن گفته بشود. در مورد کومه له سید ابراهیم گفت: درد چه است؟

به نظرم درد این است که ما سیاسی و انقلابی هستیم و به انقلابی ترین روشهای ممکن و مقدور زمان خودمان متوسل میشویم و انقلابی ترین راه هایی که عملی می بینیم بآن دست میزنیم. اشکال هم اینجا است که در بطن این قضیه یک عنصر غیر ایدئولوژیکی، غیر تاریخی و غیر تحلیلی خوابیده که به انقلابیگری ترین روشهایی که مقدور می بینیم دست میزنیم. بنابراین برای اینکه به کار دیگری دست بزنیم، باید آن را خیلی مقدور ببینیم. آدم های بزرگ برای انجام کارهای بزرگ نیستیم. محصول مان بر ما غلبه دارد و به پرستش آن مشغول شدیم. یک آدم های کمی قاعدتاً در دنیا این قدرت را پیدا میکنند که خلاف جریان باشند و افق آینده شان آنقدر برایشان ملموس باشد که حاضر باشند دست بکشند از آن چیزی که امروز ساختند و باید چیز دیگری بسازند.

به نظرم این یک جریان واقعی است، ما آدم های سیاسی و انقلابی هستیم که مظهر داده های یک انقلاب و یک جامعه ایم. در صورتیکه در مقابلش بحثی که داریم به تدریج در این حزب مطرح میکنیم و فشار میآوریم این است که؛ بباید از یک خاستگاه طبقاتی معین، از مشاهده حقایق ساده ای در جامعه حرکت کنیم و از بازگشت جدی به مارکس و لنین برای پیشبرد کارهایمان بگوئیم: "این طبقه کارگر عظیم و اینهم مانیم و اینهم رهبرانش و اینهم شناخت ما است و اینهم تبیین ما از کمونیست است که جدا از مبارزه طبقه کارگر معنی ندارد" این جملات خیلی ساده را یکبار بگوئیم و وقتی میگوئیم: "معنی ندارد" بفهمیم معنی ندارد دیگر! بدنیال این نباشیم که چه امکان دارد و چه مقدور است و یا آدم خودش به چی ارضاء میشود و غیره.

همه در قیام بهمن شرکت کردند چون تنها قیام ممکن و مقدور بود، همه میدیدند که سر تفنگها از BMW ها بیرون است و حاج آقای بازار دارند خرجش را میدهند و با هر تیری که شلیک میشود حزب الله دو قدم دیگر میآید روی کله ما، همه می بینیم ولی در آن قیام شرکت میکنیم، چون تنها حرکت سیاسی مقدور زمان خودش است. کسی که آنزمان نتواند بگوید یک حرکت مقدور دیگری وجود دارد، کلاهش بیس معرکه است، باید برود و در آن شرکت کند، فقط تنها راه شرافت سیاسی اش در همین است. من میگویم باید احترام گذاشت به کسی که به انقلابی ترین روش ممکن و مقدور زمان خودش، در غیاب یک آلترناتیو، میچسبد و رها نمیکند. ولی وقتی مطرح شد دیگر من بهش میگویم کومه نظری و عقب ماندگی و سخت جانی یک پدیده های گذشته! به نظرم مطرح شده دیگر!

تبیین ما از کمونیسم دقیق و بهتر شده در طول ده سال، شناختمان از طبقه کارگر و به آن چیزی که میگوئیم مبارزه طبقاتی تعمیق شده، با هر جست و خیزی حاضر نیستیم این را بگوئیم. جایگاه ملتها، خلقها، اقشار و هزار و یک آدم ستمدیده دیگر را در مبارزه مان بهتر معنی کردیم، قربان صدقه آن محصول خودمان که نمیرویم، چون امرمان جای دیگر است. راه نجاتش را از راه پیروزی طبقاتی خاصی می بینیم. ولی مشکل اینجا این است که "پراگماتیسمی" که حمید(تقوانی) میگوید شروع مسنله نیست، فقط یکی از علائم و نشانه مسنله است، نشانه این است که امر بزرگتر دیگری در دستور ندارند دیگر. جوابی که میدهم چی است؟ شاید با جواب سید ابراهیم تفاوتی نداشته باشد. میگویم هر چند نفر میخواهند جمع شوند، ولی چهره کومه له آلترناتیو - حزب کمونیست آلترناتیو را یکبار روی کاغذ بکشند. همان اولش من با نشان دادن آن عکس و با آن واقعیت موجود میگویم؛ این عمارتی نیست که ما ساختیم، یک چیز دیگری باید بسازیم. آیا الا و بالله باید همان نقشه سابق را بسازیم، حتماً طبقه دوم خانه مان را باید بسازیم؟ یا اینکه یک چیز های دیگری بسازیم و ببینیم از چیزهای قبلی چه چیزش بکارمان میآید و کدامش بکارمان نمیآید؟

من میگویم اشکال کار این است که رهبری کومه له و رهبری حزب کمونیست یک رهبری مایوس و بی افق است و یا یک رهبری مایوس و بی افق از آدم های بسیار انقلابی که حاضر نیستند حتی چیزی را که، خودشان، به آن امید زیادی ندارند را ول کنند و نگه اش میدارند و تا آخرین لحظه با آن میروند. خوبی اش هم لابد این است. ولی مایوس و بی افق است، برای اینکه حاضر نیست تا جلوی چشمش یک زنگوله ای نزنند و ۸۰۰ تا کارگر بهش نشان ندهند و دست به تفنگ نبینند....! یک لحظه فقط و فقط یک تعدادشان بگذارند کنار و بلند شوند به این فکر کنند که بحث راجع به سندیکا همانقدر رزمنده است که بحث راجع به ضرورت گردان ضربت. و مشکل آن کسی که در تهران و سنج و اصفهان از من و شما رهبری میخواهد همانقدر بار باید روی وجدان ما باشد که مشکل آن کسی که معلول است و جلوی چشم ما افتاده و در این جنگ دست و پایش را از دست داده، همانقدر فشار میآید. من که میگویم بیشتر فشار میآید، چون این بخاطر آن عقاید آمده بود. لاقال من بهش اینطوری گفته بودم و آنطوری آمده بود، خودش این را میگوید یا شعار زنده باد سوسیالیسم هم پایش را از دست داده بود.

به نظرم مشکل پراگماتیسم یا محافظه کاری نیست، بلکه این محافظه کاری نشان دهنده بی افقی جیبی است که انقلابی است و میخواهد انقلابی بماند، لاقال شریف. یعنی اگر افق داشته باشید دیگر چطور باید بروید توی یک موضع محافظه کاری و تدریجی و حفظ موجود؟ به نظرم حفظ وضع موجود، تنها راهی است که تاریخ علیه انقلابی ماندنش کار میکند. تاریخ علیه حرفی که من میزنم کار نمیکند، بنفع آن دارد کار میکند. من میگویم راه مادی اش چی است؟ ساختن آن آلترناتیو واقعی به نحوی که باورهای واقعی بوجود بیاورد. مگر چند تا منبر میشود رفت برای اینکه یک رفیقی این جمله را نگوید که: "من فعال جنبش کارگری هم بودم!" نبودی بابا جان! جنبش جیب ایران تا آن ته اش فعال جنبش طبقاتی نبوده. کی فعال جنبش طبقاتی بوده؟! روز خودش فعال جنبش پوپولیستی بودید که معلوم نبود جناح چپ یا راستش بودید، بستگی دارد با چه سازمانی بوده تازه. آن موقع دکتر مصدق را که تازه عکسش را از دیوار چپ برداشتند آوردند پانین.

فعال چی بودید؟ فعال اعتصابات و اعتراضات علیه گرسنگی ها بودید؟ فعال اعتراض علیه بی حقوقیها بودید؟ یا فعال آن جنبشی بودی که متولد میشوی و آن آدمهایی را که میدانند بخشی از دنیا دریش بسوی شان (برای تشکیل دولت خودی) بسته است و هیچوقت تجربه اش نمیکند و نمیفهمد تجربه کردن چه لذتی دارد؟ نبودیم دیگر! تمام بحث این است که نبودیم و میخواهیم یک کمونیسم دیگری باشیم. بحث بر سر عرصه های فعالیت نیست. اشرف دهقانی هم عرصه فعالیت کارگری و عرصه فعالیت نظامی دارد و حتماً میشود و رفت نشست روی تخصیص نیرو و باهش صحبت کرد! الان وقتش است بگذارید توی عرصه کارگری! بحث آخر سر این نیست.

سئوال من این است دوستان عزیز! امروز که ما اینجا نشستیم، با علمی که از کمونیسم پیدا کردیم، برداشت هائی که در تجربه به قیمت گزافی پیدا کردیم از اینکه کمونیسم چیست، کار یک کمونیست چیست، نیروی محرکه انقلاب کمونیستی کجاست؟ و ادعاهای پی در پی که همه ما کردیم که اصل اساسی زندگی ما کمونیستی است، الان بخواهیم یک سازمان در کردستان بسازیم چکار میکنیم؟ من آنروز گفتم؛ اگر امروز بیست تا کارگر کمونیست در سنج شروع کنند چکار میکنند؟ میگویند وظیفه مان ۱ - حفظ اردوگاه کومه له در منطقه مرزی؟! ۲ - حل مسأله اعزامی ها؟؟

نه! اینها را نمیگوید که میگوید ۱ - متحد کردن رهبران عملی جنبش اعتراضی کردستان موجود. این را میگذارد در دستورش، حالا به اردوگاه من هم سمپاتی دارد دیگر. کسی که از امروز شروع میکند و بار گذشته روی دوشش نیست، از این سوآلها که شروع نمیکند، ما هنوز حاضر نیستیم سوآلهایمان را در دستور بگذاریم بدون اینکه صد مرتبه به سوآلهای قبلی قسم بخوریم!! چرا؟ برای اینکه فکر میکند مرگ و زندگی ما به سرنوشت این تکه گره خورده، حیثیت سیاسی ما به سرنوشت این تیکه گره خورده، عاقبت ما به سرنوشت این تکه گره خورده! این تمام خصوصیات جیب ایران است که به پایه طبقاتی خودش متصل نیست دیگر. حیثیت سیاسی من به این گره خورده، مال شما هم گره خورده است، این را میدانیم.

ده سال بعد از اینکه این دوره سپری شود ما هنوز در جنبش اعتراضی کمونیستی - کارگری مشغول سازماندهی اعتصابات و اعتراضها نخواهیم بود، چونکه به هیچی گره خورده؟ آندوره هم جنبش مسلحانه را رهبری کردیم و به یک جانی رسیده یا نرسیده و بالاخره رشد کرده و عزیز هم داشتیم ولی اشکال کار از اینجا است که فعال باندازه کافی نداریم که حاضر باشد، مثل هر آدمی که در جامعه حاصل مناسبات اجتماعی و (خطوطی) که بر او میگردد، تابعی از تعقل مستقلانه خودش و جمعبدی از تجربه خودش و رجوع به تمایلات طبقاتی که مدعی اش است باشد، به جای اینکه تابع شرایط داده شده باشد. مشکل اینجا است، محافظه کاری از اینجا است.

راه این چیست؟ سید ابراهیم میگوید چیز خاصی نیست! به نظرم میشود نشان داد یک راه حل واقعی و مقدور وجود دارد و این را بشود در عمل نشان داد و فقط به درجه ای که این را بشود نشان داد، میشود به این ناباوری فائق آمد. برای اینکه این نسل چپ ایران است که تا نبیند دیگر باور نمیکند و طبقه کارگر هم از زادگاهش و خاستگاهش نیست. اینکه تحت هر شرایطی، شرط وجودی من، اصلاً وجود من بعنوان انسان سیاسی اعتراض اقتصادی، اعتراض برای اصلاحات است جزء داده هایش نیست، میتواند ول کند. اینطور نیست که خودم را هر روز صبح بالاخره باید در شرایط دیروز پیدا کنم! هیچ کارگری نمیتواند مبارزه اقتصادی را ول کند چون فردایش باید برود نان اش را در بیاورد. برای مثال هیچوقت پاسیو نمیشود، لُخ والسا را صد بار میزنند و صد دفعه بلند میشود، برای اینکه نماینده یک جنبشی است که رابطه اش با آن جنبش تحکیم شده است و آن جنبش باز تولید میشود، مگر اینکه همه چیز دور و بر ما "اختیاری"، بر مبنای ملی گرانی ها و رادیکالیسم های مختلف انتخاب کردیم یک موقع هم میتوانم ولش کنم، یا یکی از قول من ولش کند و یکی به من بگوید؛ ولش کردم! من نمیدانم چرا تابحال یکی پیدا نشده به یک سندیکالیست بگوید: چرا شما سنگر مبارزه اقتصادی را خالی میکنید؟! نمیتواند! کسی که به عنوان شرایط وجودی خودش مبارزه میکند، نمیتواند آن سنگر را ول کند.

ببینید! رابطه ما هم با مسلحانه و غیر مسلحانه هم باید همین بشود.

جوابی که در علت یابی به سید ابراهیم میدهم این است: بطور واقعی هنوز نتوانستیم مبارزه ایدئولوژیک در این حزب، مبارزه سیاسی در این حزب، روشنگری در این حزب و پایه های مادی حقایقی که این حزب با آن سر و کار داشته آنقدر کافی نبوده که بشود جلوی آن تعداد حداقلی در تشکیلات کردستان یک افق ملموس گذاشت که دیگر با خیال راحت برود آنجا. برای همین با یک یا میآید جلو با یک پا میروند عقب، با کنگره ۶ میآید جلو، بعد از پایان جنگ ایران - عراق میروند عقب، من معتقدم این اتفاق افتاده است. در کنگره ۶ یک گام اساسی میرویم جلو، بعد از (فاجعه) گردان شوان و بمباران شیمیایی (اردوگاه بوتی توسط عراق) و بعد هم با ختم جنگ ایران و عراق میرویم عقب. چرا میرویم عقب؟ برای اینکه زیر فشار یک عده معینی این جور جاهانیم که آنها انجام مصائب خودشان را دارند و باید به آنها جواب داد. من ایراد محافظه کاری و اینها را نمیگیریم، میگویم اینها نتایج یک نوع انقلابیگری است و این انقلابیگری به ته اش رسیده است. هر کسی هر چه زودتر بتواند (تمام پیروزی این قضیه در کوتاه مدت است، در دراز مدت که مثل روز به این اعتقاد دارم اینطوری میشود) در کوتاه مدت بگوید اینکه: رابطه ما با این حرکت چه است؟ اینکه هر چه زودتر بتواند خودش را خلاص کند و بنشیند فکر کند؛ اگر امروز میخواستیم حزب درست کنم چکار میکردم؟ اگر من امروز میخواستم مبارزه کنم چکار میکردم؟ من اگر امروز بخواهم کومه له را درست کنم، اول از خارج و داخل و کادر صحبت نمیکنم؛ بنشینیم بحث کنیم، گره مسأله امروز این است، امروز دست به اسلحه میبریم؟ اگر یک زمینه ای برای این کار وجود دارد، حتماً باید این کار را هم بکنیم.

ولی گره اساسی این است که امروز نفوذ اسم ما و حزب ما و سازمان ما در کردستان آنقدر وسیع است که اگر همین الان فراندیم بگذارند چه بسا مجلس کردستان را ما بر کنیم، این سمیاتی عمومی است. میدانند ما کمونیستیم و ضد مذهب و خدانیم و طرفدار مالکیت اشتراکی هستیم، اینها را قبول دارند و میخواهند با ما هم تماس بگیرند. من میتوانم در ظرف دو سال یک تشکیلات وسیع کارگری درست کنم، وضعیت من از "لُخ والسا" وقتی که تصمیم گرفت اتحادیه مستقلی در لهستان داند کند بهتر است. من میتوانم یک حزب زیرزمینی وسیع و قدرتمند در کردستان درست کنم که مجبور باشند جلوی اعتصاباتش زانو بزنند و نتوانند در شهرهایش با بگذارند و هر چه صنعتی تر و کارگری تر باشد تخته شدنش برای رژیم سخت تر باشد.

میتوانم مبارزه مسلحانه بکنم؟ بله! این ما را خیلی جلو برده، میتوانم مبارزه مسلحانه را سازمان بدهم شرطش این است که مبارزه مسلحانه واقعاً قابض معلوم باشد برای چه است و چکار باید بکند و چه نیروی باید برایش اختصاص بدهم که من را در خودش غرق نکند، برای اینکه این سنت در جامعه کرد وجود دارد. آنوقت از آن، "تکش" بیرون نمیآید، یک رهبری بیرون میآید که الان میخواهم نشریاتم را بدست محافل کارگری برسانم، مسائلشان بیاید روی میز من که میخواهم بدانم اصلاً راجع به چه چیزی دارند فکر میکنند. بافت طبقه کارگر را بشناسم، کارخانه هائی که باید روی آنها متمرکز شوم شناسائی کنم، ارتباط مستقیم با رهبران این جنبشهای اعتراضی شناسائی کنم (حالا با جنبش عمومی سیاسی کاری نداریم)، فقط همین یک تکه اش. هزار و یک چیز میشود گفت که ما نمیگوئیم، اعتراض این است که ما نمیرویم که این سنوال را بگذاریم روی میزمان، در نتیجه به نظر می آید همه کارهایشان را کردند ولی چرا امرمان پیش نمیرود؟ خُب این کار را، این خط و این بحث را نکرده است.

الان کدامیک از اعضاء کمیته مرکزی کومه له صاحب نظر است روی چه باید کرد کارگری کردن حزب در کردستان؟ هیچکدام! من بحثم این است؛ اگر حاضر باشیم بالاخره این دوره یا هر دوره. من شخصاً خیلی ارزش قائلم برای حفظ آن چیزی که بدست آوردیم و قیمة قورمه نشدنش و به بهترین نحو تطبیقش با این شرایط، این کار، کار چپ مان باشد دیگر. هر ۵ نفری - ۷ نفری قرار است کارشان این باشد، بروند و کارشان این باشد. بعد از آن هم کسی به آنها بد و بیراه نمیگوید دیگر، خودت به من گفتی برو هوای آن را هم داشته باشم! ولی آن عده باقی مثل کسهائی که میخواهند بین الملل کمونیستی تأسیس کنند یا حزب کمونیست ایران را تأسیس کنند، یا میخواهند حزب کمونیست ویتنام یا اتحادیه همبستگی یا "جنبش کوساتو"<sup>1</sup> را تأسیس کنند، بنشینند و بگویند در این شرایط کردستان با این داده هایش چه کاری از دستم برمیآید؟ تازه این بخشی از حزب است، که میشود راجع به کل ایران این را بگوئیم، این بحثم است. در بحث کردستان این را میگویم در بحث خارج میگویم. ما چه علاقه ای داریم به این تشکیلات خارج ما؟ ببندیم و برویم و پنج روز فکر میکنیم چکار باید بکنیم. ده روز هم فکر میکنیم چه کسی میتواند بکند. برنامه اش را می چینی و بعد میرویم میکنیم ولی آن کارهائی که میکنیم از این بیعد خستهای است که برای خط خودمان می چینی دیگر.

چرا ارث و میراث جب ایران را تحویل گرفتیم و جابجا میکنیم؟ مثل اینهایی که در انقلاب ملت یکسری کتاب بردند و گذاشتند خانه اش، از کارمند است و ..... کتابهایی که هنوز در خانه اش بود و پدر و مادرهایشان آتش زدند. یک تعداد مسأله و کادر و آدم دادند به ما که شدیم نگهبانش، تا روزی که صاحبش بیاید و ببرد، این حرف واقعی من است. اینهایی که ما داریم حفظ میکنیم صاحبش میآید و میبرد. در جامعه صاحب دارد و طبقات اجتماعی صاحب اینها هستند. ناسیونالیسم، آوانتوریسم، سوسیال دموکراسی وجود دارد، اینها صاحب خیلی چیز هائی است که دستمان است، میآیند و میبرند. تا الان تشکیلاتی نداشتند. مثل وحدت انقلابی که وقتی ضربه میخورد، با تمام نفرتش از اتحاد مبارزان، تفنگهایش را میآورد و میداد دست اتحاد مبارزان.

تمام این گرایشات هم صاحب دارند و میآیند اینها را میبرند! ما هم میرویم تشکیلات خودمان را بسازیم. خُب باید وقت بگذاریم و روی اینها فکر کنیم. یک لحظه ای رضایت بدهیم که من بدهکار مبارزه مسلحانه و ایشان بدهکار جنبش کارگری نیست، واقعاً مستقل از میراث تاکنونی جب بنشینیم و نقشه هایمان را بریزیم و عملی کنیم. من میگویم؛ خیلی کارها در ادامه این کارهائی که میکنیم میشود ولی مجموعه اساس شان بشدت فرق میکند.

پیشنهاد میکنم یک کس هائی از ما یا هر کسی که داوطلب است البته، موظف بشوند که در آن جلسه اثباتاً سخنرانی کنند و بگویند دورنمای کردستان چه میشود، پاجه هم را هم نگیریم حرف خودمان را اثباتاً برنیم حتی اگر تکراری باشد. برویم سخنرانی مان را آماده بکنیم، چون با هم تماس نداریم حتماً دو جور سخنرانی مختلف را یادداشت میکنیم همین سخنرانیهایمان را بکنیم، در رابطه با تیترا دورنمای حزب.

اگر در آن رابطه در همان جلسه بحث شد و مطرح شد خُب بحث اش را میکنیم ولی اگر مطرح نشد ما اقلان پنج - شش سخنرانی خیلی رسمی تر و سطح بالا درمورد آینده ما در کردستان باشد که لااقل نقطه شروع دادن یک طرح های بهتر و کنکرت تر میشود، من پیشنهادم این است.

من میگویم منهای تمام پروسه انتقادی و کنکاشی که در این بحثها وجود داشت هر کسی بیاید حرف اثباتی خودش را در این جلسه بزند، بعنوان عضو کمیته مرکزی حزب یا عضو کمیته مرکزی کومه له. مهم تر از اهمیت مسأله، سنوال هائی که مطرح است و پاسخهای که خودش باین سنوالها میدهد و اگر دقیق میتواند بگوید چه روشهائی را پیشنهاد میکند در پاسخ باین سخنرانی که باید بکند.

[این بحثها رسیده به آنجائی که اگر همین جلسه را هم ادامه بدهیم، راهش این است که هر کسی بیاید اثباتی حرفش را بزند دیگر! هر کسی بیاید پاسخ خودش را اثباتی بگوید، بنابراین میرود در آن جلسه که اگر بحثهائی شد در یک سطح بالاتری باشد.

تشکیلات کردستان حزب این نکته ای که من میگویم شاید مضمون کشمکش های بعدی ما باشد. همیشه ما راجع به آنچه که دور است توافق داریم و راجع باین که نزدیک است اختلاف داریم، بخاطر اینکه آن چیزی که من از حرف سید ابراهیم گرفتم این بود که به آن اقداماتی که کردیم راضی است، یا به اندازه من ناراضی نیست و تمام بحثم سر همین است.

من میگویم بحث سر این نیست که ما الان آمدیم و فقط "تکش" مانده، ولی این تشکیلات شهر کجا باشد؟ نواره مانده ولی مثل اینکه پانزده تایش در آمده، اینکه توی آن چه است و اصلاً چه جایگاه جدیدی در رابطه با فعالیت ما پیدا میکند مورد بحث نیست. نشریات را هم که نداشتیم چون کسی بعد از ر. دکتر جعفر نداشتیم، خُب نداشتیم! آخه نداشتیم یعنی جوابش را نداریم دیگر.

بحث سر این است که بنشینیم و فکرهایمان را بریزیم رویهم و به یک کومه له آلترناتیوی فکر کنیم که متناسب است با این شرایط و باید جور دیگری کار بکنیم. اگر کسی بخواهد در شهرهای کردستان جنبش کارگری و تشکیلات مخفی سازمان بدهد با "تکشی" که شما میگویند، با کمیته مرکزی پانزده نفره، نمیشود.

من میگویم ده ها جلسه پر شور بحث است راجع به اصول سیاست سازماندهی ما در کردستان که اینها انجام نشده، توسط کس هائی که باید فکر و ذکرشان این باشد. مشکلات تک تک این پروسه "ها توسط کمیته مرکزی بررسی نشده، اینها کار شخص خاصی در کمیته مرکزی نیست، در "تکش ناظر دارد"، ولی آخر قرار نبود که یک رفیق ناظر از کمیته مرکزی که هر بار یکنفر است بعلاوه x و y امری را پیش ببرند که گرگاه تاریخ مبارزه طبقاتی در پنج سال آینده است، یعنی ایجاد یک جنبش کارگری قدرتمند و آنهم تشکیل کومه له و حزب مبارزه اقتصادی کارگری در کردستان! اگر! این یکی دو نفر بخواهند این کار را بکنند به بقیه چه احتیاجی داریم!؟

خُب بیاییم اینها را بگذاریم تاج سر تشکیلات و به بقیه بگوئیم شما فرماندهان نظامی اردوگاه داران هستید و بروید کارهایتان را بکنید، چرا شما تصمیم سرنوشت اینها را میگیرید؟ اگر قرار است کوروش (مدرسی) با "تکش" این رسالت را به دوش بگیرد و کومه له را ببرد داخل شهرها، و خانه های کارگری و به شیوه متشکل نمایندگی بکند جوری که عراقیه نگوید؛ "اینها خارج هستند و من نمیتوانم کاریش بکنم"! دولتها نمیتوانند کاریش بکنند! بگویند: "اینها داخل هستند و من نمیتوانم کاریش بکنم". اینها بخشی از بافت اقتصادی اجتماعی جامعه و جزء اعتراضات روزمره کارگری اند. این یک حزب اعتراض اقتصادی - اجتماعی در کردستان هستند، من چه چیزی را جلو تو تحویل بدهم؟! اگر قرار است اینها را دو نفر انجام بدهند، خُب برویم به آنها تکریم بکنیم و بگوئیم شما لطفاً بیایید و بشوید همه کاره این تشکیلات.

<sup>1</sup> \* کوساتو یک اتحادیه کارگری در دل جنبش ضد آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی

واقعیت این است کمیته مرکزی با همه مشغله‌ها و تعیین الویتهایش یک اردوگاه جلوی است و بخش علنی تشکیلات. گوشه‌ای از کارش را هم مثلاً روی شهر کار میکند که طبعاً با ایده‌های غلط یا درستی کار میکند، درست فرض کنیم، ولی حجم و نوع و مکانش کافی نیست. من الان نمیتوانم بگویم چرا به هزار و یک فکری که بنظر ما نرسیده عملی نکردیم، ولی میتوانم بگویم چرا ما دنبال این افکار نگشتیم؟

بعد از ۳۰ خرداد هم تشکیلاتهای ما را زدند و رفت زیر صفر، اصلاً فراری شدیم از هر هوادار سابق خودمان، هوادار زنده و سابق خودمان که بیچاره با شرافت میخواست تماس بگیرد، خُب نشستم فکر کردیم. جنبش کمونیستی که حاضر نبود و میگفت: "کمیته‌های تشکیلات ما در ایران است"، ما میگفتیم منفصل میشویم، سه تا - سه تا، دو تا. دو تا اینطوری کار میکنیم، جواب ابهام‌های یک نسلی را راجع به این مسأله دادیم. بخشهای جنبش کارگری را بهش معرفی کردیم و گفتیم اینها رهبر عملی دارند، حوزه اینطوری است، آنجا هم که نتوانسته گفتیم گرایش درون کارگرا است، تازه توانستیم اینقدر آدم را دوباره دور خودمان جمع کنیم و از آن تشکیلاتی بسازیم که خبر میفرستند.

من میگویم خُب انرژي کو برای این کار؟ من میگویم وضع سابق را ادامه بدهیم ولی این دفعه از جای دیگری! من میگویم اصلاً تعقل کمیته مرکزی کومه‌له برای این کار باید یک جور دیگری باشد و کانونهای توجهش یک چیز دیگری باشد. من راضی نیستم به اینکه ر. ابراهیم(علیزاده) میگوید: چون نویسنده نداریم روزنامه نداریم! روزنامه نداشته باشیم یعنی دو سال آینده را نداریم. دکتر جعفر نیست حالا خودت بنشین و بنویس، خودت از همه شان دست به قلم تر هستی.

کوروش بنشیند و بنویسد، کی گفته کوروش باید دبیرخانه را بچرخاند؟ دبیرخانه چیه اصلاً! دبیرخانه جز بررسی امور بخش علنی است؟! نچرخاند، یک آدم جونیورتر را بگذاریم دبیرخانه. این کسی باشد که صدایش را هر روز در محافل و خانواده‌های کارگری نوارش را دارند و مقالات و بحثش را دارند، نه اینکه فرآورده‌های جانبی را دیو را بیآوریم و دست این و آن بدهیم و اسمش را بگذاریم فعالیت نشریاتی ما!

ما توانستیم یک رهبری حاضر در ذهن مردم شکل بدهیم که به نظر می‌آید هر هفته با آنها حرف دارد، کتبی دستشان است؟ ما هنوز راجع به سندیکا یا تشکیل شورا در کردستان به نتیجه خاصی رسیدیم؟ حالا یکی گفته سندیکای کارگرهای کوره پز خانه را تشکیل بدهیم. ولی همه سورا از شورای شاهو و سندیکاهای ناتواها و خبازها حرف زده، یکی بغل دست من میگوید: "کارفرماها عوض هستند". خُب بحث اینکه بالاخره کارفرماها هم در سندیکاهای خبازان عضو هستند بحث کی است؟ بحث محسن و شهلا و آموغ رحمان حسین زاده است یا بحث داغ جلسه کمیته مرکزی کومه‌له است برای اینکه بالاخره این سندیکا را باید رفت آنجا و ساخت دیگر، ما سندیکاهای خبازها را قبول داریم یا قبول نداریم؟ بنظرم و فکر میکنم بنظر هر کسی که یک ذره انصاف داشته باشد و به این تشکیلات نگاه بکند بحث سر این نیست که تازه پی بردیم، میگویم الانش هم پی نبردیم. برای ر. ابراهیم سنگین می‌آید که بگوید: "ما تازه بعد از صلح پی بردیم!" میگویم مشکل این است که هنوز هم پی نبردیم، به چی پی بردیم؟ به چه چیزی متقاعد شدیم و چه تغییری داریم در فعالیت ما میدهیم؟ به اینکه همه ما به چه فکر میکنیم؟ از چه عصبانی میشویم؟ صبح تا شب را چگونه میگذاریم، در دو کلمه دیپلماسی و اردوگاه است، و کار نظامی که آنهم سرش به اردوگاه بند است برای اینکه آن آدمها را باید بفرستیم و وقتی رفتند مسنولش باشد و وقتی برگشتند باز بشود مسأله.

خُب کو آن کمیته مشخص کمیته مرکزی کومه‌له برای ایجاد تشکلهای توده‌ای در کردستان؟ کو آن کمیته‌ای که شعارهای مبارزه اعتراضی را جمع بندی میکند و دارد روی آن فکر میکند؟! رادیو را میدهیم به یکنفر و هر کسی از آنجا رد میشود را میکنیم توش؟ چرا اگر بنا است این رادیو مضمون حرفهای متناسب با دوره جدید باشد پرسنل رادیو را یک جور دیگر انتخاب میکنیم، خُب چرا چهار تا آدم اصلی در آن نیست؟ من میگویم "تکش" کافی نیست برای این مسأله کافی نیست، توزیع "پیام" هم کافی نیست. اینکه رهبری کومه‌له به این مسائل مشغول است کافی نیست، درست نیست. باید مثل یک عده‌ای که امروز هر خطی دارند و بحثی دارند و میخواهند انقلاب کنند، امروز نشست و گفت ما چه آرایشی باید به خودمان بدهیم و برویم داخل این. اگر امروز بنشینیم پنج نفر از کمیته مرکزی حزب را نمیفرستیم سر تماس و سازماندهی در جنبش کارگری در کردستان؟ تازه نیرو کم نمیآوریم که بگویم رضا(مقدم) را به عنوان مشاور به ما بدهید؟ ترا خدا کمیته شهر که بالاخره دو - سه سالی دستش توی این کار است بیاید، چرا ک - ش کسی را نمیفرستد با ما حرف بزند؟

ر. ابراهیم میگوید: "ممانعتی از یک کارهانی که نشده!" آخه اینطوری نیست، این تبیین غلط همین است دیگر. قرار نیست کسی ممانعت کند، کو حرکتش، کو حرکت خود همان که میگوید من ممانعتی ایجاد نکردم؟! کادرهای سازمانی کسی ممانعتی عمل نیاورد، اگر کسی ممانعت عمل می‌آورد که حتماً تویبخ اش می‌کردند. بحث از آن طرف است، طرح شما کو، که با آن کادرها بیاید خارج؟! طرح ات که در جیب کادر است کو، که من باید جمع شوم و پنجشنبه هم وقت ندارم باید همان چهارشنبه که میرسم حسن و حسین را خبر کنم و بگویم طرحی که ما برایش فرستاده شده ایم این است، تا اینکه زیر دست کمیته اجرایی، که او هم منگ تر از من است، باشد که برایش سازماندهی تعریف کنیم؟

من میگویم این ایراد ما است، الان بیرون جلسه به ماموستا ابراهیم(ساعده و وطن دوست) گفتیم؛ بحثی اگر هست، بحث خطوط است در این تشکیلات، بحث خطی که تدریجی کار میکند. حوصله دارد و فرصت دارد، دست از گذشته و دست از روشهای قبلی اش برنمیدارد، نمیشود بهش گفت: "مخالف است برای اینکه آن عقاید را قبول دارد و میخواهد تدریجی بکار ببرد!" در صورتیکه شرایط فعلی به یک زیرو رو کردن اساسی فعالیت احتیاج دارد، در حالی که میخواهد تدریجی جلو برود و حزب را در همان شکل و قامت و اندازه‌های قبلی اش نگهدارد. خُب آخر اوضاع عوض شده و باید نشست از نو یک فکری کرد که یک تحولات اساسی در این فعالیت بوجود آورد، اگر اول نشینیم و راجع به آن صحبت نکنیم که این تغییرات لازم است و آن روشهای سابق نتیجه نمیدهد، آنوقت نمیتوانیم برویم روی مضمونش. من همیشه میرفتم روی این موضع که باید یک تحولات اساسی در فعالیت ما رخ دهد ولی الان دارم مضمون اش را میگویم که رهبری کومه‌له باید سرش را برگرداند به سمت کارگر گرد و مردم داخل ایران در کردستان، تا اینکه برای خودش نقطه مثبت بتراشد که: "در اردوگاه فلانجا خیلی کارگر است، میتوانیم داخل آنها کار بکنیم!"

قرار نبود داخل آنها کار کنیم، حالا ممکن است حاشیه فعالیت مان باشد، ولی نقطه مثبت اوضاع فعلی این نیست که؛ در اردوگاهی که ما داریم به آن عقب می نشینیم کلی زحمتکش است! یعنی آن زحمتکش نقش تعیین کننده یا نقش قابل ملاحظه و بدرد بخوری ندارد در تغییر تناسب قوا بین طبقه کارگر با آن دولت و بورژوازی که بر سرش سوار است. یک عده که ارزش مصرف شان این است که زحمتکش اند وگرنه بردی ندارد آن زحمتکش را ببرند طرف اردوگاه تبعیدیان ایرانی در خاک عراق؟! ولی دلمان را داریم به این خوش میکنیم که داریم بالاخره روی یک زحمتکشی کار میکنیم! ولی اگر حزب سیاسی مان را امروز تشکیل میدادیم میرفتیم آنجا کار میکردیم، یا میرفتیم یک راهی پیدا میکردیم که در سندج فعالیت میکردیم؟

من میگویم این کافی نیست! آن چیزی که به رفیق ابراهیم سنگین می‌آید و به خود منم سنگین می‌آید این است که هنوز هم دست به کاری نمی‌زنیم دیگر. هنوز هم نمی نشینیم بگویم ما به نقشه‌های اساسی برای این فعالیت احتیاج داریم و وقتی هم میگویم؛ "نگویم: ۱ - اردوگاه!" بگویم: ۱ - تماس با رهبری عملی جنبشهای اعتراضی در کردستان. ۲ - تعیین تکلیف شکل سازمانی ما در تشکیلات کردستان و تعیین تکلیف روشهای فعالیت کارگرهای هوادار ما در تشکیلات کردستان. ۳ - تعیین تکلیف سازمانهای جوانان گرد که سمپاتی شان با ما است که چکار کنند؟ سازمانشان چکار بکند؟ سازمانشان چه هست؟ خُب باین فکر نکنیم، در دستورمان هم قرار نمیگیرد و به نظر می‌آید کسی هم از زیر چیزی شانه خالی نکرده، ولی خُب فکر کنیم یک وظیفه اساسی است که داریم انجام نمیدهیم دیگر.

خود تشکلهای توده‌ای! آن "شورا و سندیکا" نخیل تشکیل نمیدهیم، اینطور نیست. من قبول ندارم که ما داریم کار اساسی میکنیم راجع به تشکلهای توده‌ای در کردستان ایران، نه به نظرم قبول نیست. چون الان اگر پای صحبت عمر (ایلخانی زاده) بنشینم، ممکن است ۴۵ ساعت صحبت کند و هنوز وارد این مسأله نشود، با سید ابراهیم هم بنشینم صحبت کنم همینطور. کو! کدام نشان میدهد، کدام مصوبه است، کدام نقشه عمل؟ کدام جلسه و صورت جلسات است راجع به اینکه: ما این جلسه را اختصاص دادیم به این؟ یالا و بالله یک تشکل توده‌ای پیشنهاد کنید و روی شکل آن ساغ باشید که ببینید چگونه میشود پیاده اش کرد، این سه نفر را هم گذاشتیم مسنول پیشبرد این پروژه تشکل توده‌ای کارگری در کردستان، همان کاری که قبل از انقلاب ۵۷ میخواست بکند؟

نشریه! ما یک سری حرفها داریم که رهبران را آنقدر ببریم بالا و مطرح کنیم و صاحب اتوریته بکنیم که قاسملو و فلانی نتواند، در شرایطی که ممکن است رادیوی خودش را نگهدارد و من نتوانم - چون او که قرآن میگذارد همه کشورها به او رادیو میدهند، رادیو کمونیستی من را می بندند. او رهبری رادیو میماند و من رهبری رادیوی نمیانم. من باید همچنان رهبر بمانم در کردستان و وزنه ام را نگهدارم. بنابراین بیاییم یک راهی پیدا کنیم که قلم ما یا مصاحبه ها و گفت و شنودهایی که هر دفعه بطور منظم توسط رهبری میشود، در خانه های کردستان بچرخد دیگر.

جواب سوال مشخص است در رهبری! اگر این انقباض بیش بیاید، در عرصه رهبری به حزب دمکرات می بازیم. همانجا به آن رادیو میدهند، چیز بدی به کسی نمیگوید، خطری منطقه را تهدید نمیکند. هیچکسی هم باهاش دشمنی ندارد، حزب مشروع است و امیال ملی کردستان و "آستر" دولتهای منطقه، صد نفر به آن رادیو میدهند و رادیو من و شما را می بندند دیگر. جواب مسأله رهبری و هدایت اعتراض مردم، جواب تماس با پیشرو کارگری، جواب مسأله مسلحانه را چه میدهند؟

منهم عضو حزبیم و مشاهداتم کمتر از بقیه نیست - کمتر از دست اندر کارهای خود کومه له است، ولی به عنوان فعال حزب نگاه میکنم و می بینم و حس معینی میگیرم. من استنباطم این است، اردوگاه - تشکیلات علنی و سرنوشت تشکیلات علنی که در اردوگاه است، این مشغله اساسی کمیته مرکزی ما در حزب و کومه له است و این کافی نیست، این متناسب این دوران نیست. اگر کلاهمان را قاضی کنیم و از یک سر دیگر وارد این بحث بشویم می بینیم این بخش را باید به دست دو نفر داد و باین بحث فیصله داد. همه مشغول بازسازی اساسی کومه له و تبدیل آن به یک حزب اعتراض سیاسی اجتماعی، اقتصادی در جامعه کردستان ایران باشند.

من بحثم این است و پیشنهادم هم این است؛ با بسته شدن تضاد ایران و عراق جهت حرکت ما رو به داخل است. نه نیروی نظامی که فردا بگونی؛ کو که آخر شاخی(کوهی) نیست!! حزب سیاسی هستیم که جهت حرکت ما رفتن روی بافت طبقه کارگر کردستان ایران است. این معنایش این نیست که چون کومه له بشدت با تشکیلات علنی تداعی شده، فوراً مطرح شود که: همه ما علنی شدیم و لو رفته ایم که نمیشود چنین کرد! یک نسل زنده، شاداب، کومه له ای، همین الان در شهرهای کردستان وجود دارد که من هیچوقت حاضر نیستم مصونیتش را با همان حرارتی که مصونیت اردوگاهی خودم را دارم، بعهده بگیرم. آن کومه له فردا است.

ما جنگهایمان را کردیم و کارهایمان را کردیم و یک موقع هم میفهمیم یک جا که صبر کنیم و آموزش ببینیم یا در رادیو و نشریاتی ساکن شویم. کومه له رزمنده ای که سرش را نمیشود زیر آب کرد، الان دیگر آن است که شهرها است و کومه له است و میخواد کار کند، من نه برایش رهبر میفرستم، نه سازمانده و نه حرف مشخصی برایش میزنم و این که میزنم کافی نیست. من میگویم بیاییم بافتی که کومه له باید با آن فعالیت کند را انتخاب کنیم و برویم نیروی مان را بگذاریم آنجا دیگر.

من راضی نیستم راستش! یعنی چون دقیقاً مشکل اینجا است؛ در این حزب کسی سر دیدگاه اختلاف ندارد، تا مادامی که حرفش را بزند. اختلاف سر افق ندارد، اختلاف سر طبقات و ماهیت طبقاتی و سیاستها ندارد، میرسیم سر استنتاج عملی همه اش اختلاف است. بیاییم استنتاج عملی بکنیم از این بحثها، اگر کارگر گرد مهم است، اگر نیروی است که ما را بر دمکرات تفوق داده است، اگر شهرها کانون های اصلی مبارزه اند، اینها بحثهای استراتژی است. ما به عنوان یک حزب سیاسی باید مشغول شهرها و کارگرهای کرد باشیم. این عده لو رفتند، پیر شدند، نمیکشند، نمیتوانند، جنگ کردند از این عبارات استفاده نکنیم از این نوع انسان ها یک جور دیگر استفاده کنیم. ولی هنوز به عنوان رهبرهای کمونیست در کردستان موظفیم برویم و این واقعیت اجتماعی را سازمان بدهیم. فرمان برای آن کجاست، صورتجلسه اش کجاست؟ نوارش کجاست بشنوند؟ که من بگویم شده، سوء تفاهم میکنم، نیست دیگر!

این متن، پیاده شده مجموع ۷ نوار سخنان منصور حکمت در پلنوم ۱۴ حزب کمونیست ایران، ۱۵ تا ۱۷ بهمن ۱۳۶۷، است که رفیق "دنيس مر" آنها را به درخواست من، پیاده و تایپ کرده است. بخشهایی که مربوط به تشکیلات خارج کشور بودند و نیز آن بخش از صحبتها که به جزئیات فنی جلسه ربط داشتند، از متن پیاده شده حذف شده اند. من یکبار دیگر متن تایپ شده را با نوار بحث مقابله و ادیت کرده ام. بخش اکثر جملاتی که زیر آنها خط تاکید کشیده ام، از من است. با سپاس چندین باره از رفیق دنيس عزیز و آرزوی سلامت او.

اولین بار در شماره ۵۵ "بستر اصلی"، مارس - آوریل ۲۰۲۰، انتشار یافت.

ایرج فرزاد نیمه دوم مارس ۲۰۲۰

## ضمیمه ۲

### در باره مذاکره و توافق کتبی با اتحادیه میهنی کردستان(عراق)

در باره مذاکره و توافق کتبی با ی. ن. ک با اجازه شما این ملاحظات را دارم:

1 - ی.ن.ک را نمی توان سمبل ترقی خواهی در کردستان عراق شمرد. عملکرد آنها در طول مذاکرات، عدم اتکا آنها به توده های مردم( که در سال گذشته رادیکال تر از ی. ن. ک بشمار می رفتند)، فقدان شعارها و خواسته های روشن دموکراتیک در ی. ن. ک و غیره، بنظر من باعث آن است که بطور کلی هرگونه تداعی شدن از نزدیک ما با آنها مشروط و با احتیاط صورت بگیرد.

2 - ما همواره باید از حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خود دفاع کنیم. ما باید بتوانیم این مساله را به نحوی فرمولبندی کنیم که حمایت ما از حق توده ها ما را در هر مقطع با سازمانی که مدعی رهبری این مبارزه حق طلبانه است الزاما بطور مطلق در کنار هم نگذارد.

3 - مقطع کنونی مقطع حساسی است زیرا چند فاکتور اساسی باعث بروز نقطه عطفهایی در آینده نزدیک می شود:

(1) جنگ ایران و عراق، بن بست آن و دورنمای نوعی صلح و متارکه جنگ در آینده نه چندان دور که مستقیماً بر امکانات عملی ما در خاک عراق، رابطه ما با عراق، رابطه

(2)

(3) مذاکرات عراق و ی.ن.ک، که بهر حال وضع فعلی را تغییر می دهد، تنها در صورت ادامه و تشدید جنگ ایران و عراق است که از این مذاکره چیزی عاید ی.ن.ک خواهد شد. در غیر اینصورت شکست مذاکرات حتمی بنظر می رسد. در چنین صورتی بنظر من ی.ن.ک در تعیین سیاست جدید خود دچار مشکلاتی خواهد شد. احتمال ظهور یک جناح رادیکال( اقلیت) و یک جناح محافظه کار و سازش کار(اکثریت) وجود دارد. احتمال اینکه نظرات ما، که قریب یکسال است از طرف پیشرو بطور جدی در کردستان عراق نفوذ پیدا می کند، بر بخش رادیکال تر ی.ن.ک تاثیر بگذارد زیاد است.

(4)

به این ترتیب ما در مقطع حساس قبل از یک نقطه عطف( برای همه) هستیم. قرارداد بستن در یک چنین اوضاعی انعطاف ما در آینده را بسیار مشکل می کند.

4 - مذاکره و قرارداد ما درونی نخواهد ماند. این مثل روز روشن است. اگر مذاکرات ی.ن.ک و عراق به نتیجه برسد ما آسیبی نمی بینیم. اما اگر مذاکرات شکست بخورد، و یا در لحظه فعلی عراق بداند که این مذاکرات رو به شکست است، آنگاه نفس قرار داد کتبی ما در این مقطع( و نه مفاد آن)، از جانب عراق به این صورت تفسیر می شود که ما با توجه به شکست قریب الوقوع مذاکرات از هم اکنون در تخصصات آتی علناً (برخلاف گذشته) صف بندی تشکیلاتی خود را تعیین کرده ایم. این اقدام از جانب عراق یک تهدید تفسیر خواهد شد. نتیجتاً آغاز تخصصات عراق و ی.ن.ک بطور همزمان با اقداماتی علیه ما همراه خواهد بود و ما بی خبرترین زاویه مثلث هستیم.

5 - در صورتی که ی.ن.ک با شکست مذاکرات به موضع آتش بتالی بیافتد، آنگاه قرارداد امروز ما وزنه ای به پای ما و نقطه ضعفی برای ما از لحاظ عدم تشخیص ماهیت نیروها و احزاب سیاسی باقی خواهد ماند. "درست سه ماه قبل از تسلیم اینها با ی.ن.ک قرارداد بستند" این پلاک را به گردن ما آویزان خواهند کرد.

6 - قرارداد امروزی ما با ی.ن.ک، احتمالا دست و بال مان را در حمایت از بخش رادیکال تر آن در آینده می بندد.

نتیجه ملاحظاتم را به این ترتیب خلاصه می کنم. سیاست ما می بایست در شرایط کنونی حفظ تعادل و اوضاع موجود، اجتناب از تعهد پیش از وقت، بازگذاشتن راه های متعدد در آینده نزدیک با توجه به قطعیت چرخش های سریع در اوضاع در آینده نزدیک، باشد. ما بیشتر از هر کس از وضع موجود، از ابهام در سیاستهای جناحهای بورژوازی در عراق استفاده کرده ایم. بنظر من ما می توانیم( البته شما بهتر می دانید) تا روشن شدن فاکتورهای اصلی، در لابلای شکاف های موجود تعادل خود را حفظ کنیم. در عین حال برای سیر احتمالی قضیه(شکست مذاکرات، آغاز تخاصمات، رجعت ما به تعادل قوای قبل از مذاکرات) خود را آماده کنیم. با توجه به این امر از قرارداد امروز ما با ی.ن.ک(مفاد آن هر چه هم کلی باشد) بنظر من در صورت امکان می بایست اجتناب شود. دوستی ها با طرفین در سطح شفاهی بماند و به قول و قرار کتبی تبدیل نشود. قرارداد امروز بنظر من در آینده نزدیکی با قرارداد واقعی تری که اوضاع با ثبات تر، صف بندی مشخص تر و سیاست دراز مدت تری را منعکس خواهد نمود، جایگزین خواهد شد. به احتمال زیاد( بخصوص در صورت اطمینان عراق از جلوگیری از تعرضات زمینی بعدی ایران و یا صلح) این قرارداد آتی با بخش رادیکال تر ی.ن.ک خواهد بود. ( مگر آنکه به تشخیص شما چنین بخشی در صورت شکست مذاکرات شکل نگیرد)

با اینهمه، با توجه به بحث هایی که با رفقای اینجا داشته ایم، همه ما تاکید داشتیم که شما باید سیاست خود را و تصمیماتی که دایر بر مذاکره و قرارداد گرفته اید، با استحکام مطابق طرح خودتان پیش ببرید. صحبت های من( و یا ملاحظات رفقای دیگر) با توجه به اینکه با تاخیر و پس از آغاز مقدمات و پیشرفت سیاست شما مطرح می شود، نباید شما را دو دل کند. زیرا اولاً این صحبت ها قطعاً با شناخت محدودی از اوضاع مطرح می شوند و خود شما آنجا دقیق تر و درست تر تناسب نیروها، فشارها و مسائل را می بینید و ثانیاً کاری که اکنون شروع شده باید با اطمینان خاطر جلو برده شود. عرایض من فقط برای در میان گذاشتن ملاحظاتم بود و بس.

موفق و پیروز باشید  
نادر تیر 63

-----

\* توسط ایرج فرزاد، تایپ و مقابله شده است. تیتر نامه از خطاب آن اتخاذ شده است. ی.ن.ک اختصار نام اتحادیه میهنی کردستان به زبان کردی، ( به کیه تی نیشتمانی کردستان) است.

## ضمیمه ۵

### نامه به ابراهیم عزیزاده. در مورد لزوم انطباق با

### اوضاع متفاوت پس از پایان جنگ ایران و عراق\*

سید ابراهیم عزیز،

امیدوارم که صحیح و سالم و موفق باشی. مسائل زیادی هست که باید با شما در میان بگذارم، اما در نامه نمی‌شود. عمر را بنشانی و در جزئیات از او سوال کنید. در مورد پلنوم و مشغله ها و مسائل ما، بهرحال در فرصت کوتاهی که هست چند نکته را مینویسم:

1 - ما جدا به دانستن نظر تفصیلی شما در باره اوضاع کردستان و ایران نیاز داریم، تحولات اخیر چه تاثیری بر کار ما دارد، نظر شما در باره بحث های پلنوم در باره این مساله چیست، چقدر امکان گسترش کار نظامی و یا حتی بدست آوردن منطقه برای استقرار رادیوها وجود دارد، آیا تعرض وسیع برای اشغال مناطق پایگاهی در داخل و یا عملیات شهری گسترده نمیتواند در دستور باشد، مسائل با چه سرعتی به ما تحمیل خواهد شد، اوضاع مالی چه میشود، اینجا باید چه کرد و...؟ لازم به تذکر نیست که اینجا میان رفقا نگرانی های زیادی وجود دارد، هم در مورد مساله پشت جبهه پس از صلح هم در باره درجه آمادگی سیاسی و نظامی ما برای استفاده از اوضاع درب و داغان جمهوری اسلامی و اینکه آیا بموقع از این اوضاع استفاده خواهیم کرد با خیر. منظور اینست که تماسمان را باید در این دوره بویژه خیلی نزدیک تر کنیم، خواست ما و در واقع جسارتا ابلاغ ما اینست که مداوما در این دوره یکی از رفقای ک. م و ترجیحا ک. رکومه له در حال آمدن به اینجا و رفتن باشد. مثلا ابتدا خودت بیانی و یک هفته بمانی و برگردی و 10-12 روز بعدش حسین یا عمر بیایند و یک هفته بمانند و بحث های دو طرف به این ترتیب بدرستی منتقل بشود و همفکری جدی ای در مورد مسائل صورت بگیرد. همین الان صحبت مستقیم با خودت خیلی لازم است. اگر اختلافی بین تصویر اینجا و آنجا از مسائل و اقدامات وجود داشته باشد خیلی به ضرر ما تمام خواهد شد.

در همین رابطه یک مساله ما اینست که آیا سرعت عمل و قاطعیت کافی در مورد تغییر ریل به اوضاع جدید بکار خواهد رفت یا خیر؟ این نگرانی به ارزیابی معینی از اوضاع متکی است که بنا بر آن ما فرصت زیادی نداریم. بعلاوه تشکیلات لطمه خورده ما دارد با یک فاز و نقطه عطف جدید روبرو میشود که علاوه بر جنبه های مثبت و منفی زیاد، امکان واقعی تعرض انقلابی ما و توده مردم بویژه در کردستان، جنبه های ابهام برانگیز و نگران کننده زیادی برایش در بر دارد. همدلی رهبری در برخورد به اوضاع جدید و داشتن و دادن تحلیل بموقع و مستدل در باره وظایف ما در این دوره مستلزم تبادل نظرهای جدی بین همه ما و بکار کشیدن بخشی از رفقا است که امروز خارجند. ما را از این نظر، یعنی سوالات و ابهامات موجود در تشکیلات و نحوه پاسخگونی ک. م به آن در جریان بگذارید. خلاصه کلام، این دوره قدری فشرده تر کار کنیم و انرژی همه را بکار بگیریم.

2 - کمیسیون کردستان کمیته مرکزی با این ترکیب تشکیل شد: عبدالله، شعیب، فاروق، ساعد و من. ما این کمیسیون را خیلی جدی میگیریم و میخواهیم اساسا سر رشته مسائل کردستان را تا آنجا که به ک. م حزب مربوط میشود به آن بسپاریم. تمام پیام ها و گزارشات در اختیار این کمیسیون قرار میگیرد و کمابیش بصورت نشسته کار خواهد کرد. بعنوان اولین کار تماس نزدیک با ک. م کومه له و نظارت به پیشرفت کار در دوره انتقالی حاضر به این کمیسیون سپرده میشود. هر رفیق دیگری هم که از ک. م کومه له بیاید در این کمیسیون مشغول فعالیت خواهد شد. ترکیب کمیسیون بنظر من خیلی مناسب است و برای خودش اتوریتته ای خواهد داشت. از این بیعد آنچه که بعنوان کمیته اجرایی با شما در میان گذاشته میشود نظر کمیسیون خواهد بود. بعلاوه نظارت جانبی بکار نمایندگی و رهنمود دادن و سرخط آوردن آن را هم بر عهده میگیرد و فکر میکنم بتوان در خیلی جلسات خود رفیق محمد را هم در بحثها شرکت داد. بهرحال بنظر من ارگان خوبی است و اگر شما سیستماتیک از آن کار بکشید، حتی تا حد انتشار پیشرو و تنظیم اسناد و قطعنامه ها و بیانیه ها برای کومه له، بهتر هم خواهد شد. نکته دیگر اینکه رفقا ساعد و فاروق وظیفه سازمانی علاوه بر این کمیسیون نخواهند داشت.

3 - طرح کنگره را برایتان فرستاده ایم. با توجه به اوضاع شاید صلاح باشد حتی تعداد بیشتری برای شرکت در کنگره بیایند. تقاضای ما اینست که این طرح در اسرع وقت به اجرا در بیاید. اگر مشکلاتی در اجرای آن دارید، مثلا طرح ممکن است با مخالفت نمایندگان روبرو شود یا "اپوزیسیون" چیزی بگوید و غیره فوراً بما خبر دهید. مساله اساسی اینست که تشکیل کنگره در آنجا غیرممکن بود و غیرممکن تر هم شده. اگر کومه له بتواند کل هیات نمایندگی خود را بفرستد چه بهتر، و گرنه باید به قیمت کوچک تر کردن هیات نمایندگی کومه له، کنگره حزب را گرفت. تعداد آراء تشکیلات کردستان فرقی نخواهد کرد، بلکه تعداد کسانی که این آراء را نمایندگی میکنند کمتر میشود. پلنوم این طرح را تصویب کرده است با این تبصره که مورد موافقت نمایندگان کومه له قرار بگیرد. اگر نمایندگان موافق نباشند(یعنی در یک جلسه رسمی رای مخالف بدهند) آنگاه ما انتخابات را تجدید خواهیم کرد و برای تعداد نماینده کمتر که هر یک با دو رای در کنگره شرکت کنند رای خواهیم گرفت. بنابراین: اولاً در یک گردهمایی، طرح را به اطلاع نمایندگان برسانید. ثانیاً، اوضاع را برایشان شرح بدهید و از طرح دفاع کنید( اگر لازم میدانید نوار توضیحی برای نمایندگان ضبط کنم و بفرستم) و رای موافق آنها را بگیرید. ثالثاً، برای تعیین 14 نفر با دو رای و یک نفر با یک رای، رای بگیرید( اگر ساده تر است برای 15 نفر با دو رای رای بگیرید و ما سهمیه کومه له در کنگره را اضافه خواهیم کرد). رابعاً، ترتیب اعزام رفقای انتخاب شده را آغاز کنید که به مهر ماه برسند. یادآوری میکنم که رفقا کاظم، مصطفی و وحید توکلی هم نماینده کنگره هستند و باید اعزام شوند. وحید که جزء سهمیه قبلی است و حیف شد که به کنفرانس خارج کشور که دوشنبه آغاز میشود نرسید. اگر خودتان روی این طرح ملاحظاتی دارید فوراً خبر بدهید تا قانعتان کنیم چون چاره ای جز این نیست. ( راستش اعزام تعدادی از کادرها تحت نام شرکت در کنگره در این اوضاع بد فکری هم نیست). ما در مدت کنگره اگر لازم بدانید میتوانیم تعدادی از کادرهای قدیمی کومه له در خارج را برای پر کردن جای خالی رفقا نزد شما بفرستیم.

4 - نمیدانم سرنوشت بسوی سوسیالیسم کردستان در این اوضاع چه میشود. آیا هنوز پای آن هستی یا خیر. من میروم ببینم از کمیسیون چیزی در میاید یا خیر. بهرحال بنظر من بخصوص با تغییر اوضاع خیلی لازم است تحلیل های خودمان را بدهیم و بحث ها را باز کنیم. اما این بدون درجه ای هم فکری با تو، مقدور نیست. میدانم سرتان خیلی شلوغ است، اما خوشحال میشوم اگر رهنمودهای لازم را بدهی.

5 - ابلاغیه کمیته اجرایی در باره رای سفید را اگر مشعلی در کار هست در مشعل بگذارید. در غیر این صورت به ارگانه‌ها و اعضاء ابلاغ کنید. طوری باشد که مساله نه چندان بزرگ شود و نه فراموش شود.

6 - اوضاع مالی ما جالب نیست و بنظر میرسد که از شما هم کار زیادی دیگر ساخته نیست. نیازهای شما در درجه اول اهمیت قرار دارد، اما اگر پولی جور شد و فشاری به شما نبود یاد ما باشید.

7 - بنظر میرسد چمدانهای ما این اواخر زیادی گم میشود. یک علت میتواند اصرار شرکت هواپیمایی عراق برای ممانعت از بردن هر نوع ساکی به داخل کابین باشد. علل دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد. سوال ما اینست که آیا امکان عملی و مالی اعزام پیک ها با شرکت های دیگر هست یا خیر؟ نظرتان را برای ما بنویسید.

8 - با توجه به حساسیت امنیتی اوضاع، تصمیم گرفته ایم پیک تا اطلاع ثانوی نامه های شخصی را نبرد و نیاورد. اگر رفیقی بدلائل مهم شخصی باید نامه خود را حتما برساند، میتواند ما را در جریان مضمون نامه قرار بدهد. کلا باید به تشکیلات در مورد اطلاعاتی که در نامه ها هست هشدار بیشتری داد. ما این را برای شما بصورت ابلاغیه در نمی آوریم چون ممکن است خیلی مخالف باشید. فقط خواهش میکنم برای یکی دو بار، تا مساله را بطور جدی بررسی کنیم نامه های خصوصی را معطل کنید و به رفقا بگویند ممکن است تاخیر جدی ای در ارسال نامه هایشان باشد. میتوانید کل قرار ممنوعیت تا اطلاع ثانوی را ابلاغ کنید.

9 - نظرتان در باره تعرضات اخیر مجاهدین چیست، مردم چه میگویند؟ آیا فکر میکنید بتواند پس از صلح مناطقی را که گرفته است نگهدارد؟

10 - در مورد اوضاع درونی ک. م، پلنوم قرار داد که برایتان فرستادیم. خواهش من اینست که با توجه به اتوریته معنوی که روی همه رفقا داری در این شرایط حساس همدلی و همبستگی بیشتری را از آنها بخواهی. شاید بد نباشد که همه را جمع کنی و اوضاع را تشریح کنی و نقطه عطفی را که از نظر سیاسی و عملی در آن هستیم خاطرنشان کنی و بخواهی بمثابة یک رهبری یکدل و رفیق در بالای تشکیلات ظاهر بشوند. شاید حتی لازم باشد رفقا حتی در فیزیک خود هم تغییر بدهند و با هم سلام و علیک و بگو و بخند بیشتری بکنند. این را برای تشکیلات حیاتی میدانم که احساس شکاف در بالا نکند و آدمهای مزاحم هم در لابلای این شکافها لانه نکنند تا امر خودشان را پیش ببرند.

11 - مطابق برنامه قبلی قرار بود ناصر برای سرکشی رادیو بیاید. سوال اینست که با توجه به شرایط( منظور حدس و گمان ما راجع به شرایط است) این کار را صلاح میدانید یا نه. نگرانی ما (که شامل همه رفقای آنجاست) لطمه خوردنهایی از نوع دفعات قبلی با توجه به اوضاع شیر تو شیر و بی حساب و کتاب آنجا و یا گیر کردن رفقای که از اینجا میایند و دشوار شدن خروجشان است. نظرتان را فوراً بما پیام بدهید.

... حرف زیاد است، اما فرصت نیست. از قول من به تک تک رفقا سلام برسان، به حسین بگویند بر طبق قرار پلنوم با ما سلام و علیک و بگو بخند بیشتری بکنند! ما هیچ نامه ای از او نداریم و مطمئنم کلی در باره مسائل سیاسی و عملی ما نظر دارد که باید بشنویم. به کورش هم سلام مخصوص میرسانم. یادی از ما بکنند و "تحلیلش" را برایمان بنویسد. اصلاً بگذاریدش در لیست اعزام. همه رویتان را میبوسیم و دستتان را میفشاریم. مواظب سلامت خودتان باشید.

نادر ۵ مرداد ۶۷

-----

این نامه از روی نسخه چاپی آن که در برنامه پارس نگار نوشته شده بود، توسط ایرج فرزاد تایپ شده است.

تیتز نامه در نسخه اصلی موجود نیست و از روی محتوای آن، انتخاب شده است. "نادر" اسم منصور حکمت بود که در تشکیلات کومه له، حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری شناخته شده است.

اسامی کسانی که در این نامه به آنها اشاره شده است: عمر ایلخانی زاده، فاروق بابامیری، شعیب زکریانی، عبدالله مهتدی، ساعد وطندوست، محمد شافعی، کورش مدرسی، جواد مشکی (حسین)، ناصر جاوید، کاظم نیکخواه و مصطفی صابر.

## ضمیمه ۶

### اظهار نظر در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران، خرداد ۱۳۶۸

من بحثهای خودم را به طور کلی در مورد کارما در کردستان و کومه له در سمینار پریروز گفتم، علاوه بر آن در جلسه پلنوم قبلی و در جلسه مشترک گفتم، به سابقه بحث و اینکه قبل از این در کدام جلسات بحثم را طرح کرده ام، برنمیگردم. بنابراین بحث را در چارچوبی که این پلنوم میتواند تحمل کند یا لااقل به آن بپردازد، طرح میکنم. دونکته داشتم یکی راجع به جغرافیای فعالیت کومه له و یکی راجع به کار کارگری کومه له، کار شهر. در رابطه با کار شهر من قرار ای هم به پلنوم داده‌ام. به نظر من وقتی گزارش، شاید نشود به آن گزارش گفت، نامه رفیق ابراهیم که به این معنی برای پلنوم تهیه نشده، را میخوانید چیزی که در آن نیست دل دادن به مسئله سازماندهی کارگری و سازماندهی شهر است. در دو جا این مسئله به صورت حاشیهای مطرح میشود. یکی اینکه رهبری کومه له چه کسی را برای بخشهای دیگر تشکیلات تعیین کرده و یک نفر هم که برای رادیو کار میکند و یا با شهر تماس میگیرد و غیره. در این گزارش چیزی راجع به کمیته مافوق سازماندهی در شهر نیست. مشخصاً کنگره سوم و پلنوم کمیته مرکزی بعد از آن پروژه اساسی در رابطه با کار شهر را در دستور گذاشته بود. در گزارش چیزی راجع به این نیست که مثلاً سیاست ما برای تشکیل تشکل های توده ای چیست، عمدتاً میگوید آنرا تبلیغ میکنیم. فکر کنم تبلیغ تشکل های توده‌ای را همه جریانات از دوره حزب توده تا امروز کرده اند. مسأله این است که چه نوع تشکلی را چه زمانی می‌خواهید ایجاد کنید و چرا باید آنرا ایجاد کنید و بروید آنرا ایجاد کنید. راجع به اینها هیچ چیزی در گزارش نیست. وقتی این گزارش را میخواند، حتی لازم هم نیست این گزارش را بخوانید چون این کاری نیست که بتوان آنرا در جنبش کمونیستی قاچاقی انجام داد. شما (در نامه) سازمانی را نمیبینید که درگیر فعالیت سازماندهی کارگری باشد. سازمانی که هم در اولیتهای تقسیم کاری خود به آن بها داده باشد، از نظر علنی به این سمت جهت گیری کرده باشد، در کمیته مرکزی حزب دیالوگهایش بر سر این مسئله باشد و کمیته دیگری را در همان حزب مشغول اینکار کرده باشد و با آن مناسباتی داشته باشد. هیچی از این مشخصات را نمی بینید. این را من به عنوان مقدمه قرار ای که به پلنوم داده‌ام طرح میکنم.

این که راهش چیست من توهمی ندارم که در این پلنوم با این مباحث نمیتوان تغییری ایجاد کرد. اساساً فکر کنم تغییر ریل کومه له به یک مبارزه سیاسی نیاز دارد. اما به عنوان کسیکه در مورد گزارشها و از یک تشکیلات معین صحبت میکند قرار ای به پلنوم داده‌ام که بخواهیم این کار صورت بگیرد. بخواهیم کومه له فعالیت تشکیلات شهری خود را تعریف کند، جوانب سیاسی و تشکیلاتی آنرا خیلی زود در رابطه با کمیته اجرایی تعریف کند. من شخصاً کاری که در کومه له در رابطه با شهر انجام می‌شود را درست نمیدانم. جانی مشخصاً گفته میشود که به عنوان مثال کل تشکیلات کومه له به سه منطقه تقسیم شده و از سه منطقه تشکیل شده است. منطقه سردشت و بانه و سقز و غیره که در یک اردوگاه است، فلاتی و فلاتی و فلاتی در این اردوگاه اند و فلاتی و فلاتی در اردوگاه دیگری اند و سازمان مرکزی در این اردوگاه است. من هنوز نمیدانم بخش شهر جزء تشکیلات کومه له محسوب می



شود یا نه. اگر هست پراتیکش چیست، افق آن چیست، کارش چیست، چه کسی مشغول اینکار است؟ سیاستهای ما در این رابطه چیست، تزه‌های ما کجاست، چه کسی از نظر نوع سبک کاری یا از نظر کوبیدن موانع سیاسی به این فعالیتها خط میدهد. به نظرم هیچکدام از این نکات در گزارش نیست و معنی عملی آن این است که این فعالیت در واقعیت موجود نیست. این یک نکته بحث من است و اگر بحث آن باز شود میتوان مفصلتر صحبت کرد.

راجع به رهبری کومه له من یک نکته داشتم. به نظرم جغرافیای فعالیت رهبری کومه له یک مسئله فنی نیست. یک مسئله سیاسی - ایدئولوژیک است و این را باید در دوره گذشته به چند مرحله تقسیم کرد. یک موقع هست که رهبری کومه له در شهر است و قاطی مردم و قاطی همان کسانی است که در میان آنها کار میکند و شنیدیم که خود رفیق عبدالله(مهدی) را در پادگان (سندج) و در ماجرای (نوروز 1358) سندان گرفتند، فلان رفیق در فلان لحظه کجا بود، رفیق ماموستا ابراهیم کجا بوده و یا رفیق فواد مشخصاً کجا بود و غیره. این ها را شنیدیم و میدانیم رهبری کومه له در شهر بودند. زمانی که جنبش مسلحانه شروع میشود طبیعتاً جای آن‌ها در شهر نیست چون اعدامشان میکنند. در نتیجه با نیروی مسلح خودشان در منطقه آزاد خود و تحت حاکمیت خودش، در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی به زور اسلحه خودش می ایستد. با جنگ خود در خاکی که دست خودش است می ایستد و آنرا حفظ میکند. در یک مقطعی این نیرو به عقب و به اردوگاه، به منطقه دیگری در خاک کشور عراق رانده میشود. ولی واقعیت امر این است که هنوز تحت حاکمیت هیچکس نیست. خود دولت عراق مشکل اعمال حاکمیت در آن منطقه را دارد. کومه له بطور دفاکتو تحت حاکمیت خودش است. گروههای دیگری هم هستند و همه همین کار را میکنند. آنجا هم باز قابل درک است. اما به یک مقطع، میرسیم، اگر نگوییم با ختم جنگ ایران و عراق، با کشیده شدن جنگ به مرزها و با اعمال حاکمیت عراق در مرزهای کشور خود، کومه له به طور قطع دیگر تحت حاکمیت دولت ثالثی فعالیت میکند. دیگر از قوانین مدنی، حقوقی، جزایی، مقررات مربوط به بودجه، آب و برق دولتی و تمام فونکسیونهایی که یک دولت دارد، تحت سایه آن (حاکمیت دولت عراق) کار میکند و دیگر اینجا به طور مشخص رهبری کومه له یک رهبری در تبعید است. این را در مورد گلاله نمیشود گفت (گلاله یکی از مناطقی بود که در کردستان عراق واقع بود که در واقع جزء مناطق "محرمه" و خالی از سکنه و سوخته بود که رهبری کومه له پس از تسلط رژیم اسلامی به همه مناطق مرزی، در آنجا مدتی مستقر بود). با وجود اینکه از نظر سازمان بین الملل و از نظر مردم عراق خاک عراق است و در جنگ یک عده این طرف یک عده طرف دیگر جنگ اند. این کومه له را از نظر استقلال در لیگ مجاهدین خلق میگذارد. این فاز، فازی که عراق در مرزهاش مستقر میشود. فازی که کنترل دولت عراق در آن منطقه قطعی است و قوانین او در آنجا صدق میکند. این وضعیت کومه له را در موقعیتی مانند مجاهدین خلق قرار میدهد. تفاوت اصلی ما با مجاهدین خلق در دوره قبل از این بود که مجاهدین در بغداد، یا هر جا بالاخره در مرزها، یک اردوگاه گرفته بود و برای مراجعه به رهبری و سازمانش باید به عراق مراجعه میکردید و یک سازمان مستقر در عراق بود. کومه له هم الان در این این پروسه رفته است. آدم میتواند اینرا نوع دیگری برای خودش و دیگران جلوه بدهد و شاید هم برای دوره ای اینکار به نفع باشد و نوع دیگری جلوه بدهد تا بتواند بگوید مقاومت کردیم. ما مدام گفتیم منطقه مرزی، کردستان عراق، امروز می گویند که در زیر پوشش مدنی عراق فعالیت میکنیم. این دیگر به نظرم مناسب نیست. اگر رهبری تبعیدی است مکان تبعیدش از نظر سیاسی با معنا میشود و من موقعیتی شبیه به مجاهدین را به نفع حزب کمونیست ایران و به نفع کومه له نمیدانم. فکر میکنم رهبری کومه له باید به سمت این موقعیت برود که خودش جای دیگری است، ولی بخشی از تشکیلاتش با فونکسیونهای آنرا در عراق نگاه میدارد. باید به این موقعیت برویم و گرنه به نظر من موقعیت فعلی زیانهای سیاسی اساسی برای حزب کمونیست و کومه له دارد. میدانم که این بحث من باز اینجا هم پیش نمیرود اما بهرحال فکر کنم باید این مسئله را گفت. آلترناتیو این وضعیت چیست؟ یکی از تفاوتهایی که دوره در مرز بودن و با دوره امروز دارد این است که در آن دوره، آلترناتیو امکان پیشروی موجود و ممکن بود. امکان پیشروی در خاک ایران موجود بود. در واقع بینابینی بودن منطقه بود. ولی یک آلترناتیو ما همین بود که اگر فاز مبارزه عوض شود به داخل خاک ایران میرویم. امروز آلترناتیوی که در مقابل رهبری کومه له وجود دارد چیست؟ رهبری کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی؟ من راجع به اشخاص حرف نمیزنم ممکن است شما بگویید رهبری کومه له خارج یا هر جای دیگری است اما عملاً هشت نفر از اعضای کمیته مرکزی آن در همان منطقه ساکن باشند. من در مورد این نکات حرف نمیزنم، بحث من اصلاً بر سر این جنبه نیست که عضو کمیته مرکزی جسمش کجاست، میخواهم بگویم کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی در کجاها است و به چه طریقی بروز میکند و نمایندگی میکند. من از نظر سیاسی درست نمیبینم که کل تشکیلات کومه له به سه اردوگاهی که حرفش را میزنند تقسیم شده است. به نظر من باید گفت بخش رزمی تشکیلات ما، نیروهای نظامی و ایستگاه رادیویی ما در خاک عراق است. اگر بخواهید به کومه له مراجعه کنید به دبیرخانه اش در فرانسه مراجعه کنید اگر بخواهید در ایران به آن مراجعه کنید به سلولهای حزبی باید مراجعه کنید. راهی پیدا کنید همان کاری که افراد در هر حزب سیاسی غیر قانونی میکنند. بالاخره به نوعی تماس برقرار میکنند، در مبارزه با فعالین و مبلغین حزب آشنا میشوند و تماس برقرار میکنند. همانطور که گفتیم به نظر من تبعیدی بودن رهبری کومه له در عراق از نظر سیاسی فوق العاده زیانبار است. تداعی شدن کومه له به عنوان سازمان ساکن در عراق فوق العاده زیانبار است. بحث بر سر این نیست که به کندن از آنجا رضایت بدیم. الان به نظر من حزب کمونیست با این سوال مواجه است که آیا به تبعیدی بودن تشکیلات کردستان حزب، رهبری آن و موجودیت سیاسی آن در خاک کشوری به اسم عراق رضایت میدهیم؟ این سوال مجدداً مطرح است و باید به آن جواب داد. من معتقدم، و در آن جلسه هم گفتیم، اگر رهبری کومه له به یک کشور خارجی تبعید شده است و تحت حاکمیت و قوانین آن کشور زندگی میکند، آن کشور دیگر باید جایی باشد که محلی طبیعی و قابل تحمل باشد. اروپا به دلیل رفاهش نیست که رهبری باید به آنجا برود. و یا به خاطر این نیست که میز و چراغ مطالعه دارد که در عراق هم دارد. دلیلش این است که اینجا (اروپا) کانون فعالیت سازمانهای سیاسی طبقات مختلف، ملل تحت ستم، آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و .. بوده است. آنهم نه در هر پایتختی! در ایتالیا باشد معنی دیگری دارد اما در فرانسه انگلستان یا کشورهای اساسی هستند که اپوزیسیونهای انقلابی کشورهای مختلف در طول سالها آنجا حضور داشته اند. یک رابطه ای که من با این موضوع برقرار میکنم مسئله دیپلماسی کومه له است، که در سوالها از کمیته مرکزی کومه له که راجع به دیپلماسی چه فکری میکند، هست. به نظرم دیپلماسی بدون (استقلال رای) ... و حق حاکمیت معنی ندارد. شما نمیتوانید از داخل یک حصار دیپلماسی داشته باشید شما نمیتوانید تحت حاکمیت کسی باشید و رابطه شما با او معنی دیپلماسی هم بدهد. دیپلماسی رابطه دو نهاد دو داده مجزا از هم است. کومه له اگر نخواهد این رابطه را اینطور (مجزا) کند دیپلماسی هم معنی ندارد برای اینکه هیچ اهرم دیپلماتیکی ندارد. دیپلماسی یک لغت و عبارتی میشود برای بیان یک رابطه دیگر و دیگر به نظرم کومه له استقلال عمل ندارد. من در آن جلسه هم گفتیم اگر فرض کنید رابطه دیپلماتیک ما با کسی تیره بشود چه کار میکنید؟ رئیس جمهورمان از آن کشور فرار میکند! دیپلماسی یعنی اینکه انجام شدنش توسط دیپلماتها صورت میگیرد نه توسط بدنه اصلی تشکیلات. من این را مضر میدانم، از نظر سیاسی درست نمیدانم و از نظر ایدئولوژیکی و دراز مدت برای خود کومه له بسیار زیانبار میدانم. نه فقط از نظر تأثیری که امروز روی بافت و تک تک سلولهای کومه له دارد، یا خطراتی که تهدیدش میکند، حدود و ثغوری که به کومه له تحمیل میشود و استقلال عملی که از او گرفته میشود و وجهه ای که پیدا میکند، بلکه از نظر تأییدی که روی یک شیوه های سیاسی اقتصادی که در جهان وجود دارد، میگذارد. از نظر تأییدی که به طور تلویحی روی اشکال ایدئولوژیکی که در جهان وجود دارد، میگذارد. استقرار در فرانسه کسی را رفیق شارل دوگل قلمداد نمیکند، استقرار در انگلستان کسی را رفیق چرچیل قلمداد نمیکند. به این دلیل که نهرو و موگابه آنجا بودند و همه میدانند که آن‌ها را قبول ندارند. قانون آن کشور اجازه میدهد و مردم انقلابی این کشورها در طی سالها آنجا را به جاهایی که می‌شود در آنجا مستقل بود، مستقل حرف زد، تبدیل کرده اند. اما اینجا (عراق) این معنی (عدم استقلال عمل) را دارد. بحثی که از قدیم در قطعنامه، به اصطلاح دور انداخته شده، کمیته مرکزی حزب راجع به اوضاع بعد از ختم جنگ ایران و عراق، این بود که برای ما بدترین حالت در بدترین حالت انقباض اینها نیست. بدترین حالت محصور شدن در اردوگاههای درون کشوری اینجا (عراق) است. این از نظر سیاسی بدترین حالت است. بقیه مسائل همگی فشار فنی، فشار جسمی و فشار روانی روی ماست. اما این یکی دیگر تصویر سیاسی کوچکی از ما میدهد. هنوز هم بحث من این است. این را نباید بپذیریم و میتوانیم نپذیریم. آیا این به معنی تیره و تار کردن روابط با کسی است؟ به نظر من اصلاً این طور نیست. همین حالا اجازه بدهند با دولت عراق یک رابطه معقول و حساب شده داشته باشیم که هر دو طرف در آن ذینفع هستند. آیا این به معنی نوعی پس گرفتن و نوع نزدیکی هایی است که تا بحال بوده؟ به نظرم اصلاً اینطور نیست، میتواند نباشد. کافی است رهبری کومه له اینطور ظاهر شود که اینجا حوزه رزمی من است. به نظرم مهم نیست اگر نمیشود آدم‌ها را جابجا کرد و فقط نظامی ها را در اردوگاه گذاشت. به همه بگویید جنگجویان ما اینها هستند. به همه بگویید همه کسانی که اینجا هستند نیروی رزمی ما هستند. حالا هر تعدادی از آنها زخمی اند یا چه هر کسی را هر جا میبرند مسأله دیگری است. اینکه از نظر فنی پروسه ای که ما اینرا به این حالت تبدیل میکنیم چگونه است اصلاً مسئله من نیست. الان با فرصتی که پروسه صلح به ما داده مسأله را از نظر فنی قابل حل کرده است. این دیدگاه در شرایطی به دلایل فنی رد میشد، اما امروز دیگر نمیتواند به دلایل فنی رد شود. اگر حکمت سیاسی این مسئله آن موقع درست بوده اما به دلیل فنی رد میشد الان باید آن دلیل فنی کنار گذاشته شود و حکمت سیاسی پیاده شود. من معتقدم رهبری کومه له فرماندهی نظامی و غیره اینجا باشد و اعلام کند من فرماندهی نیروی نظامی مستقر در مرزها و در خاک عراق هستم. رهبری کومه له مثل رهبری هر سازمان سیاسی دیگری و بعنوان بخشی از رهبری حزب کمونیست ایران کارش را بکند. من ترجیح میدهم برای ملاقاتهای دیپلماتیک کسی از اروپا به خاک عراق سفر کند تا یک نفر از یکی از استانهای همان کشور به پایتخت سفر کند. این نکاتی بود که میخواستم بگویم. بهر حال دلایل و مجوزهای ما برای بودن هر جا در طول این ده سال فرق کرده است. مجوز ما برای بودن در شهرها این بود که باید آنجا باشیم، انقلاب بود و دستگیر نمیشدیم و زورمان هم میرسید. مجوزمان برای بودن در کوهها این بود که نیرویمان را آوردیم اینجا و بر سر این خاک و سر این اداره مملکت دعوا داریم. مجوز ما برای در مرزها بودن این بود که جنگی در جریان است و اینجا تحت حاکمیت کسی نیست. اینجا یک منطقه بینابینی است و یا اگر هم نیست عملاً قوانینی که در آنجا صادق است قوانین حضور اپوزیسیونهای کشورهای مختلف در مرزهای همدیگر است. الان میپرسند مجوز شما چیست الان وقتی نگاه میکنید مجوزها دیگر همه فنی اند. اینجا بهتر است، آسان تر است، اینجا راحتتر است،

تماس نزدیکتر است، میتوانم با فلان ارگان هم حرف بزنم. چون من معتقد نیستم دلایل فنی که گفته شده همه درست اند وارد این بحث نمیشوم. میگویم اصلاً حق با شما است. حق با هرکسی که میگوید اینجا از نظر فنی بهتر است. من میگویم جواب سیاسی ما را بدهید. انتظار من این است که نظر مخالفی که میگوید اینجا را نباید کرد در این پلنوم حرف بزند. برای اینکه دیگه نمیشود با شک ادامه داد.

نوبت دوم بعد از صحبت ابراهیم علیزاده:

شاید از وقتی که من کومه له را شناختم روزی نبوده که فکر کنم استدلالهای امروزی سراغم می آیند و کی باید جواب این مسئله را بدهم. نتیجتاً این چیزی نیست که تعجب را برانگیزد و یا خودم را برای آن آماده نکرده باشم. من به رفیق سید ابراهیم و مبارزات او و همینطور به رفیق عثمان، که نمیدانم چرا سید ابراهیم از او اسم میبرد و مثال میزند، احترام میگذارم حتی اگر رفیق به مبارزات ما احترام نگذارد. اگر بخواهم فعالیت خودم را نگاه کنم، که اینجا مقداری مبحث بر سر کلیات گزارش نبود مبحث در مورد من بود، سید ابراهیم گفت بحثهای من را "صد من یک غاز" نمیداند. استدلالی که امروز میبینم به نظر من آن حلقه آخر شکافهای سیاسی است که در چپ ایران وجود دارد. راستش متأسفم که سید ابراهیم سخنگوی آن میشود. من به نکاتی که اینجا مطرح شد برمیگردم و به چند نکته آن جواب میدهم. ببینید کومه له عظیم است ولی این به معنی عظمت سید ابراهیم نیست، همانطور که به معنی عظمت من هم نیست. من فکر نمیکنم حق داشته باشیم که این تشکیلات و به نوعی سر قفل تشکیلاتها و مبارزات سیاسی ده ساله را به اسم کسانی بکنیم که هر وقت بخواهند سفره را از جلو آدم جمع میکنند. کومه له عظیم است. خودم هم دهها بار گفتم و سعی کردم خود رفقا را وقتی که فکر میکردند عظیم است متوجه کنم که کومه له عظیم است. و بچههای شان را حالی کنم که کومه له عظیم است، وقتی که نمیتوانستند با یک زبان صمیمانه به بچههای شان بگویند کومه له عظیم است. آن موقع هنوز انگی به من نمی چسبید. آن موقع خط یکی بود و ظاهراً چیزهای که میگفتم خوب بود. کومه له عظیم است ولی این به این معنی نیست که کمیته مرکزی کومه له میتواند هر پراتیک هر دوره خود را به حساب عظمت بودن کومه له انتقاد نشده باقی بگذارد و سهم بقیه از حزب کمونیست را کارهای "صد من یک غاز" قرار بدهد که گویا خارج از این پدیده انجام شده. نه فقط قطعهنامه های کنگره شش جزء عظمت کومه له و جزء سابقه تاریخی آن خطی است که الان حق دارد به من بد و بیراه بگوید، بلکه به نظر میرسد صدای حزب کمونیست و برنامه هایش هم جزء عظمت آن خطی است که الان حق دارد به آن اعتبار به من بد و بیراه بگوید، چون یک جغرافیا پشت او است. از قدیم به دفاع از جغرافیا، فکر کردن به جغرافیا گفته اند ناسیونالیسم. حرکت کردن از جغرافیا تا آن حدی که اگر بیانیه ای از آنجا صادر میشود اگر اندیشه ای آنجا شکل میگیرد، اگر جنگی آنجا میشود، اگر رادیونی ایستگاهش آنجاست، جزء عظمت آن جغرافیاست و جزء عظمت کسانی است که در آن جغرافیا به دنیا آمده اند یا بیشتر از من و کسان دیگر راجع به آن جغرافیا فکر میکنند و برای آن جغرافیا دل میسوزانند. این ناسیونالیسم است دیگر برادر من. چرا یکهو ناسیونالیسم میزنید؟ من میفهمم چرا. افتخارات امروز باید ملاک باشد چرا امروز سابقه مردم را یادآوری کرد، چرا باید از عظمت کارهایی که کردند بگویند و امروز عظمت کسانی که خود ما ممکن است در فلان تاریخ هزار و یک لقب دیگر به آنها داده ایم را یادشان بیاوریم؟ برای اینکه فکر میکند در منگنه است. برای اینکه فکر میکند باید روحیه ها را بالا نگاه دارد، باید به آدمها دلیلی برای ماندن و جنگیدن نشان بدهد. در صورتی که تاریخ چنین دلیلی را از ما نمیخواهد. چرا باید به یاد عظمت چیزهای بیفتیم که خودما ده دفعه به آن انتقاد داریم. چرا؟ رفیق سید ابراهیم مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته است! من این را کاملاً قبول دارم و یادم نمی آید در مقطعی که رفیق مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته من شخصاً داشتم کدام کار "صد من یک غاز" میکردم. قبل از کنگره شش (کومه له) میرسم می بینم حرفی ندارید به کنگره تان بزنید. حتی راجع به زنده نگه داشتن مبارزه مسلحانه دو سطر ندارید که روی کاغذ بیاورید!! آیا من آن "صد من یک غاز" هستم که زیر پراتیک کومه له میزنم و شما نماینده تمام کلیت هر اتفاقی هستید که در آن جغرافیا افتاده!؟

من به شما احترام میگذارم، اما اگر بنا باشد از این حرفها بزنید می ایستم. یعنی چه این حرفها؟ سهم تعیین کردن یعنی چه؟ آنهم با این شاخص پیش پا افتاده، با این روحیه حق به جانب. سهم تعیین کردن راجع به حزب کمونیست که از یک پروسه ای در آمده، افتخارات حزب کمونیست بدون بودن حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون فکرها ی حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون طرحهای معنی نمیدهد، این طرحها "صد من یک غاز" است؟ پس طرح استراتژی من هم "صد من یک غاز" است. جواب انحرافات دورن تشکیلاتی را در هر مقطعی چه کسی داده؟ ولی الان جزء افتخارات است و من از آن محروم! من بعد از این سخنرانی باید از نو از یکی جواز بگیرم که سیاسی هستم. حتی اگر بعد از کنگره شش بحثهای تو پیش نمیرود باز هم تقصیر تو است چون درست است تو گفتی اما چرا بعد نیامدی انجام هم بدهی. پس تو چکاره ای؟ مگر همانجا نگفتیم این سیاست بدون آدمی که اینجا دنبالش را میگیرد پیش نمیرود؟ کی زد زیرش؟ کی خطش را عوض کرد؟ قرار است با این اسم و اینطور اینجا و آنجا بیان شود. بعد از بمباران و بعد از ختم جنگ ایران و عراق اینها دست و پایشان را گم کردند، نه من که دارم همان حرف را میزنم. آن کسی دست و پایش را گم کرده که به دنبال حرفهای دیروز، امروز این حرفها را میزند. آن کسی دست و پایش را گم کرده که وقتی قرار است در کنگره شش با انتقاد پیش برود، تصمیم میگیرد که آخ نه نه امروز افتخارات و اعتبارات مهم اند. او دست و پایش را گم کرده. کسی دست و پاش را گم کرده که الان دیگر لغت کومه له را یک جوری پرت میکند که من باید وحشت کنم. چرا باید وحشت کنم؟ حزیم است بخشی از یک حزب هستیم که خودم در ساختن آن شریک بودم. من اجازه نمیدهم. هیچ چیز از پیشی نیست که اجازه بدهد من سهم خودم و چهاررفیق دیگر خودم را در سرنوشت این تشکیلات نسبت به کسانی که در داخل بودند کمتر از یابی کنم. چپ بیرون ما این کار را نمیکند. کارگر بیرون ما این کار را نمیکند. شما هم نکنید دیگر. من میفهمم این خطی است که از حالا تا شش ماه دیگر، تا وقتی که بالاخره یکی از ما زانو بزنیم قرار است، بحثهای حزب ما باشد. من برای آن حاضر، من حاضرم برای اینکه پشت من "زیر پراتیک کومه له بزن" نبوده. پشت خیلی ها بوده که الان در داخل اند. چه جوری بوده؟ با ول کردن کومه له به حال خودش، با نداشتن خط برای آن، با رفتن در تند پیچ ها بدون آمادگی برای آن و همیشه لشگری بوده اند که باید روحیه شان را بالا نگه داشت. از یک سیاست اجتماعی حرف میزنیم. کومه له کارگری شده، عظمتش را ببینید. پس معلوم شد آها حالا کارگری شدن کومه له فقط نتیجه نقش افراد حاضر در جغرافیا بوده، کارگری شدن کومه له قرار است در مباحثات بعدی مثلاً به طرف من پرت شود. چه میگویند کومه له را ترک نمیکنید کارگری شده! اگر دست من بود که شش سال زودتر کارگری میشد. کنگره بعد از کنگره، پلنوم بعد از پلنوم در این تشکیلات من در مورد نابوری به قدرت کارگر بحث کردم. یادمان رفته؟ نوارش که هست. از تشکیلات خودتان پرسید که چه کسی و چه جوری بحث علیه نظامیگری، علیه یوبولیس، علیه اعتقاد آن به کارگر، علیه اعتقاد آن به قدرت کارگر که تازه در این تشکیلات جا افتاده بحث کرده، که شما بگویند جز بدیهیات است. کی جزء بدیهیات بود؟ چه جوری جزء بدیهیات شد؟ شما طلایی به دنیا آمدید طلایی فعالیت کردید؟ هیچ تغییری نپذیرفتید؟ کی تغییرتان داده؟ حالا موقع خلع ید کردن از من است؟ بکنید. اما نمیتوانید. بحث امروز من ادامه همان بحث است. میخواهید حجم افتخارات تشکیلات من را به عنوان جواب بحث خودم جلوی بگذارید؟ نمیتوانید. هیچ جغرافیایی نمیتواند روی پروسه های متقابلی که در آن هست را سرپوش بگذارد. در آن جغرافیا اتفاق افتاده ولی با دعوا و جنگ و مبارزه سیاسی و کار متنوع فکری. کسی یک موقعی این طرف بوده و یکی آنطرف. این خط که "کسانی که مخالف کارگری شدن کومه له بودند و کسانی که این عظمت را نمیدیدند، رفتند خارج کشور"، ممکن است امروز دو نفر دیگر را هم تشویق کند که عضویتشان را بس ندهند. اما این جواب تاریخ کمونیسم در کردستان ایران نمیشود. این عقب مانده است این استدلال عقب مانده و غیر سیاسی است برادر من!

شما رفقای رزمنده و خونین ما! آقایان محترمی هستید؟ جکار کنم که جای گلوله به تن من نیست. ممکن بود باشد. وقتی که بمب انداختند من هم که آنجا بودم. موقعی که بمب انداختند داشتم چه میگفتم؟ قطعهنامه های کنگره شش راجع به کارگر بعد از انداختن بمب نوشته شده. حداقل یکی از آنها شما نمیدانستید به تشکیلاتتان چه بگویند. بی قرب کردن مبارزه یک خط، یک دیدگاه، یک سیاست، یک مبارزه اجتماعی در جامعه ایران که در سرنوشت کومه له نقش داشته، من همیشه میدانستم این خط یک موقعی بیرون میزند، در تنگنا بیرون میزند، در تند پیچ بیرون میزند، و امروز هم بیرون زد اما فکر نمیکنم سید ابراهیم آن کسی باشد که اینرا نمایندگی کند.

من از کمیته مرکزی کومه له عیبجویی نمیکنم. اما اگر کسی با بحثهایی که من امروز میکنم مایوس میشود، در همان نوشته ام گفته ام، خطی است که جایز است و باید مایوس بشود. این نگرش به کومه له، این نگرش به کمونیسم در ایران مایوس شده. در روسیه اش هم مایوس شده. در کنگره سه گفتیم اوضاع بسته و منقبض میشود پس فکری به حال خودتان بکنید! من مایوس نیستم هزار و یک حرف دارم. الان هم در حرفی که میزنم شش رهنمود عملی هست. یکسال پیش در کنگره شش حتی میگویم تفنگ را کجا بگذارید. الان هم که دارم میگویم بحث کمونیسم کارگری پیش نرفته و باید در حزب کمونیست پیش برود باز هم در همان سند میگویم که ایکس را کجا بگذار، وای را کجا بگذار، چه چیزی را تشکیل دهید. پشت بحثهایی که به ما نمی چسبند نروید.

من این را میفهمم که به روحیه بالای تشکیلات تان احتیاج دارید، همه بورژواها همیشه به این مسئله برای کشاندن کشور هایشان در جنگ احتیاج داشتند و همیشه رفتند سر افتخارات ملی. به نظر من در مبارزه کمونیستی این مجاز نیست. حقیقت راجع به پدیده را باید گفت. اگر امروز کسی چیزی هایی که من در تمام این ده سال نوشتم و گفتم را کنار هم بگذارد ببیند که کسی زیر هیچ پراتیکی نمیزند. بلکه زیر کسانی را میزند و زیر نگرشهایی را میزند که میخواهند آن پراتیک را انجام ندهند. نگرشهایی که از هر طرف آنرا میندازید زمین مثل

گرچه مرتضی علی با چهار تا پای محدود نگری خودش پایین می افتد و حاضر نیست آن قدرت را ببیند. حالا دیگر اول ماه مه و کوره یز خانه های سندنج شده جزء فاکتهای این جریان و علیه کسانی شده که از سه سال پیش میگفتند نیروی واقعی خود را آنجا (طبقه کارگر) سازمان بدهید. میگویند آنها شعار آزادی برابری حکومت کارگری دادند، چه کسی گفت این شعار را بدهند؟ قبل از آنکه باید شعار زنده باد جنبش انقلابی خلق کرد را میدادند. نفس شعار دادن مسئله شما است خوب شاید کار کس دیگری بوده. اما در این مراسمها چه گفتند، فردا چه چیزی را سر کار می آورند؟ در مورد آتش بس یکجانبه در جنگ با حزب دمکرات. من در جلسه تصمیم گیری آن بودم، پیشنهاد دهنده اش هم من بودم. دو روز قبل از آن به طور غیر رسمی گفتم که وقتش رسیده و مسئله از طریق نظامی حل میشود. خوب یکی به جنگ می رود و یکی به جنگ نمی رود. راستش من نمیدانم چه کسی در آن جنگها با من شرکت کرده اما فخر فروشی به خاطر جنگ با دمکرات به همان کسانی که اینکار را ممکن کردند، در ممکن کردن آن شرکت کردند، به نظر من یک موضع عقب مانده است. این نمی چسبد، جواب سیاسی را سیاسی بدهید. بسیج عاطفی، بسیج اخلاقی جواب بحث سیاسی را نمیدهد. من تغییرات مشخصی را میخواهم و برای آن هم مبارزه میکنم. از جمله اینکه بفهمم در کردستان سر و کار کی با کارگراست. و روی او تاثیر میگذارد. چه حوزه ای را میخواهد تشکیل بدهد. چرا نمیگویند؟ میخواهید چه تشکیلات توده ای را تشکیل بدهید چرا نمیگویند؟ کومه له عظیم است، ولی شما جوابی ندارید دیگر. کومه له عظیم است. ولی شما جواب این را ندارید که حوزه منفصل باشد یا متصل، هرمی باشد یا نباشد. کومه له عظیم است. ولی شما جواب اینرا ندارید که در محافل چه چیزی را بخوانند. آژیتاسیون علیه مبارزه سیاسی؟! به نظر من تاریخ همین ده ساله جواب داده است که نمیشود. آژیتاسیون اخلاقی علیه مبارزه سیاسی نمیشود. من قصد ندارم در این باغ بروم. و در این باغ هم نمیروم. اما از خودم دفاع میکنم.

به بحث حقوق ویژه (کومه له) برگردیم و اینکه رفیق نادر (منصور حکمت) لطفا برگرد و..... به امان خدا ول کرد. من که از کردستان برگشتم منتظر بودم رفیق ابراهیم بالاخره بیاید و با هم کار کنیم. دو دفعه به رفیق نامه دادم (من پرونده های نامه هایم را در کلاسوری نگاه میدارم میتوانیم برویم و مرور کنیم)، نامه نوشتم که رفیق سید ابراهیم چکار کنیم، تو چکار میکنی من چکار میکنم. این مکاتبات با خوش بینی ادامه داشت. اتفاقی که می افتد، ظاهرا رفیق نادر ول کرده و در واقع رفیق سید ابراهیم ول کرده، این است که ختم جنگ (جنگ ایران و عراق) میشود. ختم جنگ می شود و کمیته مرکزی که عنصر فکری اصلیش ظاهرا نادر است، چون ظاهرا در این قضیه رای بقیه رای صغرا است، یک قطعنامه ای میدهد که برای کسی که داخل است به نظر میرسد علیه جغرافیاست، علیه فلان است، علیه آن عظمت است. با اینکه میدانند در همان جلسه نمونه در مورد انحرافهایی که گفتیم نشود موجود است، جواب من را میدهد چرا از انحرافات حرف میزنن. این نوشته منتشر میشود، به روی خوشان نمی آورند، مکاتبه که قطع می شود و بسته بندی شروع میشود. بالاخره هر ملتی حتی ملت آمریکا موقع جنگ دوم جهانی آدمها را به خان و دوست تقسیم میکند. مکاتبه که قطع میشود هیچ بسته بندی شروع نمیشود. نادر هم جزء آنهاست است که امروز تسلیم طلب اند، و رفیق عمر (ابلیخان، زاد) به من بگوید تضمین شما برای اینکه به نسبت مبارزه مسلحانه تسلیم طلب نیستید چیست؟ یک نفر از خود رفقا جوابی به او نمیدهد که تضمین ایشان این است که در کنگره به شخص شما حالی کرد که سند نظامی شما این است. شما تضمینت چیست؟ بسته بندی شروع می شود و خارج و داخل هم میشود. نمیدانم چرا! اگر من در خارج گفتم کار خارج بی ارزش است نمیدانم چرا جزء خارج و در این تقسیم بندی در کمپ داخل نیفتادم! بایکوت سیاسی میشود، چکار کنیم بی اطلاع اید، سطحی هستید. تا دیروز نه سطحی و نه بی اطلاع اید. چون جنگ است و کسی بعد از ختم جنگ موضعی گرفته که با حفظ وضع موجود به همان شکلی که هست، و با بالا بردن روحیه، آنهم به زعم این رفقا، چون همیشه ما با لشکر طرفیم نه انسانهای سیاسی که روحیه شان را از سیاست میگیرند، نمیخواند، آقا دسته بندی شده در دسته تسلیم طلبها! و الان دیگه حرفهای ضاله میزند و مخرب است و غیره. این عاقبت بحثهای کنگره است نه تجدید نظر من. من که دارم حرفم را میزنم هنوز هم دارم راجع به آنها مینویسم. چه کسی جا زده؟ آیا آن کسی جا زده که بعد از ختم جنگ ایران و عراق، با تمام بحثها و دسته بندی ها و جناح بندیهای خودش، با زبان خودش گفت من زندگی خودم را در این چارچوب تعریف خواهم کرد؟ حق دارید، کسی که همان روز قبل از کنگره شش بر میگردد این دسته بندی را میکند. اینطور است؟ کی جا زده؟ من که همچنان سعی میکنم رفقای آنجا (اردوگاه) اینطور فکر کنند یا کسی که قید بنده را زده، دسته بندی اش را کرده و ایستاده جناحهای حزبی درست کرده؟

کی به نکات ریز بند کرده؟ هیچ کس، من شخصا نکردم. این تنوری دانی است که زیر انتقادها بزند، اینکه فلانی به نکات ریز بند کرده. از قدیم میگفتند، نادر الان به ک.ش (کمیته شهرها) بند کرده، نادر الان به فلان بند کرده، ظاهرا نادر الان به کومه له بند کرده. این تنوری جوابگوی این دوره نیست. من در کنگره سوم تبیین خودم را از اوضاع کمونیست در سطح جهانی گفتم. دوره آن جنبشها و آن دیدگاهها و آن نوع از سازمان نگه داری ها گذشته است. یا یک کمونیسم اینطوری از همین الان میشود ساخت و قوی هم ساخت یا نمیتوانید بسازید. حالا شما که نمیتوانید بسازید چرا یقه من را گرفتید؟ من که میگویم این کمونیسم را میشود ساخت. شما نمیخواهید بیابید. مدام چیزهای را زنده میکنید که من فکر میکردم سال پنجاه و هفت از آنها عبور کرده ایم.

فکر نمیکنم لحظه ای رسیده باشد که در حزب کمونیست بخواهیم افتخارات را تقسیم کنیم و سهم هر کس را معلوم کنیم. همانطور که گفتم به تک تک کسانی که در این مبارزه بودند احترام میگذارم. اما احترام میگذارم به تک تک انتقاداتی که کردیم تا توانستیم این آدمها باشیم. بحث کمونیسم کارگری جدی است رفقای عزیز، جدی است! اگر فشار اخلاقی من را در مقابل بیکار و رزمندگان از میدان به در میکرد، من را در مقابل رفیق خودم در حزب کمونیست هم از میدان به در خواهد کرد. ولی آنوقت از میدان به در نکرد و امروز هم نمیکند. نمیدانم ممکن است در حزب جناح ترسو ها و نترسها ممکن است در رابطه با مبارزان وجود داشته باشد، اما اگر جناح ترسو ها و نترسها در رابطه با مبارزه سیاسی وجود داشته باشد من جزء نترس های آن هستم. حرفهایم را میزنم و منتظر عواقب آن هم هستم. همیشه یک کاری هم میکنم که راه به پیش وجود داشته باشد. اگر کسی نمیتواند با فردای کمونیسم ایران، با فردای کومه له دم ساز شود، اگر کسی فکر میکند کارش این است که کومه له را با روحیه نگاه دارد تا جنبش کارگری، که حتما بدون تماس ما نمیتوانست اعتصاب کند، به دانش برسد (البته این میتواند اتفاق بیافتد اینکه صبر کرد شاید جنبش کارگری کاری بکند و دوباره شرایط دست ما بیافتد و من میدانم با توجه به این جو و فضای امروز در حزب کمونیست آن موقع جواب به این مسئله چه خواهد بود) اگر کسی به فکر این نوع صبر کردن است این خط سیاسی عاقبت ندارد. آن خط سیاسی عاقبت دارد که امروز به کومه له بگوید کومه له کارگرا، آنها را سازمان بدهد و عضو کند، آنها را به تشکیلات بیاورد، آینده خودش را داخل خاک ایران جستجو کند. اردوگاه را اول به جای کومه له جا نزنند و افتخارات کومه له را بعنوان افتخارات اردوگاه جا نزنند. کسی که در اردوگاه است مثل من عضو حزب کمونیست است هر جا گفتند رفته است و هر فعالیت سیاسی را بر عهده اش میگذارند انجام میدهد. خطرات مبارزه خونین با کومه له شروع نمیشود، خطر امنیتی و ریسک جانی با کومه له شروع نمیشود. خود من از یک ریسک جانی دیگر فرار کردم آمدم خدمت رفقا، یک سال بعد از اینکه پلیس بالای سرم بود. بنابراین جای این بحث ها نباید در حزب ما باشد، این بحثها بحث آژیتاسیون عاطفی است، ممکن است برای از میدان به در کردن یک ملا، از میدان به در کردن روشنفکری که دلش با این کار نیست خوب باشد اما برای از میدان به در کردن من یکی خوب نیست. در مورد حقوق ویژه اولاً اینجا بحث سر لغو حقوق ویژه نبود، بر سر پذیرش شرط عضویت در حزب کمونیست ایران بود، نمیدانم چرا باید کارگرهای زیادی که هم خط ما هستند عضو حزب کمونیست ایران نباشند. وقتی میگویند حقوق ویژه باشد، اما من نمی پذیرم و آنرا قبول ندارم، اما میخواهم کار کنم نمیفهمم چرا نباید عضو حزب ما باشند. ثانیاً اگر بحث حقوق ویژه را من خوب گفته ام و همه را خوب قانع کرده ام، قاعدتاً باید یک بخش آنرا هم خوب فهمیده باشند. بحث وجود بقایای گرایشهای دیگر در جامعه و غیره است. اگر بحث حقوق ویژه را مطرح نمیکردید حزب کمونیست تشکیل نمی شد. تبیین تاریخی همه ما از تشکیل حزب یک تبیین نیست. اما حزب کمونیست تشکیل شد پنج سال پراستیک مشترک را زنده داشت من نگاه میکنم ببینم آن کسی که این مسئله اش است خودش چگونه رای میدهد. برای انحراف ناسیونالیستی یا فشار ناسیونالیستی کاسه داغتر از آش نیست. آن موقعی که وجود داشت خودم گفتم آوانس میدهم. اصل پرنسپیی از آن نساختم که گویا حزب یکپارچه غلط است. گفتم به علت وجود فشار ناسیونالیستی که به ما می آید این کار را میکنیم و بارها از آن دفاع کردم. گفتم کسی که این حقوق (حقوق ویژه کومه له) را در این مقطع رد میکند، نمی بیند واقعیت چیست. ما با این حقوق ویژه توانستیم حزب دمکرات کردستان را بزنیم، با این حقوق ویژه توانستیم در منطقه باقی بمانیم، با این حقوق ویژه نه با استفاده از آن بلکه با گذاشتن آن جلو در، توانستیم هزار و یک توطئه ناسیونالیستی در مملکت را علیه خود خنثی کنیم. اما وقتی که عضو همان حزب، عضو همان تشکیلات پر افتخار میگویند قبول این حقوق ویژه پذیرش شرط عضویت رسمی نباشد من که کاسه داغتر از آش نیستم. شاید همه اعضا بخواهند این شرط را بردارند من که اصلاً مشکلم از اول عین این مضمون نبوده نباید کاسه داغتر از آش شوم. عضو حزب است و رای اش را میدهد. اگر آن موقع همه کمیته مرکزی کومه له فکر میکردند که حقوق ویژه را لازم نداریم و میتوانیم جواب ناسیونالیسم را در آن مملکت و از موضع بالای بالا بدهیم من میگفتم حزب کمونیست عجب پیشرفتی کرده. امروز یک کارگر کرد در دست این حزب چنان پرورش پیدا کرده که رهبرش که آن دوره آن استدلال را میپذیرفت و برای زدن حزب دمکرات آنرا لازم داشت، امروز حزب دمکرات را زده. جریان را هم زده و نفس انترناسیونالیسم ایدئولوژی مسلط در کردستان شده است (راستش من میگویم اینطور هست امروز). بگویند من چه هستم؟ من در حزب نماینده حقوق ویژه ام؟ چون در شرایطی در حزب از مسئولیت سیاسی این مسئله دفاع کرده ام دیگر نماینده حقوق ویژه ام؟ و باز هر موقعی که به این حقوق ویژه رای ندهند سندی است بر ترک صحنه از طرف رفیق نادر؟ اینطور نیست. من از همین حالا به حقوق ویژه رای ممتنع میدهم به خاطر اینکه تناسب قوا در کردستان دیگر مانند سابق نیست. اگر بخش کردستان تشکیلات ما حقوق ویژه را بخواهد آنرا بگیرد و اگر نخواهد نمیگردد. رای بدهند این حق را میگیرد و اگر رای ندهند آنرا نمیگیرد. خودم مدافع و استدلال کننده حقوق ویژه نیستم. هر چند الان

میفهمم، هنوز لازم است. من از اول هم میگفتم بالاخره رهبران جنبش توده ای که در حزب ما هستند و همه از اجتماعی شدن آن (حزب) حرف میزنیم، اگر توانست جلو حزب دمکرات سرش را بالا بگیرد بگوید حرف زیادی نزن طبقه کارگر یک ملت جهانی است، این حقوق ویژه را کنار گذاشته بود. بودن این حق ویژه در حزب ما شاخصی است در ناتوانی و نداشتن تناسب قوای واقعی در این جهان. خلاصه حرف من این است که اگر این خطوطی است که سید ابراهیم یا کلا بحث برسر مباحثات امروز کمونیسیم کارگری دارد (در این دعوا کمیته مرکزی کومه له با کمیته مرکزی را اصلا به بحث من مربوط نیستند. سید ابراهیم مثالها را از من می آورد و دعواش را با یکی دیگر میکند) اگر این خطی است که قرار است در مقابل این بحثها بایستد به نظر من این تنزل را میرساند. اگر کسی نگران روحیه بچه های آنجا (اردوگاه) است، از آنها بپرسد که امروز روحیه شان چی حس کرده، افتخارت به گذشته خودشان یا تعلقشان به یک طبقه اجتماعی زنده و فعال؟ اگر کسی نگران کادرهای کومه له است از آنها بپرسد چرا کادرهای کومه له و رهبری کومه له یکی یکی اینطوری شدند، آیابه خاطر مناسبات داخلی شان و بی افقی سیاسی که در مقاطعی دچارش شده یا بدلیل اینکه کسی آمده و گفته یک کمپین اساسی اجتماعی در مقابل ماست و خیلی کار هست که بکنیم، و اینکه ما در این ماجرا آدمهای برحق هستیم. من در جلسه ام گفتم (که سید ابراهیم که نه نوار آنرا گوش داده احتمالا در جلسه اول سمینار کمونیست کارگری که شاید نوارش رو گوش داده گفتم) که تکامل کمونیسم ایران در دامن جریانی به نام حزب کمونیست ایران افتاده است. این تکامل با من بمیرم و تو بمیری، تو پ و تشر، موانع اخلاقی متوقف نمیشود. نمیدانم ممکن است شما درست بگویند و شما درست از آب دربیاید ولی بالاخره راهش این نیست. بحث سیاسی و مسئله سیاسی جواب سیاسی میخواهد. تنزل دادن حرفهای کسانی که خیلی مشخص در طول سالها بحث کرده اند و وقتی که میخواهد معنی مشخص آنرا برشمارند جواب دادن که این بحثها فشار ایدئولوژیکی سیاسی است، کسانی که برای پیشرفتن کارهای عملی که قبلا قطعنامه اش را خدمتشان دادیم و آنها آنرا صادر کردند، نسبت دادن یک سری بحثهای کلی راجع به کارگر را باید دوست داشت جواب مسئله ما نشد. اینها جواب نیست اینها میتواند سه ماه بسیج کند، من قبول دارم سه یا چهار ماه میتواند بسیج کند، حتی در بافت موجود حزب ما میتواند اکثریت را پشت خود ببرد. هیچ چیز بهتر از این نیست که به آدمها بگویند تو چقدر عالی هستی، اما این تعریف کردنها عوامفریبی است. من عضو یک حزبم و میخواهم عضو حزبم روحیه اش را از همان انقلاب و مبارزه ای بگیرد که من میگیرم، دلیلی نمیبینم نتواند اینطور باشد. از زمانیکه در کنگره سوم کومه له گفتم، مثل بقیه کسانی که میگفتند، که پیشمرگ کومه له کمونیست است و نیروی پیشمرگ سازمان دمکراتیک نیست، به این اعتقاد داشتم تا به امروز. که رفیق من کمونیست است. شما او را دست کم میگیرید، فکر میکنید اگر به او بگویند که افتخارت امروزمان هنوز به نسبت کاری که باید بکنیم هیچ نیست، اسلحه اش را زمین میگذارد. خیر تاریخ نشان داده با این حرفها اسلحه نگاه داشته نمیشود. ...

بنابراین به نظرم اگر قرار بر نوشتن دو نوع تاریخ کومه له است من حاضرم بنویسم، سید ابراهیم هم تاریخ خودش را از کمونیسم ایران، کومه له امروز، از عظمت من هم تاریخ خودم از کومه له و عظمت آن مینویسم. آنوقت طبقه کارگر تعیین میکند کدام تاریخ واقعی است.

نوبت سوم

لازم است چهار چوب کلی که در بحث ها از آن حرکت میکنم را دوباره بگویم. بحث کمونیسم کارگری و مسائلی که مطرح شده یک عده ای را ناراحت کرده است و یک عده ای را خوشحال، عده ای را مایوس کرده و عده ای را تشویق کرده است. این بحث، بحثی راجع به کومه له نیست، بحثی راجع به حزب کمونیست ایران هم نیست، اینها موضوعاتی اند که این مبحث روی آنها دست میگذارد. این بحث همانقدر راجع به حزب کمونیست فرانسه است که راجع به کمونیست ایران و راجع به کمونیسم است، دوره بندیهایش را از کومه له نگرفته، بخصوص از هوایمهای که بالا اردوگاه کومه له رد میشوند، نگرفته است. دوره بندها را حتی به تنهایی از روسیه هم نگرفته. حتی قبل از قضیه گورباچف تجربه خود روسیه و برژنف هم این را نشان میدهد که کمونیسم نمیتواند این باشد. این کمونیسم نمیتواند این باشد. بنا نیست برای ما به یک تبیین اخلاقی تبدیل شود که گویا ما خیلی آدم های خوبی هستیم، به دین مان همانطوری که پیغمبرش گفته اعتقاد داریم و تفاوت مان با بقیه این است، یک تبیین عملی دارد. یعنی کمونیسم این جنبش نیست. جنبش پرو سویی یا جنبش ساندنیستی یا جنبش چپ ایرانی یا جنبش .... این (کمونیسم) نیست. کمونیست یک جنبش دیگر است، جنبش کارگری است. و بسیاری درکهای اساسی کمونیسم در این لایه هست که باید بیرون بیاوروی و نشان بدهی چه کمونیست هست و چه نیست. خیلی ها در لایه ای چنین مبحثی افتخاراتشان را گم میکنند خیلی ها هویتشان را گم میکنند خیلی ها امید و افقشان را گم میکنند من در این شک ندارم که این بحثها افق عده ای را مخدوش میکنند. اگر نمیکرد تعجب داشت برای اینکه آنوقت باید پرسید چگونه است شما مسائلی را راجع به جنبش دیگری میگویند که بقیه هم به راحتی هضمش میکنند. این بحثها افق یک عده ای را مخدوش میکند و یاس هم در میان آنها بوجود می آورد. این مسئله قبلا در تهران اتفاق افتاده امروز میتواند در کردستان اتفاق بیفتد. در تهران پیکاری مریض شد چون افقی نداشت. به هر حال بحث کمونیسم کارگری و فشاری که با آن مطرح میشود و ما داریم مطرح میکنیم از لغزش یا این اختلاف نظر یا اینکه یکی بر سر دیگری غر زده در نمی آید و حتی موضوع اصلی آنها هم این نیست. موضوع اصلی هیچکدام از بحثها این نیست. بحث پیدایش یک حزب کمونیست کارگری در ایران است، لااقل تا آنجائیکه عمر ما کفاف میدهد، من بحث پیدایش کمونیسم کارگری بعنوان یک امر بین المللی است. برای خیلی ها این بحثها خالی بندی است، برای من یکی نیست. تا اینجا هم در بحثها به این شکل پیش آمده ام و نوع دیگری هم نمیتوانم پیش بروم و به نظرم باید دنبال این سطح از مسئله بروم. این موانع و بحثهایی که تشکیلات حزب کمونیست ایران در مقابل این بحثها میگذارد و اتفاقا حالت روحی خودش را مدام به رخ ما میکشد که این بحثهای تو با من چه کرد، این بحثهای تو من را ارتقاء داد، این بحثهای تو روحیه ام را پایین آورد، این بحثهای تو روحیه ام را بالا برد، اکنون به یک سماع عرفانی دچار شدیم یا اکنون به یک یاس فلسفی دچار شدیم، کمترین تاثیری بر روندی که این بحث باید طی کند، ندارد. برای اینکه این روند جدایی از سنت جبهه ملی و حزب توده است، روند جدایی از چپ خرده بورژوازی است که باید طی شود. من که پای آن هستم. این بحث آدم خود را میخواهد، تنورسین خود را میخواهد، کادر خود را میخواهد. تز یا طرحی که از این بحث در بیاید، پلمیکی که از این بحث در بیاید اگر آدمی که بحث را آنطور که میباید نداشته باشد در عمل پیش نمیرود. اینکه طرحهای حزب، افق های حزب، اولویتهای حزب در طول دوران طولانی، همان موقعی که من و سید ابراهیم با هم بیخ گوش هم داشتیم قطعنامه مینوشتیم پیش نمیرفت، یک فاکت قدیمی حزب کمونیست است. اصلا در تحلیل این وضعیت است که این بحث دارد خودش را مطرح میکند. ناشی از سه ماه اخیر نیست، ناشی از دوره ای نیست که کسی بمباران شده، گردانی از دست رفته یا جنگی تمام شده است. این بحث قدیمی است که چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به عنوان رهبری خط کمونیستی در جامعه ابراز وجود نمیکند، چرا نمی نویسند، اگر این کمیته مرکزی حزب کمونیست در نشریه به سوی سوسیالیسم چهار تا مطلب داشت راجع به این حرف میزد که دنیا اینطور است و من اینطور میگویم، نشریه کمونیست آن اینطور بود، رادیوی آن بر از آژیتاسیون سوسیالیستی بود که من لازم نبود در موضع بدهکار اینجا جواب بدهم. بهر حال بحث من کومه له نیست. کومه له جزئی از یک جزء کلی تر از یک بحث است. بحث من در مورد چپ ایران است و کمپینی که مدتها است شروع شده و ده سال است من هم در آن شرکت دارم. اصلاحات ارضی مشخصه روشنی است، من در بحران چریک فدایی سهمی نداشتم، خودش به بحران افتاده. کسی دیگری آنرا به بحران انداخت، اصلا کسی برای آن تئوری هم نداده، کارگر به صحنه آمد همه اینها بیربط شدند. این قضیه ادامه دارد و نمیتوان در مقابل آن مقاومت کرد. ممکن است بگویند این روند این تاثیر فوری و مضر را برای من، برای این گوشه کارمن دارد، اگر این حرف را زیاد بزنی این تنگی که دست من است می افتد، خوب بذار بیافتد. اگر واقعا این تنگ اینطور است که باید بیافتد. من اعتقاد ندارم این تنگ اینطور است. من به این تنزل دادن عضو حزب کمونیست رضایت نمیدهم. عضو حزب کمونیست سیاسی است و با این حرفها در صحنه مانده است. چرا باید مدام او را در موضعی و برخورد بدسالارانه با او بکنیم؟ عضو حزب کمونیست تاب این سختی ها را آورده چون افقی در مقابلش است. نمیشود اینرا به اینکه از چه پروتئین میگیرد نسبت داد، به اینکه خلق کجاست نسبت داد، اینرا به هیچ کدام از اینها نمیشود نسبت داد. این عضو میداند چکار میخواهد بکند و کسی هم که نمیداند چکار میخواهد بکند قاطی جمعیت است و میبیند همه آدم ایستاده اند و فکر میکنند خوب من هم قاطی اینها هستم. در هر تند بچی کسانی که میداند یقه آنها را که میداند چکار میکنند و یکهو ول میکنند را میگیرند و میگویند نرو. تا این درجه از بحث راستش این کمپین علیه کومه له نیست، کومه له میتواند خودش را تطبیق بدهد یا ندهد. تفسیر من این است که اگر تطبیق بدهد خوب است و اگر ندهد بد است. این بحث صورت مسئله کمیته مرکزی حزب کمونیست است که طرح میدهد اما پیاده نمیشود، طرح میدهد اما کار نمیشود، ایده دارد اما راجع به آن نمی نویسند، کنگره دارد اما نمیخواهد در آن حرفی بزند. این صورت مسئله کمیته مرکزی حزب بوده و جواب اینکه "خودت یکن از من بر نمی آید"، "من کارگر بیسوادم"، "من یک مروجم"، "آخر من که فقط میتوانم دبیر خانه را اداره کنم" جواب همیشگی کمونیسم بی خط در ایران است. چرا روزی که داشتیم جواب بیکار و جواب فلانی را میدادیم همه میتوانستیم اما امروز اتفاقی مهمی رعد و برق در فضای سیاسی بوجود آمده و همه را فلج کرده؟ چرا؟ برای اینکه آندوره آن حرفها را میدانستید قبول داشتید مال خودتان بود اما امروز این حرفها مال خودتان نیست. من آدمها را به اینکه کجا بار آمده اند، چگونه زندگی میکنند، سقف بالای سرشان از چه جنسی است تنزل نمیدم. شرایط عینی یک واقعیت تعیین کننده آدمهاست، انعکاس ذهنی آنها راجع به این شرایط ذهنی یک واقعیت دیگر است. فاکت عینی را بالاخره با عدد و رقم به هر برنامه کامپیوتری بدهید کومه له را در مقابل شما ترسیم میکند، منحنی عضویتش را میکشد، استقامتش را میکشد، تلفاتش را میکشد. این فاکتها است. به این فاکتها چگونه نگاه میکنید؟ بیرون از ما نوع دیگری نگاه میکنند، خود ما یک استانداردی از نگاه کردن را به وجود می آوریم من هم الان دارم به جوری به این فاکتها نگاه میکنم. این افق است که نشان میدهد حقیقت این ماجرا کجاست، باید راجع به چه چیزی حرف زد. اگر طرح پیش نمیرود برای این است که آن افق فعال پراتیکی ندارد، ابراهیم میگوید "خودت رفتی نکردی" میگویم آن موقع تصور میکردم شما ایستاده اید که کارها را بکنید. بعد از شش ماه برمیگردم در چارچوب یک لیگ، در چارچوب یک جنبش، در چارچوب یک حرکت، می پرسم یعنی چه؟ چرا دوباره وضع اینطور شده. باید دلایل اینطور شدن را دوباره بررسی کنیم، چرا دوباره وضع اینطور شد. من هیچ وقت معتقد نیستم آدمها تصادفی کار میکنند، حرفشان لغزش کلام است، موضعشان الکی است. به نظر من آدمها تابع شرایط اند، تابع دیدشان

هستند، تابع فلسفه ای که از زندگی خودشان دارند، تابع موقعیت عینی که در آن هستند. من از گرایشها صحبت میکنم اگر بحث دیدن گرایشهای اجتماعی یعنی دیدن گرایش پشت انحراف فلانی تا ناحیه سندانج، پس باید دید گرایش اجتماعی پشت بحث های امروز من و شما هم چیست. نمیشود کار من و شما تصادفا سوء تفاهم باشد اما کس دیگری هر کاری کرد گرایش تسلیم طلبی یا ... است. من و شما هم حامل گرایش اجتماعی هستیم و انعکاس آن در کارهای مان است. اگر کسی به طور سیستماتیک یک کاری را نکند و یک بار این کار را بکند میگویند حواسش نبود. اما اگر به طور سیستماتیک به یک سمتی نرود، که کورش الان گفت به طور سیستماتیک به آن سمت نمیرویم. من باید برگردم ریشه ها را نگاه کنم برای اینکه فقط این ریشه ها هستند که میتوانند حرکتی سیستماتیک و ادامه دار را توضیح بدهند. اگر فقط یک روز از آسمان آب میریخت که کسی تنوری اکولوژی را نمیداد. زمانیکه شما هر چه هم فشار میگذارید باز یک واقعیت همانطور که سابقا اتفاق می افتاد دوباره اتفاق می افتد، شما دیگر باید پایه اش را پیدا کنید. خیلی از ما دوست نداریم پایه و اساس فکرایمان را بحث کنیم، نتیجتا از این نوع بحثها اجتناب کنیم، به بحث های دیگر پناه ببریم، تخطئه کنیم. هیچ ایرادی ندارد بالاخره تحلیل پایه ای مسائل آدم ها را از سوراخ بیرون میکشد. تحلیل اینکه این دیدگاههای انقلابیگری محدود به سازمانهای مترقی، سازمانهای که اصلاحات اساسی را در جامعه مطرح میکنند نه در کردستان نه در ایران، نه در دنیا کافی نیست، اینکه جنبش کارگری با آلترناتیو کارگری که چند دقیقه پیش گفتیم جواب است و اینکه حزب کمونیستی حزب سیاسی باید در آن واحد حزب آهنانی باشد که در آن جنبش خودشان را به حرکت در می آورند، کارگری که اعتراض میکند. خوب الان که اینطور نیستیم. من آنقدر ایده آلیستم که میگویم چرا در ظرف یک ماه گذشته و سه ماه گذشته بخش شهر کومه له و بخش کارگری آن بزرگتر از سازمان مسلح نیست؟ کسی میتواند چنین اتهامی به من بچسباند؟ نه! این انتقال را بدهیم آخر دیگر، به من نشان بدهند که این اتفاق دادر می افتد. بگویند رفتن پای مسئله، ببین اصلا در میان طبقه هستم، دارم خودم را با او (طبقه کارگر) معنی میکنم. من که نمیخواهم کسی را اذیت کنم. میخواهم ببینم دارد اتفاقی می افتد. اگر کسی میتواند نشان بدهد که این انتقال دارد اتفاق می افتد من این کلام را به علامت احترام و برای او بلند میکنم. اما این اتفاق نمی افتد، کسی هست که ادعا کند که این انتقال تاریخی چپ (روی کارگر افتادن) در کردستان دارد اتفاق می افتد؟ جوری که نه یک سال دیگر، دو سال دیگر وقتی کومه له را نگاه میکنیم کومه له اعتصابات، تحصن ها و شورا ها و سندیکاها باشد که نیروی مسلحش هم همان جاست و دقیقا با همین توان فعالیت میکند؟ من نمیبینم این حرکت را. اگر شما میبینید میتوانید بشینید من را مجاب کنید. اما بحث "بیا پیاده کن" بحث عقب مانده ای است. بحث این است که طرح تو است، گر خودت طرح را دادی خودت برو پیاده کن من اگر کار خودم را بکنم نمیشود. این استدلال همان استدلال قدیمی همان کمیته مرکزی است که گویا قرار است امروز علیه اش بسیج کنید. همان کمیته مرکزی خارج! "کمیته مرکزی خارج" این را میگوید و الان هم "کمیته مرکزی داخل" این را میگوید. سید ابراهیم عادتش است که در بحث رهبری حزب همیشه نماینده کومه له باشد. به عنوان رهبری حزب روی این فعالیتها نرفته است. من الان هم میگویم تا وقتی این بحثها آدمی را ندارد که بگوید درست است که تو گفتی، طرحش هم شاید هست، اما غصه نخور من میروم آنرا پیاده میکنم، مبارزه ما در سطح ایدئولوژیک است. مبارزه ما در سطح سیاسی است برای بوجود آوردن این آدمها که هر وقت کارش به مشکلی برخورد برنگردد و کسی را که ادعا میکند عمیقا با او همفکر است را بگیرد و محاکمه کند و بگوید که اصلا بحث بر سر تو و ندیدن این حقایق و افتخاراتی است که تو نمیبینی. به هر حال این نمیتواند نشانه هم خطی باشد. هم خط کارها و مشکلات را طور دیگری میبیند، میگوید درست است این کارهایی که من و تو میخواستیم پیش نرفته است و مشکلات این است. ببینید چه خبر است و..

این خط آدمهای هم فکراست. به هر حال صحبت من این است من اصلا در بحث کومه له خودم را طرف حساب نمیدانم. من دارم حرفهایم را میزنم، در این حزب میزنم اگر نگذارند اینجا حرف بزنم بیرون حزب آنها را میزنم، راجع به ایده هائی که من را پیش میبرد، طبقه کارگر را پیش میبرد و فکر میکنم حرف من نیست، حرف بیرون از ما است. حرف جامعه عینی که دارد اتفاق می افتد. اگر نگاه کنید این حرفی که الان من در این حزب میزنم نماینده شورای اسلامی در جلسه خودش میزند، به خاطر اینکه فشار کارگر رویش هست. این من نیستم که حزب کمونیست را به سازماندهی کارگر به عنوان کار اصلی آن فراخوان میدهم، این نماینده زرد تشکیلاتهای کارگری هم هست که جمهوری اسلامی را فراخوان میدهد که اگر این کار را نکنی صدتا حزب الله گری هم به دردت نمیخورد. یک فکری به حال این فشار اجتماعی بکن. من خودم را متعلق به این فشار میدانم، او خودش رو مقابل این فشار میداند، من به عنوان نماینده این فشار خودگمارده ام؟ باشد قبول است. هر کسی حق دارد هر لقبی به من بدهد، من خودگمارده نماینده این کارم. همه افتخارات دیگر فقط در این چارچوب معنی پیدا میکند، هیچ کس هم افتخار هیچ کس دیگری را کتمان نمیکند. اما قرار بوده هر افتخاری به عنوان نقش حلقه ایش در این پروسه افتخار باشد، هیچ کاری در خود افتخار آمیز نیست مگر اینکه بگوئیم به چه امر اجتماعی خدمت میکنم. این بحثهای من است.

نوبت چهارم:

من بحثهای محتوایی راجع به تشکیلات خارج را قبلا کرده ام. در این پلنوم میخواستیم راجع به اینکه اینکار را بکنیم صحبت کنیم. فکر میکنم خود این جلسه تا اینجا بهترین گواه این است که این کار را باید سریع انجام داد. ببینید اگر این بخش تشکیلات دارد آبروی حزب را میبرد. و اینکه این بخش تشکیلات چطور میتواند به ابزاری برای فشار آوردن به یک خط دیگر که خودش به همان اندازه از این قضیه ... تبدیل شود، تقاضای من این است که اگر واقعا به حال این بحث دل میسوزانید، این تشکیلات خارج را ببندید یک سازمان مثل حزب کمونیست درست کنید. این شهامت را داشته باشید .... من فقط بحثم این است. اگر الان مثل روز روشن است که نمیشود اینچنین استخوان لای زخمی را نگه داشت و همزمان با استحکام روی بحث های دیگری رفت که بینادی تر و اساسی تراند. راجع به شورای پناهندگان هم همین است. اگر هفت ماه وقت لازم است برای اینکه آدم یک هیتت موسس شورای پناهندگی را اعلام کند من هیچ امیدی به هیچ آینده ای ندارم. گزارش را که میخوانی متوجه میشوی با وجود اینکه "ساغ شده اند"، اصلا نشانه ای از اینکه دلشان با این سازمان است نمیبینید. نباید نگران اسم آن باشیم که از سازمان بهمن نیرومند کوچکتر است. قرار بود این حزب مایه افتخار رفقا باشد قرار بوده بگویند عضو حزب کمونیست اند و میخوانند پناهنده ها را سازمان بدهند و به این اعتبار بیایند و دور شما جمع شوند. اما سه ماه است که بحث میکنند که یک شخصیتی بیاید یا نه، نباید چه میشود. شخصیتی میخواهد بیاید میخواهد نیاید بالاخره من یک وظیفه ای برای خودم گذاشتم میخواهم پناهنده های ایرانی را از سوراخ بیرون بیاورم و دور یک پرچمی جمع کنم و اگر کسی عرضه اش را دارد و منفعتش ایجاب میکند برود کار را بکنند. عدم اعتماد به نفس، ابهام و روشنفکر گرای در خود بحث موج میزند. من بعنوان عضو کمیته سوال دارم راجع به ...، میخواهم بدانم چه اتفاقی قرار است صورت بگیرد تا بتوانم بگویم برو آنکار را بکنید یا اصلا مسئله را ببندید. من حتی نمیتوانم بگویم کمیته مرکزی را روی این طرح قانع کردم، من کمیته مرکزی را راضی کردم، روی احترامشان و روی اصرار من به این طرح رای دادند. راضی شدند به اینکه با وجود هزار و یک مشکلی که داریم اما حالا که شما اینقدر اصرار میکنید و در کمیته اجرایی میخواهید این طرح را پیاده کنید خوب طرح را اجرا کنید. من خودم الان به این موضع رسیدم که تا یک چیز دیگری را روی دست حزب نینداخته ایم و حزب را زیر بار آن خفه نکرده ایم طرح را ببندیم یا اگر میخواهیم سازمان را ایجاد کنیم به اندازه کافی در این پلنوم روشن باشد که میخواهیم آنرا درست کنیم. آن هم اگر چیزی روشن شود من ده بیست تا سوال از رفقای که میخوانند اینکار را پیش ببرند دارم. اگر در جواب به سوالها دوباره اینکه دلشان به این طرح نیست موج بزنند من شخصا رای مخالف میدهم.

نوبت پنجم

یک نکته ای که خیلی مهم است و من میخواستیم در مورد آن صحبت نکنم اما یکی از رفقا اشاره کرد. به نظرم تنها جایی که کار کارگری میشود کردستان نیست، ک.ش (کمیته شهرها) وجود دارد، اعضای حزب هم در شهرها پخش اند، شبکه های وجود دارند و فعالیت میکنند، رادیویی وجود دارد که به آنها خط میدهد، کمپین اول ماه مه را تعریف میکند، میخواستیم بگویم که این تصویر خیلی .... عکس العمل همان تشکیلات این سه ماهه خیلی بهتر از دوره قبل نسبت به فعالیتهای قبلی بوده. راستش اینکه این دستور در جلسات ما نیامد شاید علتش این باشد که رفیق شهلا دبیر اجرایی ک.ش خودش رسما با رفیق رحمان (سپهری) دنبال تدارک آمدن رفقا بحث کرده اند تا جایی که من فهمیدم. اما نکات دیگری در نامه تان هست که اتفاقا میشود به پای غفلت ما گذاشت اینکه چه تیتراهای اینجا بحث بشود یا خود ک.ش چه کارهایی انجام بدهد شاید به این خاطر خیلی نزدیک حس نمیکردیم سمینارها.... و جلسه بگذاریم که چه تیتراهای بحث بشود و خودم چکار میکنیم اما بعد از پلنوم حتما روشن میکنیم.

جلسه روز دوم پلنوم - 14 خرداد 1368

مبحث بررسی قرار و قطعنامه های پیشنهادی به پلنوم

قرار در مورد فعالیت کومه له در شهرها ( در بخش اول گفته شده که پیشنهاد دهنده قرار منصور حکمت است)

من در موافقت با قرار صحبت میکنم. اینکه قرار از فعالیت کومه له به طور کلی حرف نزده بلکه از فعالیت کومه له در این زمینه یعنی در زمینه فعالیت شهر حرف زده و اینکه این فعالیت با اولویتهای متکی به حزب و مصوبات کنگره شش ناسازگاز است، به نظر من این ناسازگاری را می شود خیلی ساده در این نشان داد که کمیته مرکزی کومه له هنوز هیچ

مرجع عالی برای اینکار ندارد، کارهای کمیته مرکزی، راجع به این مسئله، بر طبق گزارشات و نوشته های که در اسناد پلنوم هست تصادفی و فردی است. تکلیف خیلی از عناصر فعال این عرصه و نقشی که باید بازی کند نامعلوم است، از طرف خود کمیته مرکزی کومه له نشریه حزبی که بتواند سازمانده این عرصه از فعالیت باشد دست گرفته نشده و بهای لازم به آن داده نشده است. خیلی از نکات هست که میتوان لیست کرد. حتی مسئله واقعی این است که در بخش دوم، که گویا مسئله فقط یک موضع است، این قرار دقیقاً میگوید فعالیت کومه له از چه ناسازگار است. قرار میگوید باید روی جوانب سیاسی این وجه از فعالیت و آرایش تشکیلاتی متناسب با آن بحث کنیم و آنرا روشن کنیم. یعنی حتی این هم روشن نیست. به نظر من اگر همه اینها روشن نیست، وقتی از آرایش تشکیلاتی صحبت میکنم منظور فقط آرایش درون تشکیلاتی نیست بلکه آرایش تشکیلاتی است که فعالیت ما در شهرها باید به خودش بپذیرد، و این هم معلوم نیست. قرار خیلی مشخص است که دیگر نگوییم کنکرت حرف بزنیم، بگوییم لطفاً وقت بدهید که کنکرت حرف بزنیم، امکان بدهید که کنکرت راجع به این مسئله حرف بزنیم، لا به لای چندین سمینار نظامی یک هفته هم خود کمیته مرکزی کومه له فراخوان سمینار شهر بدهد و کله گنده های این تشکیلات راجع به این حرف بزنند. بالاخره معلوم شود ما میخواهیم اتحادیه بسازیم یا شورا، کدام صنف، کجا، از کجا شروع میکنیم، همین الان چقدر نفوذ داریم، چه کسانی را میشناسیم، قصدمان در سازمان پایه در شهرها چیست، نحوه تلفیق آن با کار توده ای چیست، در مورد قانونی چه فکر میکنیم و میخواهیم چه بسازیم، و همه اینها را مشخص بگوییم. این ها هنوز معلوم نیست. من میگویم روش فعالیت کسی که بعد از کنگره شش هنوز این نکات از کارش معلوم نباشد و هنوز هم معتقد نباشد که باید این کار را کرد، هنوز هم خودش دست روی این کار نگذاشته است، با این مصوبات ناسازگار است. به نظر من این بیان واقعی است. پیشنهادی که بعد از آن در قرار آمده، پیشنهاد خیلی ملموس و کنکرتی است. جنبه تنبیهی یا جنبه انتقادی ندارد میگوید این چیزهایی که میگویند معلوم نیست را معلوم کنید و اینکار را فقط از کمیته مرکزی کومه له نمیخواهد از کمیته اجرایی حزب هم میخواهد.

بحث در مورد قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد نحوه گزارشدهی:

... پلنوم عالی ترین مرجع است و قاعدتاً باید هر اطلاعاتی را داشته باشد. اما یک سری از اطلاعات را لازم نیست هر عضو کمیته مرکزی برای کار خود داشته باشد و این اطلاعات جنبه امنیتی پیدا میکند، ترکیب کمیته مرکزی هم خیلی متغیر است، تشکیلات ما هم تشکیلات راز داری نیست. نکته ای که ما اینجا گفتیم این است که هم نقش عالی پلنوم محفوظ باشد هم بيمورد این اطلاعات در تشکیلات پخش نشود. بحث ما این است که اگر پلنوم خواست، بداند واقعا در تشکیلات شهرها در ایران و در تمام شهرها شامل کردستان تا آنجایی که به ما، حوزه کمیته شهرها، مربوط میشود، چه اتفاقی می افتد. اصل بر این باشد که اگر پلنوم بخواهد همه اطلاعات دقیق را بداند خودش میگوید، یا ترتیبی برای چک کردن این اطلاعات و تحقیق کردن راجع به آن و بازرسی کردن از آن اطلاعات خودش میگوید، اصل بر این نیست هر عضو کمیته مرکزی در هر پلنوم با گزارشی مواجه میشود که جزئیات تشکیلات شهر، اینکه چه کسی را از مراکز کارخانه ای عضو گرفته ایم و غیره رو به او میگوید، اگر بخواهد این اطلاعات را بداند میتواند بگوید که من عنوان عضو پلنوم میخواهم بدانم، رای میگیریم اگر اکثریت پلنوم گفت نه لازم نیست اینجا بحث شود میتواند بحث نشود. این مشکل را ما در مواردی داشتیم ضربه ها میخوریم، امنیت را ضعیف میگیریم، در کارخانه ای... برای مثال این مشکل را خیلی وقت پیش در مورد یک ضربه پلیسی که خوردیم داشتیم. حدود و ثغور اینکه اطلاعات و اینکه چه کسی اطلاعات را به چه کسی میدهد را دانست. مسئله از اینجا شروع میشود که تشکیلات ما و کمیته مرکزی اش راز دار نیست. مثلاً ما (کمیته شهرها) الان به خاطر اینکه این اتفاق نیفتد اصلاً در گزارشها نمی نویسیم درچه کارخانه هانی حضور داریم، مجبوریم ننویسیم. ما (کمیته شهرها) میخواهیم گزارش اینکه در این کارخانه معین حضور داریم را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم. کنگره بعد از کنگره آدمها می آیند و میگویند بالاخره نفهمیدیم ما در شهر چکار میکنیم، ما میتوانیم در جواب بگوییم اطلاعات مربوط به اینکه ما داریم چکار میکنیم در یک پوشه است خدمت کمیته اجرایی، بازرس بفرستید، هر کسی را میخواهید بفرستید اما بالاخره یک ترتیبی بدهید که این فشار را نیاورید. اینجا ما هستیم، این افراد را داریم، فلان کمیته تشکیلات را داریم دارند که کار میکنند. به طور کلی از گزارش حذف میکنیم و به طور شفاهی در اختیار کمیته اجرایی میذاریم. تا حالا اینطور بوده خودم در کمیته اجرایی بودم بارها جملاتی را از گزارش ک.ش (کمیته شهرها) حذف کرده ام فکر کنم کومه له هم حتی یک مقدار در گزارشهایی که به کمیته مرکزی میدهد این دلواپسی را دارد. اینکه مثلاً این حرف را نمیشود همینطور زد، اگر (کمیته مرکزی) بخواهند بدانند به آنها میگویند، اما همینطور در دسترس نمیگذارم. در نتیجه این نوع گزارشدهی هیچ حساب و کتابی ندارد. آدم یا به کمیته اجرایی میگوید یا به قدیمی کارهای حزب، این.....هم نیست.. ما میخواهیم اتفاقاً این اطلاعات را بنویسیم، کتبی به کمیته اجرایی که برای کار خود به آن احتیاج دارد بدهیم تا کمیته اجرایی بداند چگونه است، بداند فضای فعالیتی حزب چیست. اینکه هر عضو کمیته مرکزی حزب میخواهد این اطلاعات را بداند، یک عده قضاوت کنند که آیا شما این را برای کنجکاو می خواهید بدانید یا اینکه واقعا به خاطر کارتان به این اطلاعات احتیاج دارید، و پلنوم تشخیص بدهد به چه ترتیبی گزارش، صحت و سقم گزارش کمیته ای که فعالیت مخفی و فعالیت امنیتی حساس دارد را چک میکنند. در حال حاضر ما هرچه بگوییم می آید اینجا (پلنوم) و کسی حرفی نمیزند شاید دقیقاً به همین دلیل است. اما بحث من اینجا این است که گزارش را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم و اگر کمیته مرکزی میخواهد مطمئن باشد که حرفهای این کمیته شهر در مورد تشکیلات و شبکه ها و نوع فعالیتهاش درست است، دقیق است، میتواند به گزارش رجوع کند اما با یک ترتیبی که باید در این جلسه پلنوم معلوم شود. به هر کسی که از در وارد شود این اطلاعات را نمیدهیم، بحث من اینجا این است، هر عضو کمیته مرکزی به اعتبار پست خود نمیتواند به این اطلاعات دسترسی پیدا کند، باید به پلنوم بیاید و از این کانال اقدام کند.

نوبت دوم در روز دوم جلسه

در این بحث پس از تصویب یک اصلاحیه به قرار:

خود نوشته ایرادهای دارد. یکی اینکه مسلم است اسناد ک.ش (کمیته شهرها) متنوع است و دسترسی عمومی به خیلی از آنها نیست. اگر مشخص بنویسید مطالعه اطلاعات امنیتی مربوط به تشکیلات شهر، آن وقت خود آدم متوجه میشود که یعنی چه؟ یک عضو ک.ش یا یک عضو دیگر کمیته مرکزی برای کار خود احتیاج به مطالعه اطلاعات امنیتی تشکیلات شهر پیدا کرده است و شما اینرا محدود تر و غریب تر میکنید، ثانیاً ما یک حقی را میدهیم و بلافاصله درجمله بعد آنرا به تصمیم کمیته دیگری مشروط میکنیم، این دیگر حق نشد. بالاخره باید بشود ...

این بحث رفیق محمد شافعی را جواب نمیدهد چون بالاخره کمیته اجرایی سه نفره یا چهار نفره آن بالا است، به یکی حق میدهد و به یک حق نمیدهد، بالاخره دست خودش است. در کل من فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق دارد هر لحظه که خواست بتواند امور به اصطلاح اطلاعات های امنیتی، نه مسائل سیاسی و حتی آمارهای کلی، بلکه اطلاعات امنیتی که مثلاً در فلان کارخانه دو حوزه داریم که وضعیتشان اینطور است را بپرسد. به عنوان عضو کمیته مرکزی باید به پلنوم بگویید من میخواهم بدانم، اصلاً قبول ندارم اینطور است، یا مثلاً میخواهم بدانم چیکار میکنید، در این آکسیون با بقیه چکار کردیم، حق دارد آنجا بپرسد و پلنوم حق دارد تشخیص بدهد که این عضو کمیته مرکزی حق دارد بپرسد یا به او اطلاعات را بگوییم یا نگوییم یا میخواهیم مسئله مطرح شود یا نه. فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق داشته باشد در فاصله دو پلنوم در هر ارگانی را بزند و بپرسد شما در شهر چکار میکنید، از نظر اطلاعاتی در کدام کارخانه هستید، بحث دیپلماتیک با فلان جا به کجا رسید، چند تا تفنگ دارید، ضد هوایی را کجا گذاشته اید. باید گفت شما کاری نداشته باشید، ارگان گزارش خود را میدهد. من بحثم این است که عضو کمیته مرکزی در پلنوم توضیح بدهد که چرا باید اطلاعات بهتری داشته باشد و اگر نداشته باشد نمیتواند کار خود را انجام دهد.

بحث قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد عضویت کارگران در حزب کمونیست

در توضیح پیشنهاد ک.ش (کمیته تشکیلات شهر حزب کمونیست ایران) در حذف بند چهار قرار

علت اینکه این بند را خط زدیم تذکری بود که دیروز خسرو (داور) داد وقتی که این را چاپ کردیم. که این باز یکی از مستمسک هائی میشود که در عضو گیری کارگری شروع کنند به تشخیص خط و اینکه آیا این فعالیتها طبق سیاستهای حزب بوده یا نه. اگر ک.ش خودش تفسیر کند منظورش این است که طرف در عرصه مورد نظر حزب فعالیت میکند و این بحثها را پیش می آورد. اما ممکن است تبدیل شود به اینکه مثلاً این شیوه برخورد و فلان مسئله طبق سیاست حزب نبوده. و یا مثلاً دو بار اینکار را کرده است و بار سوم اینکار طبق سیاستهای حزب نبوده. مثلاً اینکه در مجمع عمومی بگیم چه بگوییم. در نتیجه این پروسه مبصر پیدا کند و بنابراین ما این بند را حذف کردیم.

در پاسخ به مسئله ای که مربوط به کردستان باشد. راستش چون فرصتی نبوده با کمیته مرکزی کومه له در این مورد کم صحبت کردیم. اما نوارها و سمینار عضویت را فرستادیم اما فرصتی نبوده که با رفقا در مورد نتایج آن بحث کنیم. این هم جزئی از آن مسائلی است که فکر میکنم رابطه فعال با شهرها، بحثهای متقابل ک.س (کمیته سازمانده) و ک.ش (کمیته شهرها) را ایجاب میکند.

کمیته شهرها مسئله خودش را در سمیناری بحث کرده، قرار خود را هم احتمالا صادر کرده است. اگر پلنوم این کار را بکند ما خیلی خوشحال میشویم. حتما نوع قراری که برای کردستان صادر میشود تفاوتها دارد، اینکه چه کسی سرپرستی میکند، چه کسی حسابرسی میکند. چون دامنه اعضای که من فکر میکنم اینجا (در کردستان) بگیریم میتوانم بگویم به مراتب وسیعتر از دامنه اعضای است که کمیته شهرها میتواند بگیرد. به نظرم کمیته مرکزی کومه له نباید همینطوری با یک قرار خشک و خالی از طرف کمیته شهرها به نظر مواجه شود. در مورد آن صحبت کنیم، خود کمیته مرکزی کومه له نظر بدهد که تا چه حد میتواند این سیاستها را در عمل میتواند پیش ببرد. با این خیلی موافقم. اما کمیته شهرها با یک مسئله ای روبرو بوده و سمینارش را گرفته است. در قرار خیلی علنا نمیگوید کردستان شامل این قرار نیست اما از آنجایی که سرپرستی مسئله را بر عهده کمیته شهرها قرار میدهد، تلویحا اینرا در خود دارد. چون اگر بخواد این قرار در کردستان پیش برود قاعدتا کمیته مرکزی کومه له مسنول است.

در جواب به صحبتهای رفیق رحمان. ببینید ما یک بیانییه ای در اینجا نوشته ایم و صادر میکنیم که در آن به ملت میگوئیم چرا ما ممکن است عضویتتان را به شما ابلاغ نکنیم. به خیلی از شما ها ابلاغ نکنیم اما در لیست ما باشید. یکی از دلایلی که فکر کنم مهم است و در مبارز با پلیس سیاسی مهم است این است که یک جا بطور متعینی به یک نفر نگفتند عضو. هیچ کس نیست که شهادت بدهد پیام مورخه فلان تاریخ حسن را عضو کرده، همیشه این طرف را در این موضع میگذارد که اگر آن حزب دلش میخواهد به کارگران ایران بگوید عضو حزب کمونیست من مسنول آن نیستم. من در حزب کمونیست کاره ای نیستم. اما به طور واقعی وقتی که من نام او را در لیست دارم، از او میخواهم در انتخابات حزب رای بدهد، از او میخواهم نظرش را بدهد، که در بند دیگری گفتیم باید نظر این آدمها را بگیریم، عملا دارم به عنوان عضو با او کار میکنیم. اما به نظر من ما هیچوقت این یک گام مهم را، یک گام فرمال مهم که باعث میشود دادگاههای نظامی و غیر نظامی اینها آدمها را بر مبنای آن محکوم کنند یا نکنند، را بر نمیداریم. البته در مورد بعضی از آنها در مورد خیلی از آنها هم اینطور نیست. این مسئله ما بوده. ما به عنوان عضو با او تا کنیم، به عنوان عضو اسم او در لیست های ما باشد، اما نگاه کنیم که ابلاغ عضویتش او را در چه شرایطی قرار میدهد، من معتقدم کارگری که خودش را عضو حزب کمونیست میداند با کارگری که از رادیو (رادیو حزب) به او میگویند تو عضو حزب هستی، درمقابل پلیس سیاسی در دو موقعیت روحی متفاوت قرار دارند. این بحثها را در بیانییه های خود، در یک سلسله تبلیغ روتین باید جا بیفتند. این را باید واقعا محسوس کنیم و به آنها القا کنیم که در رابطه با عضویت در حزب کمونیست تو خودت را به اون راه بزنی. حتی عضومان هم باید این کار را بکنند. فکر کنم این ابهامی را پیش نمی آورد اگر بگوئیم طرف در انتخابات شرکت کرد، نظرش را پرسیدیم و غیره بنابراین معلوم میشود که واقعا عضو است. عضویت او در پروسه نظرش را پرسیدن و رای دادن معلوم میشود نه با یک قراراز..... واقعا وقتی کسی در حیاط حزب دخالت میکند، با ما درگیر است، آن موقع به نظرم در یک قدمی ابلاغ عضویت هم قرار گرفته، کسی که رای داده، ده دفعه نظر میدهد، می پرسید نظرت را راجع به این سمینار بگو و میدهد، واقعا درگیر حیات حزب شده، به نظر من واقعا به چنین افرادی میشود ابلاغ کرد. اما مسئله بر سر عضو دانستن کسانی است که هنوز کنگره ای در جریان نیست، به او نگفته ایم در انتخاباتی شرکت کن، دو مبحث هم مطرح شده و هنوز نامه اش بدست ما نرسیده که پاسخ او به این دو بحث چیست، یا فازهای مختلفی از فعالیت را سر میگذرانند. به هر حال در مورد ابلاغ یا عدم ابلاغ عضویت آنها این جنبه مورد نظر بوده.

ملاحظات ما در این قضیه تشکیل کمیته های حزبی بعد از یک دهه گشایش است. بخصوص برای کردستان این مسئله خیلی سریع میتواند صدق کند. یعنی کمیته های کومه له در اقصی نقاط شهرها تشکیل شود، ممکن است الان وقتش باشد یا از همین الان فرصتها شروع شود. من فکر کنم مسئله حیاتی این است که تا آن تاریخ ما چنان کاری کرده باشیم که وقتی یک عده کارگر در فلان کارخانه در فلان کارگاه سندنج و فلان کارخانه سندنج کمیته تشکیلاتی حزب کمونیست ایران را راه انداختند هیچ کسی از دبیرخانه و عضو قدیمی نتواند بگوید شما چکاره هستید و به چه مناسبت کمیته کومه له را تشکیل داده اید. و این که طرف بگوید با استناد به اینکه من یک سال است با علم خودم و به شهادت ایشان مطابق سیاستهای کومه له کار میکنم، بنابراین من حق دارم کمیته را اعلام کنم و این کومه له است، کافی باشد. بگوید حالا اگر کارم خوب نیست برخورد کنید، اگر کسی میتواند و آماده است به این کمیته بفرستید، اما من عضو کومه له میشوم، یا در تهران هستم و عضو حزب کمونیستم. من این مشکل را بخصوص در بحث سمینارم گفتم. وقتی اعتلا شود خرده بورژوازی و بخش دانشجویی و روشنفکرها فعال میشوند، سابقه های سیاسی، اینکه من از چه زمانی در حزب کمونیست بودم یکباره عمده میشود، همه اینها شاخص های فخر فروشی و ساکت کردن این و آن میشود. من میخواهم زبان آن کارگری که دو سال هم کار کرده و الان هم سر جایش ایستاده دراز باشد و بگوید خیلی خوب تو عضو حزبی، من هم عضو حزبم، به من گفته اند، آن زمان که شما ان بیانییه را دادید من به خودم گفتم عضو حزب و بنشینیم مثل دو عضو حزب درست حرف بزنیم. یک مقدار اجتماعی تر و واقعی تر..... و خودتان را عضو بدانید. ممکن است الان بزنگاه آن نباشد ... اما دو ماه دیگه برای خیلی ها بخصوص در کردستان به کار می آید برای اینکه میخواهند کمیته های حزبی داشته باشند.

من درخواست بهمن (حبیب فرزند) را قبول دارم. یعنی نمیتواند یک نامه در خانه آدم بیاید که دوست گرامی شما از امروز عضو انجمن حمایت از حیواناتید در صورتیکه شما شکارچی هستید و علاقه ای به این رشته ندارید. نمیشود کسی را به زور عضو کرد. اما واقعیت قضیه این است که (کارگر) داوطلب نمیشود برای اینکه تصویری که از عضو حزب کمونیست ایران برای او ساخته اند یک فیلسوف مبارز فول تایمر (تمام وقت) است. اینطور طرف جرات نمیکند داوطلب شود. بخصوص اگر آن شرط را در لیست بگذاریم اشتباه است. (دخالته دیگران در بحث). به نظر من باید بگوئیم عدم مخالفت. کارگر حزبی دارد کار میکند اگر مخالف عضویت خودش باشد او را عضو نمیکنم اما اگر خودش چیزی نگفته، به او میگوئی که عضو حزب هستی و چیزی نمیگوئی، خوب عضو باشد. من هم حرف بهمن را قبول دارم نمیشود کسی را به زور عضو حزب کمونیست ایران کرد، در آمارهای حزب گنجانند. باید طوری بگوئیم که با این مشکل مواجه نشویم که رفقای ما با تصویر پیشی از غول آسا بودن عضویت در حزب کمونیست داوطلب نشوند.

من موافق این هستم که کسی که میخواهد عضو کمیته ای نباشد، خوب نباشد. اما به شرطی که کل مسئله خوب حلای شده باشد. رفیق با تصور درستی از کاری که میکند به اینکار دست بزند. واضح است من خودم در این جلسه چیزی زیادی دستگیرم نشده، دلایلی که عثمان گفت دلایل کافی نیست. آدم بالاخره فرماتده نظامی است، حزب هم باید روی خط باشد، اگر روی خط باشد دست از فرمادهای نظامی نمیکشد، باز هم فرماتده نظامی حزب است. همانطور که مسنول فنی رادیو هم بالاخره کارش این است. مسنول فنی رادیو هم روی هر خطی باشد نمیتواند بگوید ... بالاخره در تحلیل نهانی باید دسته جمعی فعالیت کنیم. برای خود من هم (دلایل) کافی نیست و فکر نکنم خود رفیق عثمان هم فقط نوع فعالیتش است که آزارش میدهد، چون حداقل در چارچوب کمیته مرکزی قابل حل بود باشد. اما بحث من الان اینجا نیست، ما معمولا یک رسمی داشتیم وقتی یک استعفائی می آمد، استعفا شده شکل فوری بیان نارضایتی در کمیته مرکزی ما، استعفا از یک ارگان، استعفا از یک کار، رفتن و قبول نکردن و ماندن در یک جای معینی، یک رسم شده. کاری که ما تا حالا کرده ایم این بوده که بین آن لحظه ای که کسی آن پیشنهاد و تقاضا را میکند و لحظه ای که ما آنرا قبول میکنیم و رسمیت میدهم فرصتی ایجاد کردیم. موارد قبلی هم از استعفا در کمیته مرکزی حزب داشتیم. وقتی شما فرصت را داده اید رفیق فکرهاش را کرده، با کسانی تبادل نظر کرده، عاقبت کارش را دیده، تاثیرات سیاسی کارش را دیده، از یک زاویه دیگری به مسائلتش نگاه کرده و ممکن است تصمیمش را عوض کرده باشد. من میگویم دوست ندارم کسی که نمیخواهد در یک کمیته ای باشد را نگه داریم برای اینکه فقط تمامیت کمیته مرکزی را حفظ کرده باشیم. اما اینکه تا کسی استعفا داد همان روز بررسی کنیم به نظرم با این دوره کار ما جور در نمی آید، ممکن است یک دوره ای واقعا لازم باشد، به همین دلیل

پیشنهاد این است که مثل رفیق حبیب الله که استعفا کردند و ما نگاه کردیم گفتیم ببینیم چه میگوید، اگر رفتیم بیرون جلسه و حرف زد و فهمیدیم بله ایشان حتما میخواهد برود، خوب قبول میکنیم. الان هم فکر کنم باید به کمیته مرکزی یک چنین فرجه ای را بدهیم و بفهمیم این مسئله از کجا مایه میگیرد. نه به این معنی به اصطلاح پرس و جو، یک بررسی کردن جوانب مختلف این مسئله با خود رفیق، من پیشنهاد این است که فوری تصمیم بگیریم و شرطی مثل رفیق حبیب الله (حبیب گویلی یا حبیب کیلانه که او هم در اقدام مشابهی از کمیته مرکزی حزب کناره گیری کرده بود) بگذاریم.

نوبت بعدی:

رفقا نمیشود وضعیت رفیق عثمان را چند ماه ناروشن گذاشت. چند روز دیگر پلنوم کمیته مرکزی کومه له است. بالاخره رفیق عثمان باید آنجا تکلیف خودش را بداند، میخواد اینکار را بکند یا نه. من میگویم همان ترتیبی که برای رفیق حبیب الله دادیم اینجا پیاده بکنیم. من نمیدونم آن مسئله خوب اجرا شد یا نشد، اما به نظر من قبل از اینکه سید ابراهیم پایش برسد آنجا رفیق تلگراف دوم خود را زده بود. آن مسئله خوب اجرا نشد، اگر خوب اجرا میشد به نظر من جواب دیگری میگرفتیم. الان هم میگویم پلنوم بگوید که علی اصول با قبول استعفای رفیق مخالفتی ندارد، چنانچه در ظرف دو هفته کمیته اجرایی با ایشان نشست و رفیق پیشنهاد خود را پس نگرفت از نظر ما پذیرفته شده است. اینکه رفیق سه ماه، چهار ماه بلاتکلیف منتظر جلسه پلنوم دیگری باشد جالب نیست.

بر مبنای فایل‌های صوتی بحث و اظهار نظر منصور حکمت در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران (۱۳ و ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ - ۳ و ۴ ژوئن ۱۹۹۸) توسط وریا نقشبندی پیاده و تایپ شده و ادیت اولیه را آذر مدرسی انجام داده است.

متن بار دیگر و برای انتشار در ضمیمه ۲ برگزیده آثار منصور حکمت، توسط ایرج فرزاد مقابله و ادیت و تصحیح و تدقیق شده است. خط تاکید ها پس از مقابله با فایل های صوتی، همه توسط ایرج فرزاد اضافه شده اند.